

مَا تُرِيْنَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ  
(سوره رعد آیه ٤٠)

Whether We let thee see something of that which We have promised them, or make thee die  
(before its happening), thine is but conveyance (of the message). Ours the reckoning.  
*Qur'an* 13: 40 — Yusuf Ali.

Doctor  
Caro Owen Minasian

# کتاب مسمى به منابع اسلام

## Sources of Islam

By

William St. Clair Tisdall

1899

(Farsi)

*In progress*  
February 27, 2004

## ديباچه

## هو الهادي الوحيد

الحمد لله الرحمن الرحيم الذي خلق خلقته الناطقه لكي تعرفه جل جلاله و تراث لذاته الروحيه  
تحصيل ماقال الله تعالى اخذت لعبادي الصالحين مالا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب

بشر

Abbreviation	Reference
<i>Yusuf Ali</i>	Ali, Abdullah Yusuf, <i>The Qur'an: Text, Translation and Commentary</i> , Tahrike Tarsile Qur'an, Inc, Elmhurst, New York, U.S. Edition 1987, pp. 1862, ISBN: 0-940368-32-3
<i>Pickthall</i>	Pickthall, Marmaduke, <i>The Meaning Of The Glorious Koran</i> , Everyman's Library, New York, NY, Edition 1992, pp. 693.
<i>Inquiry into Sources</i>	Blair, John C., <i>The Sources of Islam: An Inquiry Into The Sources Of The Faith And Practice Of the Muhammadan Religion</i> , The Christian Literature Society For India, Madras, Allahabad, Rangoon, Colombo, 1925, p
<i>Sources of Islam</i>	Tisdall, W. St. Clair (1859-1928), <i>The Sources of Islam, A Persian Treatise</i> , translated and abridged by Sir William Muir, T. & T. Clark, Edinburgh, Scotland. 1901, pp. 102.
<i>Sources of Qur'an</i>	Tisdall, W. St. Clair (1859-1928), <i>The Original Sources of the Qur'an</i> , Society for .Promoting Christian Knowledge (S.P.C.K.), London, England, 1911, pp. 287

Language	Font	Language	Font
Arabic	Arabic Transparent	Aramaic	Ezra SIL & David
Armenian	Sylfaen	Avesta	Hutaosa
Coptic	Antonious Normal Wide	Cuneiform	Gif images
English	Times New Roman	Ethiopic	Ethiopia Jiret
Farsi	B Lotus	Greek	Galatia SIL
Hebrew	Ezra SIL	Pahlavi	Gif images
Sanskrit	Mangal	Syriac	Serto Batnan

The original Farsi book was hand written in 19<sup>th</sup> century Farsi. The vowel points of the Aramaic and Hebrew texts are difficult to discern in the original document. As a result, they may not have been always typed correctly for this manuscript. The author quoted many original sources in their original languages. Considerable effort was required to verify each quotation in its original language as well as provide a reference and English translation of the quotation. It is hoped that this additional effort will make this book useful to a wider readership.

**اما بعد** — بر ذوی الالباب و مدققان اسرار حقانی مخفی و پوشیده نماناد که چنانکه زینت و زیبایی حیرت انگیز حکمت آمیز کاینات سماویه و موجودات ارضیه بی سبب و بی علت از عدم بوجود هرگز نیامده بلکه از دست قدیر مسبب الاسباب واجب الوجود خدای قادر مطلق سبحانه و تعالی شرف صدور یافته است به همین طور هر چیز دیگر نیز خواه فعل باشد خواه قول خواه خیال سببی خاص دارد که بدون آن ممکن نبوده است که به وجود به پیوندد. و چونکه مذاهب متعدده مختلفه و ادیان متنوعه متفرقه جهان موجود است همانا هویدا است که هر یکی از آنها خواه حق باشد خواه باطل اصل و سرچشمه‌ای داشته است که از آن ینبوع مثل نهری از سر چشمه خود جاری شده است و از آنرو که دین اسلام در آخرالزمان در ممالک کثیره انتشار یافته بر قلوب و عقول بسا طوایف و امم مسلط و مسول شده است و عدتی بیشمار از بنی نوع بشر معتقد آن مذهب گشته آنرا بنیاد و اساس امید و آرزوی خویش گردانیده‌اند پس مصنف اقل این اوراق چنان مناسب دانست که بعونه تعالی این مطلب را پیجویی نماید که آیا اصل و ینبوع این مذهب چیست. زیرا یهود و نصاری آنرا قبول نمی‌کنند و چونکه می‌گویند که ما ادله و بیّنات الهی را

در آن مذهب بدقت جستجو کرده نیافته‌ایم و بسیاری از آنانی که در ایام سلف آن مذهب را بی‌تفتیش و از روی تقلید از آباء و اجداد خود پذیرفته بودند الان چه خفیه‌ی چه علانیه‌ی ترک کرده ادیان مختلفه دیگر را قبول می‌کنند زانرو که هنوز کسی را دریافت نکرده‌اند که بتواند دین اسلام را برای ایشان بطور عقلی اثبات نموده حقیقت آنرا هویدا و ثابت کرده‌اند - البته کتابی چند چه در ایام سلف و چه در ایام ما مثل میزان الموازین و حسام‌الشیعه و امثال آنها تحریر یافته است اما هیچ شخص عاقل فهیم بآنها اکتفا نمی‌تواند بکند زیرا هویدا است که آن دلایلی که در آنها مندرج است شبهات و شکوک قلب مضطرب دوست حق جویرا تسکین نمی‌دهد چونکه مصنفان کتب مزبوره هر چند که برای اثبات دین خود و بامید دفاع حمله‌های معترفینش نهایت غیرت داشته و جُود و جهد تمام کرده‌اند اما حیف است که عملی که داشتند برابر آن غیرت حمیده نبوده است - از این جهت این اقل (چنانکه ذکر شد) چون اینرا مصلحت دانست که اساس و بنیاد و ینوع دین اسلام را بتحقیق تمام از سر نو تفتیش و تفحص نماید باعانت خدای عزوجل بقدریکه عقل ناقصش توانسته است هر چیز را آزموده و تتبع کرده در این کتاب مندرج ساخت و الحال آنرا به ملاحظه کننده کریم تقدیم می‌کند. مامول

اینکه به فیض خدای ذوالجلال هرکس که آنرا به التفات و توجه تام مطالعه فرماید بتواند یقین بداند که دین اسلام از کجاست و ینابیع این نهرعظیم که به کثرت آب خود مزارع مذهبی ممالک وسیعۀ عدیده را آبیاری نموده کدامها می باشد.

## تنبیه

واضح باد که ترجمۀ آیه های قرآنی که در این کتاب مندرج است از مصنف نیست بلکه از ترجمۀ فارسی معمولی ایران که در قرآنهای چاپی رحلی در زیر هر سطر نوشته شده است ماخوذ گردیده است پس مصنف مسئول به اغلاط فراوانی که در آن ترجمه یافت می شود نمی باشد. مثل آیهء هشتاد و نه از سوره آل عمران که ترجمۀ وما کان من المشرکین را نوشته است ونباشید از مشرکان ودر سوره انعام آیه ۱۶۲ ترجمۀ همین الفاظ را که وما کان من المشرکین باشد درست نوشته است و نبود از مشرکان و در سوره توبه آیهء ۲۹ ترجمۀ قاتلو الذین را نوشته است بکشید آنانرا که باید چنین باشد جنگ کنید با آنها- اما هر ترجمۀ دیگر از مصنف می باشد و آن موقع هائی را که اقتباس

کرده بازبانهای اصلی پیش آورده است تا هر مطالعه کننده منصف حق جو آنها را بزبانهای اصلی خوانده به بیند که ترجمه صحیح و بی کم و زیاد است و اگر خود نتواند یعنی از آن لغات آگاهی نداشته باشد بمدد اهل هر لغت از معنی آنها اطلاع یافته آنچیزیراکه مصنف نوشته است بخوبی بیازماید و بتواند صحت آنرا دریافت نماید و هر گاه کسی چیزی بر رد مطالب این کتاب داشته باشد باین معنی که کتابی با دقت نوشته بطبع برساند مصنف با امتنان درخواست می کند که یک نسخه آنرا بمحلی که این کتاب چاپ شده است بفرستد تا صاحب آن مطبع نزد مصنف ارسال داشته جوابی که لازم است بر آن کتاب داده شود و بالله التوفیق

## فصل اوّل

### مثنوی

من کتاب و معجزترا رافعم      بیش و کم کن راز قرآن دافعم  
در خصوص آنچه بمجتهدین و علمای معتبر اسلام در حل این  
معمای اہم بیان می کنند

مخفی نیست که علمای اسلام برآنند که تمام دینشان از جانب خدای عزوجل بوسیله حضرت محمد مکشوف گشته است - پس بنیاد و اساس دین اسلام را برحقیقت رسالت آنجناب می‌گذارند و هر آنکه منکر نبوت و رسالت وی باشد او را کافر می‌گویند زان رو که می‌دانند که انکار آن مطلب تیشه بر ریشه مذهبشان می‌نهد- و علاوه بر آن می‌گویند که ارکان اربعه دین حق (۱) اولاً قرآن مجید (۲) ثانیاً احادیث (۳) ثالثاً اجماع (۴) رابعاً قیاس می‌باشد - و درباره رکن سوّم و چهارم لازم نیست که در اینجا چیزی بنویسم چونکه هویدا است که آنها ضد قرآن و احادیث نباید باشد زیرا فی الواقع بنیان دین اسلام قرآن و احادیث است - و اما حیف است که جمیع اهل اسلام درباره آن احادیثی که صحیح می‌شمارند متفق الرای نیستند چونکه آن مجامع احادیثیکه اهل شیعه می‌پذیرند با آنهائیکه سنّیان و رهابیان قبول کرده اند تفاوتی دارد- معلوم است که بر حسب تعلیم اهل شیعه جمیع احادیث معتبره در این پنج کتاب مندرج است یعنی (۱) در کافی تألیف ابوجعفر محمد (سنه هجری ۳۲۹) - (۲) در من لایستحرضه الفیه تألیف شیخ علی (سنه ۳۸۱) - (۳) در تهذیب شیخ ابوجعفر محمد (سنه ۴۶۶) - (۴) در

استیصار همان مؤلف و (۵) در نهج البلاغه تالیف سید رضی (سنه ۴۰۶) - و اما اهل سنه بعوض آن صحف مزبوره شش کتاب دیگر را منتخب ساخته‌اند یعنی (۱) موطأ تالیف مالک ابن انس (۲) صحیح بخاری - (۳) صحیح مسلم - (۴) سنن ابوداود سلیمان - جامع ترمذی - و (۶) کتاب السنن محمد ابن یزید ابن ماجه القزوینی - اما بهرحال علیای اسلام متفق الکلام هستند که قرآن وحی متلو و احادیث وحی غیر متلو می‌باشد و این قانون قرار یافته است که هر حدیثی که بخلاف آیه‌ای از آیات قرآن باشد باید ردّ کرده شود زیرا قرآن را کلام خدا می‌انگارند. پس حقیقتاً احادیث خصوصاً برای بیان اشکالات و موضوعهای غامض قرآن و برای توضیح آنچه که از قرآن فهمیده می‌شود مفید است. مثلاً چون در سوره اسری (سوره ۱۷ آیه ۱) می‌بینیم که مکتوب است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»<sup>۱</sup> الخ (ترجمه): دانم پاک بودن آنرا که برد به شب بنده‌اش را شبی از مسجد الحرام بسوی مسجد القصی الخ. پس باید به احادیث رجوع نماییم تا استفسار کنیم که معنی این آیه چیست و از آنها هر چه را که در بیان و تصریح آن معراج مشهور میان علمای اسلام معلوم است می‌توان فهمید. و همچنین کیست که بداند که لقب سوره پنجاهم که مسمی

<sup>1</sup> Glory to (Allah) Who did take His servant for a Journey by night from the Sacred Mosque to the farthest Mosque. *Qur'an*, 17: 1. — Yusuf Ali.



به 'ق' هست چه معنی دارد جز آن احادیثی که ما را به موجود بودن کوه قاف اعلام و اخبار می‌نمایند. لهذا سر آنچه نسبت به منابع اسلام در این کتاب تقدیم می‌کنیم چونکه حاجت ما به اختصار است، این را مصمّم کرده‌ایم که هیچ عقیده و هیچ تعلیم اهل اسلام را ذکر نکنیم جز آنهاییکه اصل و بنیاد آنها در خود قرآن یافت می‌شود و شرح آن نیز در احادیث مندرج است که میان جمیع مسلمان خواه شیعه باشند و خواه سنی رواج کلی دارد زیرا اراده ما این است که این کتاب برای جمیع اهل اسلام عموماً فایده داشته باشد.

معلوم است که علمای اسلام برآنند که قرآن کلام خدای عز و جل است که وی تعالی آنرا قبل از آفرینش عالم بر لوح محفوظ مرقوم فرمود و اگر چه در زمان خلافت مامون و بعد از آنهم مباحثات بسیار سخت در باره ازلیت‌اش واقع شده است که لازم نیست ما اینجا در این باب چیزی بگوییم اما در باره اینکه قرآن تصنیف انسانی نیست بلکه تماماً از جانب وی تعالی بواسطه حضرت جبرائیل فرشته بر حضرت محمد نازل شده جمیع اهل اسلام همیشه بر این عقیده متفق‌الرای بوده و هستند. و ابن خلدون در اثبات این ادعا می‌گوید که قرآن بزبان عربی و بعباریتکه موافق آن باشد که اهل عرب برای بیان کردن خیالات

خود مستعمل می نمودند از آسمان ارسال فرموده شد فقره بعد از فقره و آیه بعد از آیه بطوریکه لازم بود برای اظهار عقیده وحدانیت خدا و یا بجهت اعلان و تصریح آن تکالیفی که انسان در این جهان باید آنها را متحمل باشد مکشوف گشت. پس در حالت اول اخبار عقاید دین و در حالت دوم احکام برای انتظام اعمال مردمان داریم (جلد دوم صفحه ۴۵۸). و در موضع دیگر می گوید که از این همه ظاهر است که فقط قرآن از میان همه کتب ربانی همانست که متن و الفاظ و فقره‌های آن به آواز مسموع حواله پیغمبری کرده شده است. حالت تورات و انجیل و مابقی کتب ربانی دیگر است زیرا که انبیاء اینها را به آواز الهام و در صورت خیالت چون در روح بودند پذیرفتند و آنها را به الفاظ خودشان و وقتیکه بحالت عمومی انسانی برگردیده بودند تحریر نمودند. از این جهت در عبارت این صحایف هیچ معجزه‌ای یافت نمی‌شود (جلد اول صفحه ۱۹۴ و ۱۹۵). و شکی نیست که آنچه علمای اسلام در باره من جانب الله بودن قرآن می‌گویند بر حسب قول خود قرآنست چنانکه در سوره بروج (یعنی سوره ۸۵: آیه ۲۱ و ۲۲) مندرج است: « بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ »<sup>۱</sup> (ترجمه): بلکه او قرآنست بزرگوار در لوحی نگاهداشته. و نیز در سوره انعام (یعنی در سوره ۶ آیه ۱۹) مرقومست

---

<sup>1</sup> Day, this is a Glorious Qur'an,  
(Inscribed) in a Tablet Preserved! *Qur'an*, 85: 21- 22. — Yusuf Ali.

که خدایتعالی به حضرت محمد امر فرموده گفت: « قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ »<sup>۱</sup> (ترجمه): بگو خدا گواه است میان من و میان شما و وحی شد بمن این قرآن تا بیم دهم شما را به آن. و این چنین آیه‌ها ثابت می‌شود که قرآن در باره خود ادعا می‌کند که تصنیف حضرت محمد نیست و از کتابهای انسانی تالیف نیافته است بلکه از جانب خدا بوده بر حضرت محمد نازل شده است و از آسمان در شب قدر نزول یافته چنانکه مکتوبست در سوره قدر (یعنی در سوره ۹۷ آیه ۱) «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»<sup>۲</sup> (ترجمه): بدرستی که ما فرو فرستادیم او را در شب قدر. پس اگر این بیانرا قبول کنیم باید اقرار نماییم که منبع وحید قرآن و سرچشمه تمامی دین اسلام، خود خدای عز و جل رب العالمین سبحانه و تعالی می‌باشد و هیچ سرچشمه دیگر نداشته و ندارد. لهذا اگر ممکن باشد که شخص تفتیش و تفحص نموده اینرا اظهر من الشمس ثابت بگرداند که اکثر اجزای قرآن و بیاری از عقاید اسلام بیشک و شبهه از ادیان دیگر و از کتبی که در ایام حضرت محمد موجود بوده و حالا نیز هست انتخاب شده است پس بنیاد دین اسلام تماماً و کلیتاً منهدم می‌گردد. و چونکه بعضی از معترضین حکماً می‌گویند که این را می‌توانند ثابت کنند، پس واجب

<sup>1</sup> Say: "What thing is most weighty in evidence?" Say: "Allah is witness between me and you; This Qur'an hath been revealed to me by inspiration, that I may warn you. *Qur'an*, 6: 19. — Yusuf Ali.

<sup>2</sup> Lo! We revealed it on the Night of Predestination. *Qur'an* 97: 1. — Pickthall.

ولازم است که هر شخص حق جوی و خصوصاً هر که مسلمان حقیقی باشد این امر را هم با دقت تمام آزموده بداند که آیا این قول معترضین راست و بر حق است یا نه. زیرا اگر بتواند اعتراضات ایشان را ردّ کرده دشمنان دین خود را مجاب سازد البته حقیقت و من جانب الله بودن دین اسلام هویدا و ثابت خواهد گردید و الا پس دانستن راستی و معرفت حق چه عیبی دارد و از آن علم حقیقی چه ضرر به وی خواهد رسید. بنابراین الان به مدد خدای علیم حکیم به شنیدن اعتراضات و به آزمودن ادعای آنانی که بر آنند که بسیاری از تعالیم قرآن و اکثر عقاید دین اسلام از ادیان دیگر و کتب قدیمی گرفته شده است می پردازیم.

## فصل دوم:

در بیان و تفتیش ادعای آنانیکه می گویند که بعضی از عقاید و رسوم مسلمانان از ادیان و عادات اهل عرب ایام جاهلیت پذیرفته شده است و همان منبع اول دین اسلام است، قول معترضین این است که حضرت محمد چون مصمم بر این شده که اهل عرب را از بت پرستی آزاد ساخته بسوی عبادت

خدای تعالی مایل بگرداند و نیز چون اینرا دانست که ایشان در ایام حضرت ابراهیم معتقد بر وحدانیت خدا می‌بودند و بسیاری از عادات و رسوم خود را از اجداد متقی خویش از روی ارث نگاه داشته‌اند نخواست که ایشان را مجبور سازد که جمیع آنها را ترک کنند بلکه کوشید که دین ایشانرا اصلاح نماید و هر عادت قدیمی را که نیکو مناسب می‌پنداشت محفوظ بدارد. از آنجهت در سوره نسا (یعنی سوره ۴ آیه ۱۲۴) مکتوبست که: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»<sup>۱</sup> (ترجمه): و آنکه بهتر است در دین از آنکه خالص کند رویش را برای خدا و او نیکوست و پیروی کند دین ابراهیم حق گرای را و گرفت خدا ابراهیم را دوست. و نیز در سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۹۵) مرقوم است: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup> (ترجمه): بگو راست گفت خدا پس پیرو شوید کیش ابراهیم حق گرای را و نباشید از مشرکان. همچنین در سوره انعام (یعنی سوره ۶ آیه ۱۶۲) مندرج است: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۳</sup> (ترجمه) بگو به درستی که من هدایت کردم خدایم به راه راست دینی درست

<sup>۱</sup> Who can be better in religion than one who submits his whole self to Allah, does good, and follows the way of Abraham the true in Faith? For Allah did take Abraham for a friend. *Qur'an*, 4: 125.

<sup>۲</sup> Say: "Allah speaketh the Truth: follow the religion of Abraham, the sane in faith; he was not of the Pagans." *Qur'an*, 3: 95.

<sup>۳</sup> Say: "Verily, my Lord hath guided me to a way that is straight,- a religion of right,- the path (trod) by Abraham the true in Faith, and he (certainly) joined not gods with Allah." *Qur'an*, 6: 161. — Yusuf Ali.

کیش ابراهیم حق گرای و نبود از مشرکان. لهذا چون حضرت محمد خیال کرد که جمیع عادات و رسوم اهل عرب جز بت پرستی و شرک و قتل دخترانشان و بعضی چیزهای قبیح دیگر مثل اینها از ایام حضرت ابراهیم میان اعراب حفظ کرده شده بود، پس بسیاری از آن عادات و رسوم دینی و اخلاقی را در دین خود نگاه داشت. اگر چه بعضی از طوایف و ولایتهای جنوبی و شرقی عرب با اولاد حام ابن نوح مخلوط شده بودند اما هم از تورات و هم از شهادت ابن هشام و طبری و غیر هم هویدا است که بسیاری از سکنه اطراف شمالی و مغربی آن ممالک از نسل حضرت سام ابن نوح تولد یافته بودند و بعضی از ایشان از یقطان (قحسان) و بعضی از فرزندان قطوره زوجه دوم حضرت ابراهیم و بعضی از حضرت اسمعیل ابن ابراهیم پدید آمده بودند که میان اینها خود قوم قریش از آن سبب مشهور هستند. و البته مذهب اصلی جمیع طوایف اولاد سام عبادت خدای واحد سبحانه می بود و شرک و بت پرستی را به مرور ازمنه از اقوال مملکت شام و از طوایف دیگر که مجاور ایشان بودند آموخته دین اجداد خود را آلوده و خراب ساخته بودند. اما وقتیکه تقریباً جمیع اقوام و طوایف دیگر جز اهل یهود و حدانیت ذات پاک الهی را بالکل فراموش کردند

آنگاه سکنه ولایتهای شمالی و مغربی جزیره عرب آن عقیده را محکم نگاه داشتند. احتمال کلی دارد که در ایام حضرت ایوب عبادت ستارگان و خورشید و ماه بار اول میان طوایف آن اطراف ممالک عرب داخل می‌شد چونکه از کتاب همان نبی (۳۱ آیه ۲۶ الی ۲۸) ظاهر است. و یکی از مورخین مشهورترین یونان هرودوتس نام که بیشتر از چهارصد سال قبل از تاریخ مسیحی زیست می‌نمود ما را مطلع ساخته است که در آن ایام اهل عرب آن اطراف عموماً فقط دو معبود داشتند که اسامی آنها را اُرْتاک و آللات می‌نویسد (تاریخ هرودتس باب ۳ فصل ۸). و هیچ شکی نیست که اسم آن معبود اول الله تعالی بود که آن سیاح اجنبی املا و تلفظ زبان عربی را به خوبی ندانسته درست ننوشته است و این که این لقب خدای عزو جل از ایام حضرت محمد میان اهل عرب مشهور و منتشر بود از معلقات سبعة آن شعرای عرب که قبل از تولد وی و یا اقلأً قبل از بعثت آن حضرت زیست می‌نمودند پدید می‌آید از این رو که ایشان اکثر اوقات اسم الله را ذکر کرده‌اند. مثلاً در دیوان نابغه این ابیات مندرج است: «لهم شیمه لم یعطها الله غیرهم، من الجود، والأحلام غیر عواذب، محلتهم ذات الإله ودينهم قويم فما يرجون غیر العواقب»<sup>۱</sup>. و ایضاً، «ألم تر أن الله

لهم شیمه لم یعطها الله غیرهم، من الجود، و الأحلام غیر عواذب  
محلتهم ذات الإله ودينهم قويم فما يرجون غیر العواقب

They have a character, which Allah has given only them:  
Generosity and ready intellects.

Their residence is Jerusalem, and their religion

Does true and they only fear the aftermaths. — *Diwan of An-Nabighah* (?- 602 AD). See *Sources of Qur'an* p. 35.

أعطاك سورة تری كل ملك دونها ینتذبذب ؛ فإنك شمسٌ ، والملوك كواكبٌ، إذا طلعت لم یبْدُ  
 منهنّ كوكبٌ»<sup>۱</sup> . و أيضا، « ونحن لَدیه نَسألُ اللهَ خُلْدَه ، یرُدُّ لنا مُلكاً ولِلأرضِ عامراً.  
 ونحن نُرجی الخلدَ إنْ فازَ قِدحنا، ونرهبُ قِدح الموتِ إنْ جاءَ قامراً»<sup>۲</sup> . و در دیوان لیبید نیز  
 این ابیات یافت می شود: « لَعمرکَ ما تدری الضواریبَ بالحصى ولا زاجراتِ الطَّیرِ ما الله  
 صانعٌ»<sup>۳</sup> . و علاوه بر اینهمه معلوم است که کعبه از قدیم الایام مسجد اقدس جمیع طوایف  
 عرب بود چونکه مورخ یونانی دیگری مسمی به دیودورس سیسیلی که شصت سال قبل از تاریخ  
 مسیحی زنده بود گفته است که در آن زمان همچین می بود (باب ۳) و آن مقدس مشهور به لقب  
 بیت الله بود و از آن حرف معرفه (ال) آشکار است که عقیده وحدانیت الهی میان عرب هرگز  
 فراموش نشده بود با وجود اینکه ایشان معبودهای بسیار دیگر نیز داشتند که از آن سبب قرآن  
 ایشان را مشرکین می نامد زیرا معابد دیگر را علاوه بر خدای متعال عبادت نموده آنها را شریک  
 احترام و پرستش واجب او می انگاشتند. اما این را می گفتند که ما این معبودهای ثانوی را مثل  
 خدای حی که الله تعالی است عبادت نمی نماییم بلکه ایشان را شفیعان خود می شماریم و امید  
 داریم که به شفاعت ایشان خدای واحد

1

ألم تر أن الله أعطاك سورة تری كل ملك ، دونها ، ینتذبذب  
 فإنك شمسٌ ، والملوك كواكبٌ ، إذا طلعت لم یبْدُ منهنّ كوكبٌ

Have not you seen that Allah had given you a status  
 You see that all the Kings' statuses are inferior to yours.  
 You are as the Sun, and the kings are as planets.  
 When you appear, they disappear. - *Diwan of An-Nabighah*

2

و نحن لَدیه، نَسألُ اللهَ خُلْدَه ، یرُدُّ لنا مُلكاً ولِلأرضِ عامراً  
 وَ نحن نُرجی الخلدَ إنْ فازَ قِدحنا ، وَ نرهبُ قِدح الموتِ إنْ جاءَ قامراً

When we are before him (An-Nua'man), we implore Allah for his long life,  
 As that restores us authority, and develops the earth.  
 We desire for him deathlessness,  
 Yet we fear the victory of death. - *Diwan of An-Nabighah*

3

لَعمرکَ ما تدری الضواریبَ بالحصى ولا زاجراتِ الطَّیرِ ما الله صانعٌ

Continued onto next page —



حقیقی را مایل بگردانیم تا دعاهای ما را اجابت بفرماید. و در اثبات این عقیده آن بت پرستان کفایت می‌کند که حکایت ذیل را از کتاب مواهب الدینه اقتباس نماییم: «قدم نفر من مهاجرة الحبشة حين قرأ عليه السلام و النجم إذا هوى حتى بلغ أفرایتم اللات والعزى ومناة الثالثة الأخرى، ألقى الشيطان في أمنيته أي تلاوته، تلك الغرائق العلى وأن شفاعتهن لترتجى. فلما ختم السورة سجد صلعم وسجد معه المشركون لتوهمهم أنه ذكر ألتهم بخير. وفشى ذلك بالناس وأظهره الشيطان حتى بلغ أرض الحبشة ومن بها من المسلمين: عثمان بن مظعون وأصحابه، وتحدثوا أن أهل مكة قد أسلموا كلهم و صلوا معه صلعم و قد أمن المسلمون بمكة فأقبلوا سراً من الحبشة»<sup>1</sup> (ترجمه): تنی چند از مهاجران حبش پیش آمدند وقتی که او صلعم سوره نجم (یعنی سوره ۵۳ را می‌خواند تا به این آیه رسید: آیا پس خبر دهید از لات و عزى و منات سومى دیگر (آیات ۱۹ و ۲۰). آنگاه شیطان در منیه وی یعنی در خواندنش این الفاظ را انداخت اینها نازک بدانان سرافرازند و بدرستی که به شفاعت ایشان باید امید داشت. و چون آن سوره را به انجام رسانیده بود او صلعم سجده نمود و مشرکین همراه وی سجده کردند زیرا گمان

Continued from previous page —

By your life! The strikers of the pebbles,  
Or the drivers out the birds do not know what Allah will do.<sup>1</sup> *Labid Ibn Rabi'a* (? - 661 AD). See also *Sources of Qur'an* p. 35; *Sources of Islam* p. 5.

<sup>1</sup> In Pre-Islamic period, there were many sorts of augury. This verse refers to two: When the auger is asked about something, he takes pebbles and strikes them and then tells them the answer. The second one is that, when the auger drives out a bird, if it flies to the right, it is considered to be a good omen; if it flies to the left, it is regarded as a bad omen.

<sup>1</sup> Some of the Abyssinian Refugees returned to Mecca when Surah liii. was being read. Coming to the verse: *What think ye of Allât and Al Uzza and Manât the other, the third?* Satan cast these words into the reader's lips: 'These three noble ones whose intercession is to be hoped for.' When the Surah ended, the whole company bowed down in adoration; and the Idolators together with them, thinking that their gods had been thus graciously acknowledged. The strange episode was spread abroad by Satan, and the Refugees [among them were 'Uthman Ibn Maz'un and his friends] hastily returned to Mecca. — *Sources of Islam*, p. 6. See also *Sources of Qur'an*, p. 38-41 and Ibn Ishaq, *The Life of Muhammad: A Translation of Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Translated by A. Guillaume, Oxford University Press, Oxford, England, (Re-issued in Karachi, Pakistan, 1967, 13th impression, 1998) 1955, p. 165-166.

می‌بردند که او معبودهای ایشان را به خوبی ذکر کرده است. و آن امر میان مردم فاش شد و شیطان آنرا ظاهر نمود به نوعی که خبر آن به مملکت حبش و بمسامع آن مسلمانانی که آنجا بودند یعنی عثمان ابن مظنون و دوستانش رسید و تکلم نموده گفتند که جمیع اهل مکه مسلمان شده با وی صلح سجد کرده و مسلمانان در مکه ایمن شده‌اند پس به زودی از حبش باز آمدند. و ابن اسحق و ابن هشام و طبری و مورخین مسلمان بسیار دیگر نیز این حکایت را بیان کرده‌اند و آنچه یحیی و جلال‌الدین و بیضاوی نوشته‌اند در تفسیر سوره حج<sup>۱</sup> آنرا ثابت می‌گرداند. و شهرستانی در باره مذاهب و رسوم عرب قدیم چنین نوشته است: «والعرب الجاهلیة أصناف ، فصنف أنکروا الخالق والبعث وقالوا بالطبع المحيي ، والدهر المفني كما أخبر عنهم التنزیل : وقالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا و قوله : وما يُهلکنا إلا الدهرُ ، و صنف اعترفوا بالخالق وأنکروا البعث ، وهم الذين أخبر الله عنهم بقوله تعالى: أفعیننا بالخلق الأول بل هم في لبس من خلق جدید . و صنف عبدوا الأصنام وكانت أصنامهم مختصة بالقبائل. فكان ودّ لکلب وهو بدومة الجندل ، سواع لهذیل ویغوث لمذحج ، ولقبائل من الیمن؛ ونسر لذي الکلاع بأرض حمیر، یعوق لهمدان . و اللات لتقیف بالطائف

<sup>۱</sup> یعنی سوره ۲۲، آیه ۵۱ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ»<sup>۱</sup>  
**ترجمه:** و نفرستادیم ما پیش از تو هیچ رسولی و نه پیغمبری را مگر چون تلاوت کرد انداخت شیطان در تلاوتش پس زایل کند خدا آنچه را میاندازد شیطان

<sup>1</sup> Never did We send a messenger or a prophet before thee, but, when he framed a desire, Satan threw some (vanity) into his desire. *Qur'an* 22: 52. — Yusuf Ali.

والعزى لقريش وبني كنانة، ومناة للأوس والخزرج ، هبل أعظم أصنامهم وكان على ظهر الكعبة ، وأساف ونائلة على الصفا والمروة. وكان منهم من يميل إلى اليهودية ومنهم من ميل إلى النصرانية ومنهم من يميل إلى الصابئة، ويعتقد في أنواء المنازل اعتقاد المنجمين في السيارات حتى لا يتحرك إلا بنوء من الأنواء ويقول مطرنا بنو كذا وكان منهم من يعبد الملائكة ومنهم من يعبد الجن . و كانت علومهم علم الأنساب والأديان و التواريخ و تعبير الرؤيا وكان لأبي بكر الصديق رضى الله عنه فيها يد طولى وكانت الجاهلية تفعل أشياء جاءت شريعة الإسلام بها فكانوا لا ينكحون الأمهات ولا البنات وكان أقبح شيء عندهم الجمع بين الأختين وكانوا يحجون البيت ويعتمرون ويحرمون ويطوفون ويسعون ويقفون المواقف كلها ويرمون الحجار وكان يكبسون كل ثالث أعوام شهراً ويغتسلون من الجنابة و كانوا يداومون على المضمضة والاستنشاق وفرق الرأس والسواك والاستنجاء، وتقليم الأظافر، و تنف الإبط، حلق العانة، الختان وكانوا يقطعون يد السارق اليمنى <sup>1</sup> ( ترجمه).

«و اعراب جاهليت چندین قسم بودند. و بعضی خالق و قیامت را انکار می کردند و می گفتند که طبع حیات بخش و دهر هلاک کننده است. چنانکه قرآن در خصوص

<sup>1</sup> [During the times of ignorance, the Arabs were divided into different classes or religious opinions,] some of them denied the existence of a Creator, the sending of prophets, and the final judgment, asserting that Nature itself was the giver of life and that Time was the universal destroyer [as the Qur'an states: "And they say: "What is there but our life in this world? We shall die and we live, and nothing but time can destroy us." *Qur'an*, 45: 24]. Others again believed in a Creator, but denied that He had ever revealed Himself by sending messengers commissioned to declare His will. [And Allah related about them: "Were we then weary with the first Creation, that they should be in confused doubt about a new Creation?" *Qur'an*, 50: 15.] Others, again, worshipped idols, of which each tribe had its own. For example, the tribe of Kalb worshipped Wudd and Suwa', that of Madhhaj honoured Yaghuth, as did some of the Yamanites. The Dhu'lkila' in Himyar worshipped Nasr, the Hamdhan tribe adored Ya'uq, that of Tha'qif in Taif served Al-lat, while Al-'Uzza' was the tutelary goddess of the Bani Kinanah and of the Quraish. The tribes of Aus and Khazraj worshipped Manah, and regarded Hubal as the chief of their deities. His image was placed in a most conspicuous place on the roof of the Ka'bah. Other deities were Asaf and Naila'. Some of the tribes had come under the influence of Jewish colonies settled near them, and accepted more or less of the teaching of the latter people. Others had become Christians, while their neighbours were inclined to accept that faith. Others, again, were under the influence of the Sabians, and used to practise astrology and receive omens taken from the movements of the heavenly bodies as their guides in all actions of importance. Some worshipped angels, some the *Jinns* or evil spirits. Abu Bakr himself, who afterwards became the first Khalifah or "Vicegerent of the Apostle of God," was at one time distinguished for his proficiency in the art of interpreting dreams. [The religion of Islam confirms some of laws of the Arabs of the times of ignorance: they did not get married with mothers, or with daughters. They considered the marriage of two women who were sisters as a shameful act. They performed the Hajj, and did all its ceremonies. They did the Postponement of a sacred month every three years. They did the ritual impurity. They rinsed the mouth, they snuffed, they parted the hair, they cleaned the teeth by stick, they washed after defecating, they clipped the nails, they tore out the hair of armpit, they cut the pubic hair, and they did the rite of circumcising. They also cut off the right hands of the thief. – Ash-Shahristani, *The Religious and Philosophical Sects* ( المِلل والنحل )]. — *Sources of Qur'an*, p. 37-38. See also *Sources of Islam* p. 6-7.

ایشان ما را اخبار می‌نماید. و گفتند نیست این بجز زندگانی دنیا می‌میریم و زنده می‌شویم و نیز گفته است و هلاک نمی‌سازد ما را بجز زمانه (سوره جاثیه یعنی سوره ۴۵ آیه ۲۳). و بعضی به خالق اعتراف می‌نمودند و قیامت را انکار می‌کردند و ایشان آنانی هستند که خدا در باره ایشان بقوله تعالی خبر می‌دهد. آیا ناتوان شدیم که به آفرینش نخست بلکه ایشان در شک‌اند از آفرینش تازه (سوره ق یعنی سوره ۵۰ آیه ۱۴). بعضی بت پرست بودند و بت‌هایشان مختص به قبیله‌های ایشان. پس ودّ از آن اهل کلب، جندل و سواع از آن هذیل و یغوث از آن اهل مذحج و بعضی قبایل یمن و نسر از آن اهل ذوالکلاع که سکنه زمین حمیر بودند و یعوق از آن اهل همذان و لات از آن اهل ثقیف در طایف و عزی از آن قبیله قریش و بنی کنانه و منات از آن اهل اوس و خزرج بود. و هبل بزرگترین بت‌هایشان بود. و هبل بر پشت بام کعبه و اساف و نایلی بر کوه‌های صفا و مروه بودند. و بعضی از ایشان به سوی دین یهود و بعضی به سوی مذهب مسیحی و بعضی بسوی ملت صابیین میل داشتند و اینها بر طلوع و غروب نجومی که منزل‌های ماه خوانده می‌شود اعتقاد می‌داشتند مثل اعتقادی که منجمان بر سیاره‌ها دارند بحدیکه حرکت نمی‌کردند مگر به طلوع و غروبی از

آن طلوع و غروب‌ها و می‌گفتند بارانمان در طلوع و غروب فلان ستاره است. و بعضی از ایشان فرشتگان را و بعضی دیوها را عبادت می‌نمودند. و علومشان علم نسب‌ها و طلوع و غروب نجوم و تواریخ و تعبیر خوابها بود. و ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) از این علوم واقفیت کامل داشت. و عربان جاهلیت چیزهایی می‌کردند که شریعت اسلام آنها را جاری ساخت زیرا مادران و دختران خود را به زنی نمی‌گرفتند و نزد ایشان نکاح کردن دو خواهر چیز بسیار زشتی شمرده می‌شد و آن شخص را که با زن پدر خود عروسی کرده باشد دشنام داده و ویرا ضیّزن می‌نامیدند و حج بیت (یعنی کعبه) را نموده و عمره به جا می‌آوردند و به احرام ملبّس شده طواف می‌نمودند و مابین کوههای صفا و مروه می‌دویدند و اعمال هر موقفی را معمول می‌داشتند و سنگهای جمره (در وادی منا) می‌انداختند و در هر سه سال یک ماه داخل می‌ساختند و بعد از جنابت غسل می‌کردند و بر مضمضه و استنشاق و جدا ساختن مویهای سر و مسواک و استنجا و گرفتن ناخن و تراشیدن زیر بغل و ستردن زها و ختنه مداومت می‌نمودند و دست راست دزد را می‌بردیدند (الملل النحل تصنیف شهرستانی). و این اسحق و ابن هشام موافق این قول می‌گویند که اولاد حضرت اسمعیل در اول عباد

خدای واحد بودند و اما آخر الامر در بت پرستی مبتلا شدند و لکن بعد از آن نیز بسیاری از عادات و رسوم ایام حضرت ابراهیم را نگاه می‌داشتند و این را هم هرگز فراموش نکردند که خدای تعالی از همه معبودهای دیگر افضل و بر آنها مسلط است. و در سیرت الرسول مرقوم است که: « خَلْفَ الْخُلُوفِ وَنَسُوا مَا كَانُوا عَلَيْهِ وَاسْتَبَدَلُوا بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ غَيْرَهُ، فَعَبَدُوا الْأَوْثَانَ وَصَارُوا إِلَى مَا كَانَتْ عَلَيْهِ الْأُمَمُ قَبْلَهُمْ مِنَ الضَّلَالَاتِ، وَ فِيهِمْ عَلَى ذَلِكَ بَقَايَا مِنْ عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ يَتَمَسَّكُونَ بِهَا، مِنْ تَعْظِيمِ الْبَيْتِ، وَالطَّوَافِ بِهِ، وَالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَالْوُقُوفِ عَلَى عِرْفَةِ وَالْمَزْدَلِفَةِ وَهَدْيِ الْبُذْنِ، وَالْإِهْلَالِ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، مَعَ إِدْخَالِهِمْ فِيهِ مَا لَيْسَ مِنْهُ. فَكَانَتْ كِنَانَةَ وَقَرَيْشٍ إِذَا أَهَلُّوا قَالُوا: "لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ، تَمَلَّكَه وَ مَا مَلَّكَ ". فَيُوحِثُهُ بِالتَّلْبِيَةِ، ثُمَّ يُدْخِلُونَ مَعَهُ أَصْنَامَهُمْ، وَيَجْعَلُونَ مَلَكَهَا بِيَدِهِ »<sup>1</sup> (ترجمه) :

«اولاد ایشان بد شدند و آن مذهبی را که داشتند فراموش کرده دین ابراهیم و اسمعیل را به دیگری تبدیل نمودند و پرستش بتها نموده به آن گمراهی که امتهما قبل از ایشان در آنها مبتلا شده بودند برگشتند و با وجود آن بقایایی چند از عهد ابراهیم میان ایشان مانده است که به آنها متمسک‌اند مثل تعظیم بیت و طواف آن و حج و عمره و ایستادن بر عرفه و مزدلفه و قربانی

<sup>1</sup> Thus as generations passed they forgot their primitive faith and adopted another religion for that of Abraham and Ishmael. They worshipped idols and adopted the same errors as the peoples before them. Yet they retained and held fast practices going back to the time of Abraham, such as honouring the temple and going round it, the great and little pilgrimage, and the standing on 'Arafah and Muzadlifa, sacrificing the victims, and the pilgrim cry at the great and little pilgrimage, while introducing elements which had no place in the religion of Abraham. Thus, Kinana and Quraysh used the pilgrim cry: 'At Thy service, O Allah, at Thy service! At Thy service, Thou without an associate but the associate Thou hast. Thou ownest him and what he owns.' They used to acknowledge his unity in their cry and then include their idols with Allah, putting the ownership of them in His hand. — Ibn Ishaq, *The Life of Muhammad: A Translation of Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Translated by A. Guillaume, Oxford University Press, Oxford, England, (Re-issued in Karachi, Pakistan, 1967, 13th impression, 1998) 1955, p. 35-36. Also, compare, *Sources of Islam*, p. 7; *Sources of Qur'an*, p. 35-36, and *Inquiry into Sources* p. 23-24, 116. *Seera of Ibn Hisham* (السيرة النبوية لابن هشام).

بدن و اهلال در حج و عمره اگر چه نیز میان آنها چیزی را که از او نبود داخل ساختند. و اهل کنانه و قریش چون اهلال می نمودند می گفتند: «لبيك اللهم لبيك لبيك» ترا هیچ شریک نیست جز شریک هول تو او را و هر آنچه دارد مالک می باشد. پس او را به گفتن لبيک به وحدانیت اسم می بردند و بعد از آن بتهای خود را با وی داخل می ساختند و اختیار آنها را در دست وی می نهادند. و نیز در قرآن مکتوبست: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup> (سوره یونس یعنی سوره ۱۰ آیه ۳) (ترجمه) «به درستی که پروردگار شما خدائست که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس مسئول شد بر عرش تدبیر می کند کار را نیست هیچ شفیع مگر از بعد اذنش اینست خدا پروردگارتان پس بترسید او را آیا پس پند نمی گیرید». و از این امر ثابت است که اهل عرب در ایام جاهلیت خدای متعال را به شفاعت عزیزی و منات و لات عبادت می نمودند (چنانکه الحال مسلمانان به شفاعت اولیای او تعالی آمرزش گناهان خود را در خواست می کنند و از آن سبب قرآن آنها را مشرکین نامیده است). پس اهل عرب عبادت خدای تعالی را تا به ایام حضرت محمد نگاهداشته مفرّ

<sup>1</sup> Lo! your Lord is Allah Who created the heavens and the earth in six Days, then He established Himself upon the Throne, directing all things. There is no intercessor (with Him) save after His permission. That is Allah, your Lord, so worship Him. Oh, will ye not remind? *Qur'an*, 10: 3. — Pickthall.

وحدانیت ذات اقدس الهی بودند. لهذا قول معترضین این است که حضرت محمد آن عقیده را از قوم و اجداد خویش آموخته بود زیرا از اسامی پدرش عبدالله و عمه زاده‌اش عبیدالله که اسم خدا با حرف معرفه (أل که علامت وحدانیتش می‌باشد) در آنها یافت می‌شود هویدا است که آن عقیده عمده قبل از بعثت حضرت محمد معروف بوده و رسوم طوایف و اهللال و پوشیدن احرام و غیره و غیره نیز از دین آن طوایف قدیمه در دین اسلام داخل شده است و ختنه نیز چنانکه شهرستانی می‌گوید از آن قبیل است و از رساله قدیمی که مسمی به برناباس است ثابت می‌شود که از قدیم الایام نه فقط عربان بلکه بسیار اقوام دیگر نیز این رسم را قبول کرده بودند چونکه مصنف آن رساله (که تخمیناً دوست سال بعد از میلاد مسیح تحریر یافته است) صریحاً می‌گوید —

περιτέμνεται <sup>1</sup> πᾶς Σύρος καὶ Ἄραψ καὶ πάντες οἱ ἱερεῖς τῶν

<sup>2</sup> εἰδώλων — (ترجمه): «هر مرد شامی و عرب و جمیع کهنه اصنام مختون می‌شوند». و معلوم است که مصریان قدیم نیز این عادت را داشتند و اگر چه بت‌های بسیار در ایام حضرت محمد میان اهل عرب پرستیده می‌شد به حدیکه در خود کعبه سیصد و شصت صنم موجود بود اما ابن اسحق و ابن هشام بر آنند که عمرو بن

<sup>1</sup> περιτέμνεται is the Greek spelling of the word in the original Farsi text.

<sup>2</sup> “Every Syrian and Arab and all the idol-worshipping priests are also circumcised.” — Holmes, Michael W., *The Apostolic Fathers: Greek Texts and English Translations*, Baker Book House Co, Grand Rapids, MI, Edited and Revised 1999, Reprinted 2004, p. 298-299. *Epistle of Barnabas* 9:5[6].



لحی و هذیل ابن مذرکه فقط پانزده طبقه قبل از ایام حضرت محمد عبادت اصنام را از مملکت شام داخل مکه کرده بودند. به هر حال هیچ شخص حاجت به وحی و الهام نداشت تا ناشایستگی و بطلان آن رسم قبیح را بفهمد. اما عادت بوسیدن حجرالاسود که بت پرستان قدیم آنرا بدان طور عبادت می کردند چونکه آن را یکی از سنگهای بهشت می انگاشتند آن عادت نزد اهل عرب چنان پسند آمده بود که حضرت محمد نتوانست ایشان را از آن رسم ممانعت نماید و از آن جهت است که حاجیان تا به حال آن سنگ را میبوسند.

حاصل کلام این که ینبوع اول دین اسلام آن عادات و رسوم و عقاید مذهبی بوده است که در ایام حضرت محمد میان طوایف عرب و خصوصاً میان قریش معمول و متداول می بود. و در ردّ این کلام معترضین نویسنده این اوراق نمی داند که اهل اسلام چه جواب می توانند بدهند جز اینکه بگویند که همه این رسوم و عادات اولاً به الهام ربانی بر حضرت ابراهیم مکشوف شده بود و حضرت محمد مامور گشت تا بار دیگر مردمان را حکم کند که آنها را محکم نگاه دارند. و لکن اگر چه از راه تورات ثابت می شود که عقیده وحدانیت خدای تعالی و رسم ختنه در دین حضرت ابراهیم بوده است اما در کتاب مقدس ذکر مکه و کعبه و طواف و حجرالاسود و احرام یافت

نمی‌شود و شکی نیست که آن رسومی که به آن چیزها متعلق است از اختراعات بت پرستان است و با دین حضرت ابراهیم هیچ علاقه‌ای نداشته و ندارد.

و علاوه بر این همه معترضین می‌گویند که آیه‌هایی چند از آیات قرآن از آن قصیده‌هایی که قبل از بعثت حضرت محمد میان قریش منتشر شده بود اقتباس گشته است و در اثبات این قول خود بر آنند که بعضی از فقرات این ابیات ذیل که از قصائد امرء القیس ماخوذ است در قرآن نیز یافت می‌شود. و همانا در آنها اشعار ذیل که از آن شاعر بت پرست می‌باشد موجود است:

دَنْتِ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرَ	عَنْ غَزَلٍ صَادَ قَلْبِي وَنَفَرَ
أَحْوَرَ قَدْ حُرْتُ فِي أَوْصَافِهِ	نَاعَسُ الطَّرْفِ بَعَيْنِيَهُ حَوْرَ
مَرِيَوْمَ الْعِيدِ فِي زِينَتِهِ	فَرْمَانِي فَتَعَاطَى فَعَقَرَ
يَسْهَامٍ مِنْ لِحَاطٍ فَاثِكِ	فَتَرَكْنِي كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ
وَإِذَا مَا غَابَ عَنِّي سَاعَةٌ	كَانَتِ السَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ
كَتَبَ الْحُسْنَ عَلَى وَجْنَتِهِ	بَسَحِيقِ الْمِسْكِ سَطْرًا مُخْتَصِرَ
عَادَةُ الْأَقْمَارِ يَسْرِي فِي الدَّجَى	فَرَأَيْتَ اللَّيْلَ يَسْرِي بِالْقَمَرِ
بِالضَّحَى وَاللَّيْلِ مِنْ طُرَّتِهِ	فَرَقَهُ ذَا النُّورِ كَمَ شَيْءِ زَهْرٍ
قُلْتُ إِذْ شَقَّ الْعِذَارُ خَدَّهُ	دَنْتِ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرَ <sup>1</sup>

<sup>1</sup> The quotation is from an ode of *Imra'ul Qais*. The Arabic verses that are underlined have analogy with some Qur'anic verses. In English translation we have written them in italic and have added the references to the verses of Qur'an.

For more details, see *Sources of Islam*, p. 9-10. Tisdall changed his opinion on this matter after the publication of this book and saw no longer adequate evidence to support the assertion that Muhammad used the poetry of Imra'ul Qais in the Qur'an. Therefore this assertion was withdrawn in a later, more complete work by the same author. See *Sources of Qur'an*, p. 47-49; and also see: *Did Muhammad Plagiarize Imra'ul Qais?*

*The Hour is nigh, and the moon is cleft asunder*<sup>1</sup>  
He has eyes that contrast between white and black; I am  
already perplexed by his descriptions.  
He has passed in the feast day, adorned oneself.

He has cast the arrows of fatal eyes

Whenever he disappears an hour,  
The beauty is written on his cheeks  
Normally the moons run in darkness  
*By the morning Light, and by the night. From his forelock*<sup>5</sup>

When shyness departed from him, I said

A Gazelle has hunt my heart and has fled  
His eyes are drowsy, and intensely white and deep black.

*He cast and he took a sword in hand, and hamstrung  
(her).*<sup>2</sup>  
*He has left me like the dry stubble used by one who pens  
cattle.*<sup>3</sup>

*That Hour will be most grievous and most bitter.*<sup>4</sup>  
By a powdered musk a short line.  
But I saw the night was circulated by the moon.  
A parting of light, how many things have shined

*The Hour is nigh, and the moon is cleft asunder*

<sup>1</sup> Qur'an, 54:1.

<sup>2</sup> Qur'an, 54: 29.

<sup>3</sup> Qur'an, 54: 31.

<sup>4</sup> Qur'an, 54: 46.

<sup>5</sup> Qur'an, 93: 1, 2. — Yusuf Ali.

## وله ایضا

أَقْبَلَ وَالْعُشَاقُ مِنْ خَلْفِهِ      كَأَنَّهُمْ مِنْ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ  
وجاءَ يومَ العیدِ فی زینتِهِ      لِمِثْلِ ذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ<sup>۱</sup>

و مشهور چنین است که در زمان قبل در میان فصحا و بلغاء عرب رسم بود که هر کس شعری بلیغ و فصیح انشاء می نمود بر کعبه می آویخت که سنعه معلقه بعضی از آنهاست و این اشعار امرءالقیس از آن جمله می باشد.

دَنَّتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ      عَنْ غَزَلِ صَادِقِ لِقَبِي وَنَفَرِ<sup>۲</sup>

بعد از چندی آیه اقتربت الساعة و انشق القمر بیان شد و می گویند که فاطمه بنت حضرت محمد روزی این آیه را تلاوت می نمود دختر امرءالقیس حاضر بود گفت این مضمون شعر پدر من است که پدر تو اخذ کرده و می گوید از خدا بر من نازل شده و این حکایت در میان عرب و عجم مشهور است به هر حال آن ابیات از اشعار امرءالقیس که زیر آنها خط کشیده شده است در سوره قمر (یعنی سوره ۵۴) آیه ۱ و ۲۱ و ۳۱ و ۴۶ و در سوره ضحی (یعنی سوره ۹۳) آیه اول و در سوره انبیا (یعنی سوره ۲۱) آیه ۹۶ و در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷) آیه ۵۹ مندرج است. جز اینکه در بعضی از الفاظ تفاوت کمی در صورت و نه در معنی دیده می شود مثل افریت به عوض دنت. هویدا است که علاقه ایست مابین این ابیات امرءالقیس

<sup>۱</sup> He has approached, and the adorers were behind him      *As they swiftly swarm from every hill*<sup>1</sup>  
He has come in the feast day, adorned oneself      *For the like of this let all strive, who wish to strive.*<sup>2</sup>

<sup>1</sup> *Qur'an*, 21 : 96.

<sup>2</sup> *Qur'an*, 37 : 61. — Yusuf Ali

<sup>۲</sup> The Hour is nigh, and the moon is cleft asunder      A Gazelle has hunt my heart, and has fled

و آن آیه قرآن و محال است که شخص مسلمان برای رد کردن این اعتراض بگوید که شاید قدری از اشعار آن شاعر بت پرست قبل از آفرینش عال در لوح محفوظ مندرج بوده است. پس نمی‌بینم که علمای اسلام از این تنگنا چه مفری دارند جز اینکه این را ثابت کنند که آن ابیات از قرآن ماخوذ و در آن قصائد داخل شده است و یا اینکه مصنف این ابیات مزبوره امرء‌القیس نبوده بلکه کسی دیگر بوده است که بعد از نزول قرآن جرات ورزیده آن آیه‌ها را از قرآن اقتباس نموده باشد و اثبات این اقوال اشکال کلی دارد. به هر حال هویدا است که رسوم و عادات و عقاید قدیمه اهل عرب یکی از منابع مهمترین دین اسلام می‌باشد.

## فصل سوم

در آزمایش ادعای آنانیکه می‌گویند که بعضی از آن تعالیم و حکایاتی که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهومه یهود اقتباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریقه صابیین اخذ گشته است

وقتیکه حضرت محمد ادعای نبوت کرده جدّ و جهد تمام صرف می نمود تا قوم خود را از بت پرستی مبرا ساخته بدین حضرت ابراهیم برگرداند اهل عرب هیچ کتاب الهامی نداشتند که جمیع طوایفشان بی تفاوت آنرا قبول کرده آئین و قانون خود بدانند و از آن سبب اصلاح نمودن مذهب فاسد شده ایشان بینهایت مشکل بود. اما در آن ایام هم سه طایفه میان ایشان کتابهای مذهبی داشتند که بر حسب قول معترضین هر یکی از آنها بر دین اسلام که در آن وقت مثل بچه تازہ آمده در قنடைه پیچیده می بود اثری نموده است. و آن سه طایفه مذکوره ملت صابیین و اسباط یهود و قوم نصاری بودند که ذکر هر یکی از آنها درموقع خود کرده خواهد شد. و نسبت بصابیین که مذهب ایشان الآن کلیه از میان رفته است ابوالفدا چنین نوشته است (در کتاب مسمی به التواریخ القدیمة من المختصر فی اخبار البشر). ذکر أمة السّریان و الصابئین من کتاب أبی عیسی المغربی قال أمة السّریان هی أقدم الأمم وکان کلام آدم وبنیه بالسّریانی و ملتهم هی ملة الصّابئین ویذکرون أنهم أخذوا دینهم عن شیث وادریس ولهم کتاب یعزونه إلی شیث **ویسمونه** صحف شیث یُذکر فیہ محاسن الأخلاق مثل الصّدق والشجاعة والتعصّب للغریب و ما شابه ذلك ویأمر به. ویذکر الرذائل و یأمر

باجتتابها. وللصَّابِئِينَ عبادات منها سبع صلوات؛ منهنَّ خمسٌ توافق صلوات المسلمين والسادسة صلاة الضحى، والسابعة صلاة يكون وقتها تمام الساعة السادسة من الليل، وصلاتهم كصلاة المسلمين من النية، وأن لا يخلطها المصلي بشيءٍ من غيرها. ولهم الصلوات على الميت بلا ركوع و لا سجود. ويصومون ثلاثين يوماً؛ وإن نقص الشهر الهلالي صاموا تسعة وعشرين يوماً. وكانوا يراعون في صومهم الفطر والهلل بحيث يكون الفطر وقد دخلت الشمس الحمل؛ ويصومون من ربح الليل الأخير إلى غروب قرص الشمس. ولهم أعياد عند نزول الكواكب الخمسة المتحيرة بيوت أشرافها و الخمسة المتحيرة زحل، و المشتري ، و المريخ ، و الزهرة، و عطارد، يعظمون بيت مكة<sup>1</sup> ترجمه - ذكر

امت سريان و صابيين از كتاب ابو عيسى مغربي او مي گوید. امت سريان قديمي ترين امتهامي باشد و تكلم آدم و پسرانش سرياني بود و مذهبشان دين صابيين و مي گویند كه دين خود را از شيث و اديس گرفته اند و كتابي دارند كه آن را بشيث نسبت مي دهند و آن را بصحف شيث تسميه مي نمايند. و در آن كتاب ذكر اخلاق حسنه مانند راست گفتاري و دليري و حمايت نمودن غريب و امثال آنها را مي كند و براي معمول داشتن آنها امر مي فرمايد و عادات قبيحه را ذكر کرده براي اجتناب نمودن از آنها حكم مي دهد و اهل

<sup>1</sup> "The Syrians are the most ancient of nations, and Adam and his sons spoke their language. Their religious community is that of the Sabians, and they relate that they received their religion from Seth and Idris (Enoch). They have a book which they ascribe to Seth, and they style it 'The Book of Seth.' In it good ethical precepts are recorded, such as enjoin truth-speaking and courage and giving protection to the stranger and such like: and evil practices are mentioned and command given to abstain from them. The Sabians had certain religious rites, among which are seven fixed times of prayer, five of which correspond with that of the Muslims. The sixth is the prayer at dawn, and the seventh a prayer, the time for which is at the end of the sixth hour of the night. Their prayer, like that of Muslims, is one which requires real earnestness and that the worshiper should not let his attention wander to anything else when offering it. They prayed over the dead without either bowing down or prostration, and fasted thirty days; and if the month of the new moon were a short one, then they kept the fast for twenty-nine days. The connexion with their fast they observed the festivals of *Fitr*" (breaking the fast at the end of the month) "and *Hilal*" (new moon), "in such a way that the festival of *Fitr* occurred when the sun entered Aries. And they used to fast from the fourth quarter of the night until the setting of the disk of the sun. And they had festivals at the time of the descending of the five planets to the mansions of their dignity. The five planets are Saturn, Jupiter, Mars, Venus, and Mercury. And they used to honour the House of Mecca" (Ka'bah) — *The History of Abu'l Fida*, (تاريخ أبي الفداء), and it is known as "*A Synopsis of the Stories of Human Beings*" (المختصر في أخبار البشر). Quotation is taken from *Sources of Qur'an*, p. 52-53. See also *Sources of Islam*, p. 11-12.

صایبین را اقسام عبادت هست و از آنجمله هفت نماز می‌باشد که پنج نماز از آنها با نمازهای مسلمانان موافقت دارد و نماز ششم نماز ضحی است و وقت نماز هفتمین در آخر ساعت ششم از شب می‌باشد. و نماز ایشان مثل نماز مسلمانان با نیت است و بدرستیکه آنکه نماز می‌خواند آنرا بهیچ چیز دیگر نمی‌آمیزد. و ایشان نمازی برای میت بدون رکوع و سجود دارند و مدت سی روز روزه می‌گیرند و اگر ماه هلالی ناقص بوده باشد بیست و نه روز صوم می‌دارند و در روزه خود فطر و هلال را رعایت می‌نمایند بنوعیکه فطر واقع می‌شود و قتیکه خورشید داخل حمل می‌گردد و روزه می‌دارند از ربع آخری شب تا بغروب قرص خورشید. و ایشان را عیدهاست در وقت نزول پنج ستاره سیار. بخانه‌های شرفشان و آن پنج سیاره زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است - و بیت (کعبه) مکه را تعظیم می‌نمایند. پس از این بیان ظاهر و هویدا است که روزه و پنج نماز و بعضی از فرایض دیگری را که اهل اسلام معمول می‌دارند از صایبین قدیم گرفته اند

اما درباره اهل یهود البته هر شخص تربیت یافته می‌داند که ایشان در ایام حضرت محمد و خصوصاً قبل از هجرت نهایت قدرت و اقتدار را در مملکت عرب می‌داشتند و کثیر نیز بودند

و میان طوایف قویترین یهود بنی قریظه و بنی قینوقاع و بنی نظیر عمده اقوام می‌بودند و از آنجهت چون آخر الامر ظاهر گردید که ایشان مصمم بر این می‌باشند که به نبوت و رسالت حضرت محمد اعتراف نمایند جدالی چند ما بین ایشان و مسلمانان واقع شد و مؤمنین با اشکال تمام قادر بر این گشتند که ایشان را مغلوب ساخته بدم شمشیر بگذرانند و یا از مملکت عرب برانند. و اگر چه آن یهودیان بعلم مشهور نبودند اما البتّه کتب انبیای خود مثل تورات حضرت موسی و زبور حضرت داود و غیره را با دقت تمام محفوظ می‌داشتند و از آن سبب ایشان (و نیز نصاری) در قرآن بلقب اهل کتاب مذکور گشته‌اند. و هر چند که اکثر ایشان نتوانستند زبان عبرانی را بخوبی بفهمند اما مثل یهود سکنه ایران در این ایام بسیاری از قصّه‌ها و حکایتهای تلمود و اکثر افسانه‌های باطل دیگر را از اجداد خود شنیده و بتواتر پذیرفته بودند و اکثر اوقات چون تورات موسی و سایر کتب ربّانی را ادراک نمی‌کردند پس آن روایتهای بی بنیادی را بعوض تعلیمات الهامی آن صحف سماویّه بر زبان خود جاری می‌ساختند. و در آن ایام عرب جاهلیت اهل یهود را حرمت می‌داشتند زیرا می‌دانستند که بیشک از نسل ابراهیم خلیل الله می‌باشند و کلام خدا را نگاه



می‌دارند. لهذا بر حسب قول معترضین وقتیکه حضرت محمد فهمید که بت پرستی هیچ مناسبتی ندارد بلکه نزد خدای متعال واحد مکروه است و چون در دل خود تصمیم داد که قوم خویش را بسوی دین ابراهیم خلیل برگرداند پس بغایت احتمال می‌رفت که بطرف اهل یهود مایل گردیده استفسار کند که آیا دین حضرت ابراهیم مشتمل بر کدام عقاید و فرایض و رسوم مذهبی می‌باشد. و از این سبب می‌توان گفت که اگر آن تعالیم و اخباری را که در قرآن و در احادیث مندرج است یا تعلیمات و حکایات متداوله میان یهود آن ایام مقابله نماییم پدید خواهد آمد که آنها با یکدیگر علاقه آشکار و مشابهتی عجیب دارد. و این قیاس تقویت می‌باید از این مقدمه که قرآن در اکثر موضع صریحاً می‌گوید که دین ابراهیم راست و بر حق بوده است و نیز بر حقیقت مذهب یهود و برصحت و من جانب الله بودن کتاب الهامیه ایشان شهادت می‌دهد. چنانکه در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹) آیه ۴۵ مرقوم است – وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.<sup>۱</sup>

**ترجمه.** و مجادله نکنید با اهل کتاب مگر بآنچه آن بهتر است بجز آنانکه ستمگرند از ایشان

<sup>1</sup> And argue not with the People of the Scripture unless it be in (a way) that is better, save with such of them as do wrong; and say: We believe in that which hath been revealed unto us and revealed unto you; our Allah and your Allah is One, and unto Him we surrender. *Qur'an*, 29: 46. — Pickthall.

و بگوئید ایمان آوردیم بآنکه فرو فرستاده بما و فرو فرستاده شد بشما و خدای ما و خدای شما یکی است و مائیم مر او را منقادان - و نیز در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۳۶) مندرج است. **قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**<sup>۱</sup> - **ترجمه**. بگوئید گرویدیم بخدا و آنچه فرستاده شد بسوی ما و آنچه فرستاده شد بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه داده شد بموسی و عیسی و آنچه داده شد پیغمبران را از پروردگارشان جدائی نیندازیم میان یکی از ایشان و مائیم مر او را گردن نهندگان. و بوفق این امر بود که حضرت محمد در اوّل بیت المقدس را قبله مسلمانان گردانید زیرا که آن شهر قبله یهود بوده و می باشد

بعضی در ردّ این خیال می گویند که حضرت محمد در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۱۵۶) نبی امّی خوانده شده است از اینجهت که سواد نداشت و هویداست که او نتوانست کتابهای یهود را بخواند پس بچه طور ممکن بود که تعلیمات خود را از آنها مأخوذ کند. و لکن می توان گفت که سبب آن لقب این بوده است که او نه از یهود بلکه از امتها (که غیر یهود می باشند)

<sup>1</sup> Say (O Muslims): We believe in Allah and that which is revealed unto us and that which was revealed unto Abraham, and Ishmael, and Isaac, and Jacob, and the tribes, and that which Moses and Jesus received, and that which the prophets received from their Lord. We make no distinction between any of them, and unto Him we have surrendered. *Qur'an*, 2: 136. — Pickthall.

بر پا شد چنانکه اهل عرب نه فقط اهل ایران بلکه همه غیرعرب را عجم می‌نامیدند (که معنی آن غیر فصیح می‌باشد) اما اگر در کتاب عربی می‌بینیم که نوشته شده است که حافظ شیرازی شخص عجمی است نباید حکماً بگوئیم که او تماماً بیفصاحت بوده است لکن معلوم می‌شود که از اهل عرب نبوده و بس. همچنین از این آیه ثابت نمی‌شود که حضرت محمد بالکل بی سواد بوده است هر چند او را امّی بعضی از امّتها هم خوانده باشند. ولکن فرضاً که هیچ علمی نداشته باشد آیا ممکن نبوده که از دیگران استفساده نموده تعالیم و عقاید و زعمهای اهل یهود را بیاموزد البته می‌توانست خصوصاً از اینجست که بعضی از اصحابش مثل عبیدالله ابن سلام و حبیب ابن ملک و ورقه یا خود از اهل یهود بودند یا دین ایشانرا قبول کرده بعد از مدتی بحضرت محمد گرویدند. و شکی نیست که این اشخاص اگرچه از تعلیمات صحیحۀ عهد عتیق واقفیت کلی نداشتند اما اقلّ چیزی از رنایات و قصص باطله که در آن ایام میان اهل یهود انتشار داشته بود می‌دانستند. و هرآینه اگر قرآن را با آن قصه هائیکه در تلمود و در کتابهای دیگر پُر اوهامی که هنوز در میان یهود متداول است مقابله بکنیم هویدا خواهد که با وجودیکه قرآن نسبت بحقیقت سیرت حضرت ابراهیم و اشخاص دیگری که در توراۀ مندرج است اکثر

اوقات ما را بیشتر اطلاع می‌دهد اما تمامی آن از افسانه‌های باطل یهود مأخوذ است - و معترضین در اثبات این قول خود این قصه‌ها ذیل را پیش می‌آورند

(۱) قصه هابیل و قابیل - قرآن اسامی‌ء این دو پسر حضرت آدم را صریحاً بیان نمی‌کند اما حکایت ایشان در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۲۷ الی ۳۲) مندرج است. «وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِإِذِي إِلَيْكَ لِأَفْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ۱۰۰ -

**ترجمه.** و بخوان بر آنها خبر دو پسر آدم را براستی چون قربانی کردند قربانی پس پذیرفته

<sup>1</sup> Recite to them the truth of the story of the two sons of Adam. Behold! they each presented a sacrifice (to Allah): It was accepted from one, but not from the other. Said the latter: "Be sure I will slay thee." "Surely," said the former, "Allah doth accept of the sacrifice of those who are righteous.

"If thou dost stretch thy hand against me, to slay me, it is not for me to stretch my hand against thee to slay thee: for I do fear Allah, the cherisher of the worlds.

For me, I intend to let thee draw on thyself my sin as well as thine, for thou wilt be among the companions of the fire, and that is the reward of those who do wrong."

The (selfish) soul of the other led him to the murder of his brother: he murdered him, and became (himself) one of the lost ones.

Then Allah sent a raven, who scratched the ground, to show him how to hide the shame of his brother. "Woe is me!" said he; "Was I not even able to be as this raven, and to hide the shame of my brother?" then he became full of regrets-

On that account: We ordained for the Children of Israel that if any one slew a person - unless it be for murder or for spreading mischief in the land - it would be as if he slew the whole people: and if any one saved a life, it would be as if he saved the life of the whole people... *Qur'an*, 5: 27- 32. — Yusuf Ali

شد از یکی از آن دو و پذیرفته نشد از دیگری. گفت - هرآینه کشمت البته - گفت - جز این نیست که قبول می‌کند خدا از پرهیزکاران هرآینه دراز کنی بمن دستت را که بکشی مرا نیستم من دراز کننده .... را بسوی تو تا بکشمت بدرستی که من می‌ترسم خدا پروردگار جهانیان را بدرستیکه من می‌خواهم که باز گردی به بزه من و بزه خود پس باشی از یاران آتش و اینست مزدستمکاران - پس آسان کرد او را تن او کشتن برادرش پس کشت او را پس صباح کرد از زبان کاران - پس برانگیخت خدا کلاغی را تا بکارد در زمین تا به بیند او را چگونه پوشد تن برادرش را. گفت - وای مرا عاجز شدم که باشم مانند این کلاغ - پس واپوشانم عورت برادرم را. پس صباح کرد از پشیمانان - از برای این نوشتیم بر پسران یعقوب که هرکه کشت تنی را بغیر تنی یا تباهی و در زمین پس گویا که کشت مردم را همه و آنکه زنده کرد آنرا پس گویا زنده کرد مردم را همه واضح باد کهروایات یهود بانواع مختلف این گفتگوی وهمی را که مابین قائن وهابیل شده باشد بیان می‌کند و هم درترگوم یوناتان بن عزیزه و هم درترگوم یوشلمی مکتوب است که قائن (که درکتابهای عربی بقابیل مسمی است) گفت که هیچ سزای گناه و هیچ امرنیکوئی نیست و هابیل مقرر سزا و جزا بود پس قائن

او را بسنگی زده گشت – واما در کتاب مسمی به پرقی ربی اليعاذر باب ۲۱ سرچشمه آنچه که در قرآن درباره دفن کردن نعش هابیل مرقوم است دریافت می شود و هیچ تفاوتی نیست جز اینکه آن کلاغ که در قرآن مذکور است نه به قاین بلکه بآدم تعلیم داد زیرا در کتاب مزبور چنین مکتوب است:

הָיוּ אָדָם וְעֶזְרוּ יוֹשְׁבֵי וּבֹכִים וּמְתֵאֲבָלִים עָלָיו וְלֹא הָיוּ יְדָעִים מַה לַעֲשׂוֹת לְהַכְּלִל שְׁלֹא הָיוּ נְהוּגִים בְּקַבּוּרָח בָּא עֹזֵרָב אֶחָד שָׁמַת לוֹ אֶחָד מִחֵבְרָיו לָקַח אוֹתוֹ וְחָפַר בְּאֶרֶץ וּשְׁמֹנָה לְעֵינֵיהֶם אָמַר אָדָם כְּעֹזֵרָב אֲנִי עֹשֶׂה מִיָּד לָקַח נִבְלָתוֹ שָׁלַח הַכָּל וְחָפַר בְּאֶרֶץ וּשְׁמֹנָה:

**ترجمه** – آدم و زوجه اش نشسته بروی (یعنی بر هابیل) گریه و زاری می نمودند و نمی دانستند هابیل را چه کنند زیرا که از دفن کردن واقف نبودند. کلاغی که یکی از آشنایانش مرده بود آمده آنرا گرفت و در زمین کافته آنرا پیش چشمانشان مدفون ساخت – آدم گفت – من مثل کلاغ کار می کنم – فی الفور نعش هابیل را گرفته در زمین کاشت و او را دفن کرد انتهی – و آنچه

<sup>1</sup> Geiger, Abraham, *Judaism and Islam*, translated by F.M. Young, Madras, India, 1896, footnote 4, p. 80.

Adam and his helpmeet were sitting and weeping and morning<sup>10</sup> for him, and they did not know what to do (with Abel), for they were unaccustomed to burial. A raven<sup>11</sup> (came), one of its fellow birds were dead (at its side). (The raven) said: I will teach this man what to do. It took its fellow and dug in the earth, hid it and buried it before them. Adam said: Like this raven will I act. He took || the corpse of Abel and dug in the earth and buried it. — Rabbi Eliezer, *Pirkê De Rabbi Eliezer*, Translated by Gerald Friedlander, London, 1916 (Reissued by Benjamin Blom, New York, NY, 1971), Chapter XXI, p. 156. See also *Sources of Qur'an* p. 62-64.

<sup>10</sup> For the phraseology see Neh i. 4. The legend occurs also in the Koran, Sura v.

<sup>11</sup> Tanchuma, *loc cit.*, reads: “Two clean birds”; cf. Gen. Rab. xxii. 8. See Midrash Haggadol, c. 116.

در سوره مزبوره آیه ۳۵ مندرج است با آنچه در آیه های قبل ذکر شده هیچ علاقه ندارد اما اگر بسوی میشناه سنهدرین باب ۴ آیه ۵ رجوع نمائیم آنجا تمام این مطلب را که در قرآن نا کامل است دریافت می کنیم و آن علاقه که آن آیه مذکوره با حکایت قتل هابیل دارد هویدا می گردد زانرو که مفسر یهودی در تفسیر این الفاظ تورات که خدا آنها را بقائن گفت - چه کرده خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی آورد (کتاب پیدایش باب ۴ آیه ۱۰) جائیکه آن لفظ خون در عبرانی در صیغه جمع می باشد چنین نوشته است: **שָׁכַן מְצִינֵנוּ בְּקִין שְׁהָרַג אֶת-אָחִיו שְׁנַאמֵר [בּו קוּל] ' דְּמֵי אָחִיךָ צוֹעֲקִים אֵינֹו אֹמֵר דָּם אָחִיךָ אֵלָא דְּמֵי אָחִיךָ דְּמוֹ וְדָם זְרַעוֹתָיו ... לְפִיכָךְ נִבְרָא אָדָם יְהִידי לְלִמְדָךְ שְׁכַל- הַמַּאבֵּד נֶפֶשׁ אַחַת מִיִּשְׂרָאֵל מַעֲלָה עָלָיו הַכְּתוּב כְּאִלּוֹ אֵיבֵד עוֹלָם מְלֵא וְכָל-הַמְּקַיִים נֶפֶשׁ אַחַת מִיִּשְׂרָאֵל מַעֲלָה עָלָיו הַכְּתוּב כְּאִלּוֹ קַיִים עוֹלָם מְלֵא :**

**ترجمه** - نسبت بقائن که برادر خود را کشت یافته ایم که درباره وی گفته شد. آواز

خونهای

<sup>1</sup> [ ] Text in brackets is in the Farsi edition of the *Sources of Islam*, but it is not in the *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Sanhedrin*, folio 37a.

<sup>2</sup> *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Sanhedrin*, Translated into English: Chapters I-VI by Jacob Shachter and Chapters VII-XI by H. Freeman, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1987, *Sanhedrin, Mishnah*, folio 37a.

[But in capital cases he is held responsible for his blood [sc. the accused's] and the blood of his [potential] descendants until the end of time,<sup>13</sup> ] for thus we find in the case of Cain, who killed his brother, that it is written: the bloods of thy brother cry unto me:<sup>14</sup> not the blood of thy brother, but the bloods of thy brother, is said — i.e., his blood and the blood of his [potential] descendants. ... For this reason was man created alone, to teach thee that whosoever destroys a single soul of Israel,<sup>15</sup> scripture imputes [guilt] to him as though he had destroyed a complete world; and whosoever preserves a single soul of Israel, scripture ascribes [merit] to him as though he had preserved a complete world.<sup>16</sup> — *Sanhedrin, Mishnah*, folio 37a

<sup>13</sup> Lit., 'the world', i.e., not only for the death of the accused himself, but of his potential descendants for all time. <sup>14</sup> Gen. IV, 10; [דְּמֵי] is plural. <sup>15</sup> 'of Israel' is absent in some texts. <sup>16</sup> Since all mankind originated from one man.

*Talmud Bavli, Tractate Sanhedrin*, Vol. 1, Elucidated by A. Dicker (Chapter 1-3), A. Naiman (Chapter 4-5), under general editorship of H. Goldwum, ArtScroll Series, Schottenstein edition, 1993, *Sanhedrin, Mishnah* folio 37a.

**שְׁנַאמֵר דְּמֵי אָחִיךָ** — For so we find with Cain who killed his brother, **שָׁכַן מְצִינֵנוּ בְּקִין שְׁהָרַג אֶת אָחִיו** — as it is stated: *The bloods of your brother cry out.* **אֵינֹו אֹמֵר דָּם אָחִיךָ** — It does not say "blood" of your brother, **אֵלָא דְּמֵי אָחִיךָ** — but the *bloods of your brother*, which implies that Cain was responsible for **דְּמוֹ וְדָם זְרַעוֹתָיו** — his brother's blood and the blood of his descendants. ...

The Mishnah resumes its narrative of the admonishment given to the witnesses: **לְפִיכָךְ נִבְרָא אָדָם** — Therefore man was created singly, **לְלִמְדָךְ שְׁכַל- הַמַּאבֵּד נֶפֶשׁ אַחַת מִיִּשְׂרָאֵל** — to teach you that whoever destroys a single life in Israel **מַעֲלָה עָלָיו הַכְּתוּב כְּאִלּוֹ אֵיבֵד עוֹלָם מְלֵא** — is considered by Scripture as if he had destroyed an entire world; **וְכָל-הַמְּקַיִים נֶפֶשׁ אַחַת מִיִּשְׂרָאֵל** — and that whoever preserves a single life in Israel **מַעֲלָה עָלָיו הַכְּתוּב כְּאִלּוֹ קַיִים עוֹלָם מְלֵא** — is considered by Scripture as if he had preserved an entire world. — *Talmud Bavli, Tractate Sanhedrin, Mishnah* folio 37a.

Text is on the Internet at [Babylonian Talmud, Tractate Sanhedrin, Mishnah, Chapter IV, Folio 37a.](#)

برادرت فریاد بر می آورد. نمی گوید خون برادرت بلکه خونهای برادرت یعنی خون وی و خون اولادش - بنابراین انسان به تنهایی آفریده شد برای آزمودن تو که هر که هلاک کرد یک نفسی از اسرائیل را کتاب بروی حسابش را می غاید که گویا همه عالم را هلاک کره باشد و هر که یک نفسی از اسرائیل را زنده کرد کتاب بروی حسابش را می نماید که گویا همه عالم را زنده کرده باشد انتهی - واضح باد که آیه ۳۵ سوره مائده تخمیناً تحت اللفظ از این تفسیر قدیمی یهود ترجمه شده است اما چونکه در قرآن فقط نصف آن موضع اقتباس گشته است پس برای فهمیدنش لازم بود که بآن ینبوع این آیه قرآن رجوع نمائیم چنانکه الآن کردیم و مطلب را واضح ساختیم.

(۲) قصه نجات یافتن حضرت ابراهیم (ع) از آتش نمرود - این حکایت در قرآن تماماً در یک جا یافت نمی شود بلکه جزء جزء در سوره بقره (یعنی سوره ۲) آیه ۲۶۰ و در سوره انعام (یعنی سوره ۶ آیه ۷۴ الی ۸۴ و در سوره انبیا (یعنی سوره ۲۱) آیه ۵۲ الی ۷۲ و در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹) آیه ۴۲ الی ۵۰ و در سوره شعراء (یعنی سوره ۲۶) آیه ۶۱ الی ۷۹ و در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹) آیه ۱۵ و ۱۶ و در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۱ الی ۹۵ و در سوره زخرف (یعنی سوره ۴۳) آیه ۲۵ الی ۲۷ و در سوره



ممتحنه (یعنی سوره ۶۰) آیه ۴ و غیره پراکنده است - اما هر که در کتاب قصص الأنبياء یا کتاب عرائس المجالس را گشوده قصه ابراهیم (ع) را در آن کتابها و یا در امثال آنها مطالعه نماید خواهد دانست که تخمیناً تمام آن حکایت خواه در قرآن باشد خواه در احادیث از کتابی از کتب قدیمیء یهود مسمی به مدراش رباه مأخوذ است - و لکن بجهت اینکه این ادعا ثابت گردد لازم است که اولاً آنرا از روی قرآن و عرائس المجالس و غیره در اینجا نقل کنیم و من بعد همان حکایت را از روی آن کتاب یهودی پیش آورده با هم مقابله نمائیم - و در کتاب ابوالفدا که به التواریخ القدیمه من المختصر فی أخبار البشر مسمی است نوشته شده - کان أزر أبو إبراهيم يصنع الأصنام ويعطيها إبراهيم ليبيعه فكان إبراهيم يقول من يشتري ما يضره و لا ينفعه . ثم لما أمر الله تعالى إبراهيم أن يدعو قومه إلى التوحيد، دعا أباه فلم يجبه ، و دعا قومه فلما فشا أمره و اتصل بنمرود بن كوش و هو ملك تلك البلاد ... فأخذ نمرود إبراهيم الخليل ورماه في نار عظيمة فكانت النار عليه برداً و سلاماً وخرج إبراهيم من النار بعد أيام ثم آمن به رجال من قومه ..<sup>۱</sup> **ترجمه** - آزر پدر ابراهیم (ع) بتها می ساخت و به ابراهیم (ع) می سپرد تا آنها را بفروشد پس ابراهیم (ع) می گفت - کیست بخرد چیزی که ویرا ضرر می رساند و

<sup>1</sup> Azar, Abraham's father used to construct idols, and hand them over to his son to sell. Abraham would go about crying, "Who will buy that which will hurt and not benefit him?" Then when God Almighty commanded him to call his people to the Divine unity, his father refused the call, and so did his people. Thus the matter spread abroad till it reached Nimrod, son of Cush, king over the country . . . who took Father Abraham, and cast him into a fierce fire; but the fire grew cool and pleasant unto Abraham, who came out of it after some days. And thereupon his people believed in him. — *Arâish al Majâlis*, by Ath-Tha'alabee (عرائس المجالس، للثعلبي). Also, the book is known to Arabic reader as "*The Story of the Prophets*" (قصص الأنبياء). *Historia Ante-Islamica* (ed. Fleischer, Leipzig, 1831). See also *Sources of Islam* p. 16- 17 and *Sources of Qur'an* p. 66-67.

هیچ فایده نمی‌دهد. آنگاه چون خدایتعالی ابراهیم (ع) را امر فرمود تا قوم خود را بتوحید دعوت نماید او پدر خود را دعوت کرد و ویرا اجابت ننمود. و قوم خویشرا دعوت کرد - پس چون امرش فاش گردید و گوش زد نمرود بن کوش که پادشاه آن ملک بود شد ... پس نمرود ابراهیم (ع) خلیل را گرفته وی را در آتشی عظیم انداخت - پس آتش بروی سرد و سلام گردید و ابراهیم (ع) بعد از روزی چند از آتش بیرون آمد. آنگاه نفری چند از قومش بوی گرویدند. و در عرائس المجالس مندرج است که چون ابراهیم (ع) قبل از آن در وقت شب در آخر ماه از مغاره بیرون آمد ستارگان را قبل از قمر نظاره نموده گفت - این پروردگار من است - فلما جنّ علیه اللیلُ رأی کوکبا ، قال هذا ربی؛ فلما أفل قال لا أحب الأفلین. فلما رأی القمر بازغاً قال هذا ربّی؛ فلما أفل قال لئن لم یهدنی ربّی لأکوننّ من القوم الضّالین. فلما رأی الشّمس بازغاً قال هذا ربی هذا أكبر؛ لأنه رأی ضوءها أعظم. فلما أفلت قال یا قوم إني برئ مما تشرکون، إني وجهت وجهی للذي فطر السمّوات والأرض جميعاً وما أنا من المشرکین. قالوا: وکان أبوه یصنع الأصنام، فلما ضمّ إبراهیم إلى نفسه جعل یصنع الأصنام ویعطيها لإبراهیم لیبيعها فیذهب بها إبراهیم علیه السّلام فینادی: من یشتری ما یضّرّ و لا ینفع؟ فلا یشتری

أحدُ منه ، فإذا بارت عليه ذهب بها إلى نهر فضرب رؤوسها ، و قال أشربي كسَدتي  
استهزاءً بقومه و بما هم عليه من الضلالة و الجهالة حتى فشا عييه إياها و استهزأوه بها في  
قومه و أهل قريته؛ فحاجّه قومه في دينه، فقال لهم: أتحاجوني في الله وقد هداني الآيات إلى  
قوله عزّ وجلّ وتلك حجتنا أتيناها إبراهيم على قوم نرفع درجات من نشاء . إن ربك حكيم  
عليم حتى خصمهم و غلبهم بالحجة. ثمّ أن إبراهيم عليه السلام دعا أباه أزر إلى دينه، فقال يا  
أبتِ لم تعبد ما لا يسمع و لا يبصر ، و لا يغني عنك شيئاً إلى آخر القصة. فأبى أبوه  
الإجابة إلى ما دعاه إليه. ثمّ إنّ إبراهيم عليه السلام جاهر قومه بالبراءة ممّا كانوا يعبدون  
وأظهر دينه، فقال : أفرايتم ما كنتم تعبدون أنتم و أبؤكم الأقدمون فإنهم عدوّ لي إلا رب  
العالمين. قالوا: فمن تعبد أنت؟ قال: رب العالمين قالوا تعني نمرود ؟ فقال: لا، الذي خلقتني  
فهو يهدين ، إلى آخر القصة. ففشا ذلك في النَّاس حتّى بلغ نمرود الجبار فدعاه فقال له: يا  
إبراهيم أرايت إلهك الذي بعثك و تدعو إلى عبادته و تذكر من قدرته التي تعظمه بها على  
غيره ما هو؟ قال إبراهيم عليه السلام ربي الذي يحيي و يميت، قال نمرود: أنا أحيي و  
أميت. قال إبراهيم: كيف تحيي و تميت؟ قال أخذ رجلين قد استوجبا القتل في حكمي فأقتل  
أحدهما فأكون قد أمّته ثمّ أعفو

عن الآخر، فأتزكه فأكون قد أحيتّه ، فقال له إبراهيم عند ذلك: إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ  
 الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ عند ذلك نمرود لم يرجع إليه شيئاً.<sup>1</sup> - ترجمه پس  
 چون تار شد بر او شب دید ستاره را گفت اینست پروردگارم پس چون دید ماه را طالع گفت  
 اینست پروردگارم پس چون غایب شد گفت هرآینه اگر هدایت نمی‌کرد مرا پروردگارم هرآینه  
 بودم از گروه گمراهان پس چون دید خورشید را طالع گفت اینست پروردگارم اینست بزرگتر  
 پس چون غایب شد گفت ای قوم بدرستیکه من بیزارم از آنچه شرک می‌آورید بدرستی که من  
 متوجه گردانیم وجهم را برای آنکه پدید کرد آسمانها و زمین را حقّ گرای و نیستم من از مشرکان  
 (سوره انعام یعنی سوره ۶ آیه ۷۶ الی ۷۹) - گفته‌اند که پدر وی بتها می‌ساخت پس چون ابراهیم  
 (ع) را نزد خود برد بنای ساختن بتها نموده آنها را به ابراهیم (ع) می‌سپرد تا بفروشد. پس ابراهیم  
 (ع) آنها برداشته ندا می‌کرد کیست بخرد چیزی که وی را ضرر می‌رساند و هیچ فایده نمی‌دهد.  
 پس هیچ کس از وی نمی‌خرید. پس چون فروخته نشد آنها را به رودخانه برده سر آنها را زد و  
 به آنها گفت - بیاشامید ای کسادهای من و اینرا گفت برای استهزاء نمودن قوم خود و

<sup>1</sup> When Abraham one night came up out of his cave and saw the stars before the moon arose, he said: This is my Preserver. And when the night overshadowed him, he saw a star, and said, This is my Lord; and when it set, he said, I love not those that set. And when he saw the moon rising, he said, This is my Lord; but when it set, he said, Verily if my Lord direct me not, I shall be of those that go astray. And when he saw the sun rising, he said, This is my Lord; this is the greatest. But -when it set, he said, O my people! Verily I am clear of that which ye associate together with God. Verily I direct my face unto him who hath created the heavens and the earth. I am orthodox, and not one of the idolators.<sup>1</sup>

They say that Abraham's father used to make idol images and give them to Abraham to sell. So Abraham taking them about would cry: "These will neither hurt nor help him that buys," so that no one bought from him. And when it was not sold, he took an image to the stream, and striking its head, would say, Drink, my poor one! in derision, — for his people and the heathen around him to hear. So when his people objected, he said, *Ah! do ye dispute with me concerning God, and verily God hath directed me . . . . And this is our argument wherewith we furnished Abraham for his people. We raise the dignity of whom we wish, for thy Lord is wise and knowing.*<sup>2</sup> And so in the end Abraham overcame his people by such arguments. Then he called his father Azar to the true faith, and said: *O my father, wherefore dost thou worship that which neither hears nor sees, nor yet doth profit thee in any way, and so on to the end of the story.*<sup>3</sup>

*Continued onto next page —*

برای اینکه ایشان در گمراهی و جهالت بودند بنوعیکه آنچه بصد آنها و به استهزای آنها می گفت در میان قومش واهل قریه فاش گردید. پس قومش نسبت بمذهب وی بر او حجت گرفتند. پس بدیشان گفت: آیا مجادله می کنید در خدا و به تحقیق هدایت کرد مر او نمی ترسم آنچه را شرک آوردید بآن مگر آنکه بخواهد پروردگارم چیزی را گشاده کرده است پروردگارم هرچیز را از راه دانش آیا پس پند نمی گیرید الایات (سوره انعام یعنی سوره ۶. آیه ۸۰) تا بقول خدای عزوجل – و آن بود دلیل ما که دادیم آنرا ابراهیم (ع) را بر قومش بلند می کنیم مرتبه های آنرا که بخواهیم بدرستیکه پروردگار تو درست کردار داناست (سوره انعام یعنی سوره ۶. آیه ۸۳) تا آنکه ایشانرا شکست داده غلبه یافت – آنگاه ابراهیم (ع) پدر خود آزر را بدین خویش دعوت نمود پس گفت – ای پدر من چرا می ترسی آنچه را که نمی شنود و نه می بیند و کفایت نمی کند از تو چیز را (سوره مریم یعنی سوره ۱۹ آیه ۴۳) تا بآخر حکایت – پس پدرش اینرا ابا نمود که آنچه را که او ویرا بدان دعوت کرد اجابت نماید. آنگاه همانا ابراهیم , باواز بلند قوم خود را گفت که من بری هستم از آنچه می پرستید و دین خویشرا ظاهر کرد. پس گفت. آیا پس دیده اید آنچه هستید که می پرستید شما و پدرانتان که بودند پیشینیان پس بدرستیکه آنها دشمنند مرا بجز پروردگار

---

*Continued from previous page —*

But his father refused that to which Abraham called him; whereupon Abraham cried aloud to his people that he was free from what they worshipped, and thus made known his faith to them. He said, *What think ye? That which ye worship, and your forefathers also, are mine enemies, excepting only the Lord of the worlds.*<sup>4</sup> They said, Whom then dost thou worship? He answered, "The Lord of all worlds." "Dost thou mean Nimrod?" "Nay, but he that created me and guideth me," and so on. The thing then spread abroad among the people, till it reached the ears of the tyrant Nimrod, who sent for him, and said: "O Abraham! Dost thou hold him to be thy god that hath sent thee; dost thou call to his worship and speak of his power to those that worship other than him? Who is he?" A. "My Lord, he that giveth life, and giveth death."<sup>5</sup> N. "I give life, and cause to die." A. "How dost thou make alive, and cause to die?" N. "I take two men who at my hands deserve death, one I kill, who thus dies; the other I forgive, who thus is made alive." Whereupon Abraham answered, "Verily God bringeth the sun from the East, now do thou bring him from the West."<sup>6</sup> Thereupon Nimrod was confounded, and returned him no reply. — *'Araisu'l Majalis in Sources of Islam*, p. 17-19. See also *Sources of Qur'an* p. 68-70.

<sup>1</sup> Qur'an, 6: 76-79.

<sup>2</sup> Qur'an, 6: 80, 83.

<sup>3</sup> Qur'an, 19: 42.

<sup>4</sup> Qur'an, 26: 75-77.

<sup>5</sup> Qur'an, 2: 258.

<sup>6</sup> Qur'an, 2: 258. — Yusuf Ali

جهانیان (سوره شعرا یعنی سوره ۲۶ آیه ۷۵ الی ۷۷) - گفتند. پس تو کرا عبادت میکنی - گفت پروردگار جهانیانرا. گفتند می خواهی بگوئی نمرود را. گفت خیر بلکه او را که ما را آفریده است پس او مرا هدایت می نماید تا بآخر حکایت - پس آن امر میان مردم فاش گردید تا بنمرود جبار رسید. پس او ویرا طلبیده بوی گفت - ای ابراهیم (ع) آیا تو خدای خود را که ترا فرستاده است و تو مردم را بعبادتش دعوت می نمائی و قدرت ویرا ذکر می کنی و او را بسبب آن بر دیگران تعظیم می دهی دیده ای - او چیست - ابراهیم (ع) گفت - پروردگار من آنکه زنده می کند و می میراند (سوره بقره یعنی سوره ۲ آیه ۳۶۰) نمرودگفت - من زنده می کنم و می میرانم - ابراهیم (ع) گفت - تو به چه طور زنده می کنی و می میرانی - گفت دو مرد را که مستوجب قتل گردیده اند بحکم خود می گیرم پس یکی از ایشان را بقتل می رسانم پس او را می میرانم آنگاه آن دیگر را می بخشم پس او را رها می کنم پس ویرا زنده کرده ام - بنابراین ابراهیم (ع) بوی گفت - بدرستی که خدا می آورد آفتاب را از مشرق پس به یسار بان از مغرب (سوره بقره آیه ۲۶) - پس بنابراین نمرود مبهوت گشته در جوابش هیچ نگفت (و بعد از آن چون عید سالانه قومش آمد که جمیع ایشان از شهر بیرون شدند ابراهیم (ع) به بهانه بشهر برگشته همه اصنام را شکست چنانکه

در ذیل مرقوم است ( إذا هم قد جعلوا طعاماً فوضعوه بين يدي الآلهة وقالوا: إذا كان حين رجوعنا فرجعنا وقد باركت الآلهة في طعامنا أكلنا. فلما نظر إبراهيم إلى الأصنام وإلى ما بين أيديهم من الطعام، قال لهم على طريق الاستهزاء: ألا تأكلون؟ فلما لم تجبه. قال: ما لكم لا تنطقون؟ فراغ عليهم ضرباً باليمين وجعل يكسرهن بفأس في يده حتى لم يبق إلا الصنم الأكبر، فعلق الفأس في عنقه ثم خرج. فذلك قوله عزّ وجلّ : فجعلهم جذاذاً إلا كبيراً لهم لعلهم إليه يرجعون . فلما جاء القوم من عيدهم إلى بيت آلهتهم ورأوها بتلك الحالة ؛ قالوا من فعل هذا بالهتنا؟ إنّه لمن الظّالمين. قالوا: سمعنا فتى يذكرهم يُقال له إبراهيم هو الذي نظّنه صنع هذا. فبلغ ذلك نمرود الجبار وأشراف قومه؛ قالوا: فأتوا به على أعين الناس لعلهم يشهدون عليه أنه هو الذي فعل ذلك. وكرهوا أن يأخذوه بغير بيّنة . قال قتادة والسّدي وقال الضحاك : لعلهم يشهدون بما ن صنع به ونعاقبه. فلما أحضروه قالوا له: أنت فعلت هذا بالهتنا يا إبراهيم؟ قال إبراهيم: بل فعله كبيرهم هذا. غضب من أن تعبدوا معه هذه الأصنام الصّغار وهو أكبر منها فكسرهنّ، فاسألوهنّ إن كائوا ينطقون. قال النبي صلى الله عليه وسلم: لم يكذب إبراهيم عليه السّلام إلا ثلاث كذبات، كلها في الله تعالى. قوله: إني سقيم وقوله:

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا، وَقَوْلُهُ لِلْمَلِكِ الَّذِي عَرَضَ لِسَارَةَ: هِيَ أُخْتِي. فَلَمَّا قَالَ لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ ذَلِكَ رَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا: إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ هَذَا الرَّجُلُ فِي سؤَالِكُمْ إِيَّاهُ، وَهَذِهِ آلَهُتِكُمْ الَّتِي فَعَلَ بِهَا مَا فَعَلَ حَاضِرَةٌ، فَاسْأَلُوهَا. وَذَلِكَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ. فَقَالَ قَوْمُهُ مَا نَرَاهُ إِلَّا كَمَا قَالَ، وَ قِيلَ إِنَّكُمْ أَنْتَ الظَّالِمُونَ بِعِبَادَتِكُمُ الْأَوْثَانَ الصَّنَاغَارَ مَعَ هَذَا الْكَبِيرِ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ مَتَحِيرِينَ فِي أَمْرِهِ وَ عَلِمُوا أَنَّهَا لَا تَنْطِقُ وَلَا تَبْطِشُ. فَقَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ فَلَمَّا اتَّجَهْتَ الْحِجَةَ عَلَيْهِمْ لِإِبْرَاهِيمَ قَالَ لَهُمْ: أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ؟ أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ فَلَمَّا لَزِمَتْهُمْ الْحِجَةُ وَعَجَزُوا عَنِ الْجَوَابِ، قَالُوا: حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَهُتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي أَشَارَ عَلَيْهِمْ بِتَحْرِيقِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّارِ رَجُلٌ مِنَ الْأَكْرَادِ. قَالَ شَعِيبُ الْجَبَائِي: اسْمُهُ ضَيْنُونُ، فَخَسَفَ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَلَمَّا أَجْمَعَ نَمْرُودُ وَقَوْمُهُ عَلَى إِحْرَاقِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبَسُوهُ فِي بَيْتٍ وَبَنَوْا لَهُ بِنْيَانًا كَالْحَظِيرَةِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: قَالُوا ابْنُوا لَهُ بِنْيَانًا فَأَلْقَوْهُ فِي الْجَحِيمِ. ثُمَّ جَمَعُوا لَهُ مِنْ أَصْلَابِ الْحَطَبِ وَأَضَافَ الْخَشَبَ.<sup>1</sup> **ترجمه.** اینک ایشان غذا درست کرده و پیش آن

معبودها نهاده گفتند. چون وقت

<sup>1</sup> When they had prepared food, they set it before their gods and said, "When the time comes we shall return, and the gods having blessed the meat we shall eat thereof." So when Abraham looked upon the gods, and what was set before them, he said derisively. "Ah! ye are not eating"; and when no answer came, "What aileth you, that ye do not speak?" and he turned upon them and smote them with his right hand.<sup>1</sup> And he kept striking them with a hatchet in his hand, until there remained none but the biggest of them, and upon its neck he hung the axe.<sup>2</sup> Now when the people returned from their Eed to the house of their gods, and saw it in such a state, they said, *Who hast done this to our gods? Verily he is a wicked one. They answered, We heard a young man speaking of them; They call him Abraham.*<sup>3</sup> He it is, we think, who hath done it. When this reached the tyrant Nimrod and his chief men, *They said, Bring him before the eyes of the people; perhaps they will bear witness*<sup>4</sup> that he hath done this thing. And they were afraid to seize him with-out evidence. (Cotâda and Al Sidy are quoted here; and it is added from Al Dzahhâk, "Perhaps they may give evidence as to what we should do, and punish him.") So they brought him and said: *Hast thou done this unto our gods, O Abraham?* He answered, *Nay but that big one hath done it; he was angry that ye worshipped along with him these little idols, and he, so much bigger than all; and he brake the whole of them in pieces. Now ask them if they can speak.*<sup>5</sup> When he had said this, *they turned their backs, and said (among themselves), "Verily it is ye that are the transgressors.*<sup>6</sup> We have never seen him but telling us that we transgress, having those little idols and this great one." So they broke the heads of them all, and were amazed that they neither spake nor made any opposition. Then they said (to Abraham), *Certainly thou knowest that they speak not.* Thus when the affair with Abraham was ended, he said to them: *Ah! do ye indeed worship, besides God, that which cannot profit you at all, nor can it injure you. Fie on you, and on that which ye worship besides God! Ah, do ye not understand?*<sup>7</sup>

When thus overthrown and unable to make any answer, *they called out, Burn him, and avenge your gods if ye do it.*<sup>8</sup> Abdallah Ibn Umar tells us that the man who cried thus was a Kurd called Zeinun; and the Lord caused the earth to open under him, and there he lies buried till the day of Judgment. When Nimrod and his people were thus gathered together to burn Abraham, they imprisoned him in a house, and built for him a great pile, as we read in Surah Saffat: *They said, Build a pile for him and cast him into the glowing fire.*<sup>9</sup> Then they gathered together quantities of wood and stuff to burn. — *Sources of Islam*, p 19-20. See also *Sources of Qur'an* p. 71-73.

<sup>1</sup> *Qur'an* 37: 91, 92. — Yusuf Ali.

<sup>2</sup> Here the text is quoted: He brake them all in pieces except the biggest, that they might lay the blame on it. *Qur'an*, 21: 58. — Yusuf Ali.

<sup>3</sup> *Qur'an*, 21: 59, 60. — Yusuf Ali.

<sup>4</sup> *Qur'an*, 21: 61. — Yusuf Ali.



مراجعت ما آید پس برمی‌گردیم و معبودها غذای ما را برکت خواهند داد و می‌خوریم - پس چون ابراهیم (ع) بر آن بتها و بر آن طعامیکه پیش آنها بود نگریست از روی استهزاء بدانها گفت - آیا چرا نمی‌خورید (سوره صافات یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۹) - پس چون وی را جواب ندادند گفت - چیست مر شما را که سخن نمی‌گوئید. پس رفت بر ایشان زدنی بقوت (سوره صافات آیه ۹۰ و ۹۱) و بنا نمود بشکستن آنها با تبری که در دستش بود تا باینکه جز بت بزرگترین هیچ باقی نماند. پس تبر را برگردن وی آویخت آنگاه بیرون شد و آنست قول او عزوجل - پس گردانید آنها را پاره پاره بجز بزرگ آنها را شاید آنها بسوی او رجوع کنند (سوره انبیا یعنی ۲۱ آیه ۵۹) پس چون قوم از عیدشان بخانه معبودهای خود آمده آنها را در این حالت دیدند گفتند - که کرد این کار را بخدایان ما بدرستی که او هر آینه از ظالمان است - گفتند . شنیدیم ما که جوانی یاد کرده ایشان را که گفته میشود مر او را ابراهیم (ع) (سوره انبیا آیه ۶۰ و ۶۱) - اوست که ما خیال میکنیم که این را کرده است - پس آن امر گوشزد نمود جبّار و بزرگان قومش شده گفتند - پس بیاورید او را بر چشمهای مردمان شاید آنها گواهی دهند (سوره انبیاء آیه ۶۲) یعنی بر وی شهادتی دهند که اوست آنکه آن را کرده است

<sup>5</sup> *Qur'an*, 21: 62, 63. — Yusuf Ali. According to *al-Tabari* vol. II, p.63, Muhammad on this remarked that Abraham in all told three lies, all on behalf of the Lord, namely, "I am sick"; "the big one hath done this"; and what he said to the King regarding Sarah, "She is my sister." See also *Sources of Qur'an* p. 72.

<sup>6</sup> *Qur'an*, 21: 63.

<sup>7</sup> *Qur'an*, 21: 66, 67.

<sup>8</sup> *Qur'an*, 21: 68.

<sup>9</sup> *Qur'an*, 37: 97. — Yusuf Ali.

و کراهت داشتند از اینکه وی را بدون دلیل بگیرند (اینرا فتاده و سدی گفته‌اند. وضحاک گفته است شاید آنها گواهی دهند بآنچه ما را باید بدو بکنیم و او را عقوبت نمائیم) - پس چون او را حاضر کردند بوی گفتند - آیا تو کردی اینرا با خدایان ما ای ابراهیم (ع) (سوره انبیا آیه ۶۳) - ابراهیم (ع) گفت - نه بلکه کرد آن را بزرگ آنها این را (آیه ۶۴) زیرا غضبناک شده بود از اینکه این بتهای کوچک را با وی می‌پرستید و او از آنها بزرگتر است پس آنها را شکست . پس به پرسید ایشانرا اگر هستند که سخن گویند (آیه ۶۴) - بنی صام گفته است - ابراهیم (ع) دروغ نگفت جز سه دروغ که همه آنها بر اینخدای تعالی بود یعنی به این قول که - من بیمارم (سوره صافات یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۷) - و به اینکه گفت نه بلکه کرد آنرا بزرگ آنها اینرا - و باینکه پادشاهی که بساره برخوردار گفت او خواهرم است - پس چون ابراهیم (ع) آنرا بدیشان گفت - رجوع کردند بخودهاشان پس گفتند- بدرستیکه شما شمائید ستمکاران (سوره انبیا آیه ۶۵) نسبت باین مرد از اینکه از وی پرسیده‌اید و این معبودهایتان که او با آنها آنچه کرد حاضرند پس از آنها بپرسید - و آن بود قول ابراهیم (ع) پس بپرسید ایشانرا اگر هستند که سخن گویند (آیه ۶۴) - پس قومش گفتند - ما چیزی را نمی‌بینیم جز چنانکه او گفته است - و گفته شد - بدرستیکه

شما شمائید ستمکاران از اینکه بتهای کوچک را با این بزرگ می‌پرستید- آنگاه از امرش متحیر گشته - نگون کرده شدند بر سرهاشان و دانستند که آنها حرف نمیزنند و بزور نمیگیرند- پس گفتند هر آینه میدانی تو که نباشند آنها که سخن گویند (آیه ۶۶) - پس چون حجّتی که حضرت ابراهیم (ع) بر ایشان گرفته بود ایشانرا عاجز ساخت بدیشان گفت - آیا پس پیرسید از غیر خدا چیزی را که سود ندارد شما را بچیزی و زیان نتواند برساند شما را آن مر شما را و هر آنچه را می‌پرستید از غیر خدا آیا پس در نیاید بعقل (آیه ۶۷) - پس چون این حجّت ایشانرا ملزم ساخت و از جواب دادن عاجز ماندند- گفتند بسوزانید او را و یاری کنید خدایانتان را اگر هستید کنندگان (آیه ۶۸) - و عبدالله ابن عمر گفته است که آنکس که ایشانرا اشاره کرد تا ابراهیم (ع) را بآتش بسوزانند مردی از گردان بود- شعیب جبائی گفته است که اسمش ضیّون بود و خدای تعالی برای وی زمین را شکافت پس او در آن غرق شد تا روز رستاخیز - گفت : پس چون نمرود و قومش برای سوزانیدن ابراهیم (ع) جمع شدند او را در خانه‌ای محبوس ساخته برای وی بنائی مانند خطیره بنا نمودند و اینست قول او عزّ و جلّ - گفتند بنا کنید برای او بنائی پس بیندازیدش در آتش شعله ور (سوره صافات یعنی

سوره ۳۷ آیه ۹۵) - آنگاه برای او قدری از سخت ترین هیزم و انواع چوب و غیره جمع کردند - (و من بعد نوشته شده است که ابراهیم (ع) بفیض خدا از حرارت آتش محفوظ شده و صحیح و سلامت بیرون آمد و بعد از آن نوشته شده است) وفي الخبر إن إبراهيم عليه السلام إنما نجا بقوله: حسبنا الله ونعم الوكيل. قال الله عز وجل: يا نار كوني برداً وسلاماً على إبراهيم -<sup>۱</sup>

**ترجمه:** و در حدیث است که ابراهیم (ع) همانا باینکه گفت - کافی است مرا خدا (سوره زمر یعنی سوره ۳۹ آیه ۳۹) و - نیکو وکیل است (سوره آل عمران یعنی سوره ۳ آیه ۱۶۷) رهائی یافت - خدای عز و جل گفت - ای آتش باش سرد و سلامت بر ابراهیم (سوره انبیا یعنی سوره ۲۱ آیه ۶۹).

الآن چون اینحکایت را از روی قرآن و احادیث مسلمانان خواندیم باید بسوی کتابهای یهود رجوع نموده آن قصه‌ای را که میان ایشان رواج یافته است با آنچه ذکر شد مقابله کنیم تا به بینیم که آیا فی الواقع چه تفاوت ما بین آنها پدید می‌آید. و در مدراش ربّاه (فصل ۱۷) در شرح کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷ چنین مکتوب است

תָּרַח עֹזֶבֶד לְאַלְמִים הָיָה : חַד זְמַן נִפְקָ לְאַתֵּר הַזְּשִׁיב לְאַבְרָהָם מִכֵּר תַּחֲתָיו : הָיָה אֶתִי בָּר  
אֲנִשׁ בְּעֵי דִיזְבַּן וְהָיָה אָמַר לָהּ בַּר כְּמָה שְׁנִין אֵת וְהָיָה

<sup>1</sup> It is told in the story that, by the grace of God, Abraham came out of the fire safe and sound, with the words on his lips, — *God is sufficient for me;*<sup>1</sup> and *He is the best Supporter*. For the Lord said, *O Fire! be thou cool and pleasant unto Abraham.*<sup>2</sup> — *Sources of Islam*, p. 20. See also *Sources of Qur'an* p. 74.

<sup>1</sup> *Qur'an*, 3: 173.

<sup>2</sup> *Qur'an*, 21: 69. — Yusuf Ali.

אמר לה בר חמשין או שתין ונהיה אמר לה ניה לה לההוא נברא דהנה בר שתין ובכי למסגד לבר יומי : ונהיה מתבייש והלך לו : חד זמן אתת חדא אתתא טעינא בידה חדא פינף דסלת אמרת לה הא לך קרב קדמיהון : קם נסב בקלסא בידה ותברנהון לכלהון פסיליא ויהב בקלסא בידא דרבא דהנא ביניהון : פנן דאתא אבוהי אמר לה מן עבד להון כדין אמר לה מה נכפר מנך : אתת חדא אתתא טעינא לה חדא פינף דסלת ואמרת לי הא לך קרב קדמיהון קרבת לקדמיהון הנה דין אמר אנא איכל קדמי ודין אמר אנא איכל קדמי קם הדין רבא דהנה ביניהון נסב בקלסא ותברנון : אמר לה מה אתה מפלה בי וידעין אנון : אמר לה ולא ישמעו אזניך מה שפיך אמר : נסבה ומסרה לנמרד : אמר לה נסגד לנורא אמר לה אברהם ונסגד למיא דמטפין נורא : אמר לה נמרד נסגד למיא אמר לה אם כן נסגד דטעין מיא : אמר לה נסגד לעננא אמר לה אם כן נסגד לרוחא דמבדר עננא:

אמר לה נסגד לרוחא אמר לה ונסגד לבר אנשא דסבל רוחא : אם מלין את משתעי אני  
 אני משתחנה אלא לאור הרי אני משליכה בתוכו ויבא אלה שאתח משתחנה לו ויצילה  
 ממנו : ירד אברהם לכבשן האש ונצול<sup>1</sup>

**ترجمه** - تارح سازندهٔ اصنام بود - وقتی را بجائی بیرون شده ابراهیم را بجای خود فروشنده  
 گماشت - شخصی طالب خریدن می آمد و او بوی میگفت - تو چند سال داری - و بر وی  
 میگفت - پنجاه یا شصت سال دارم - و بوی میگفت - وای بر آن مرد که شصت سال داشته  
 باشد و می خواهد چیزی را که روزی چند دارد سجده کند- پس شرمنده شده براه خود میرفت -  
 وقتی را زنی که در دست خود بشقاب آرد گندم داشت آمده بوی گفت - اینک این را پیش آنها  
 نزدیک آور - او برخاسته و عصائی بدست خود گرفته همه آنها را ریز ریز ساخت و آن عصا را  
 بدست آنکه میان آنها بزرگ بود داد- چون پدرش آمد بوی گفت : کیست که این را با آنها کرده  
 است ؟ ویرا گفت: چه چیز از تو پوشیده است. زنی که بشقاب آرد گندم می آورد آمده به من  
 گفت: اینک این را پیش آنها نزدیک آور. من آنرا پیش آنها نزدیک آوردم. این یکی میگفت: من  
 نخست می خورم و این یکی گفت: من نخست

<sup>1</sup> Geiger, Abraham, *Judaism and Islam*, translated by F.M. Young, Madras, India, 1896, p. 97.

Terah was a manufacturer of idols. He once went away somewhere and left Abraham to sell them in his place. A man came and wished to buy one. 'How old are you?' Abraham asked him. 'Fifty or sixty years,' was the reply. 'Woe to such a man!' he exclaimed, 'you are fifty [sixty] years old and would worship a day-old object!' At this he became ashamed and departed. On another occasion a woman came with a plateful of flour and requested him, 'Take this and offer it to them.' So he took a stick, broke them, and put the stick in the hand of the largest. When his father returned he demanded, 'What have you done to them?' 'I cannot conceal it from you,' he rejoined. 'A woman came with a plateful of fine meal and requested me to offer it to them. One claimed, "I must eat first," while another claimed, "I must eat first." Thereupon the largest arose, took the stick, and broke them.' 'Why do you make sport of me,' he cried out; 'have they then any knowledge!' 'Should not your ears listen to what your mouth is saying,' he retorted.<sup>1</sup> Thereupon he seized him and delivered him to Nimrod. 'Let us worship the fire!' he [Nimrod] proposed. 'Let us rather worship water, which extinguishes the fire,' replied he. 'Then let us worship water!' 'Let us rather worship the clouds which bear the water.' 'Then let us worship the clouds!' 'Let us rather worship the winds which disperse the clouds!' 'Then let us worship the wind!' 'Let us rather worship human beings, who withstand the wind.' 'You are just bandying words,' he exclaimed; 'we will worship nought but the fire. Behold, I will cast you into it, and let your God whom you adore come and save you from it.' ... Abram descended into the fiery furnace ... — *Midrash Rabbah*: Translated in English with notes, Glossary and Indices, Editors: H. Freedman and M. Simon, The Soncino Press, London, England, Genesis, Vol. I, Noach Chapter XXXVIII, 13, p. 310-311. See also Tisdall, William St. Clair, *The Religion of the Crescent, presents a survey of the strengths, weaknesses, origins, and influences of Muhammad's religion*, Society for Promoting Christian Knowledge, London, England, 1895, p. 154-156 and *Sources of Qur'an* p. 74-75.

<sup>1</sup> You deny their knowledge and yet you worship them!

می خورم. اینکه میان آنها بزرگ بود عصا گرفته آنها را شکست. پدرش بوی گفت: تو چرا افسانه بمن می گوئی و آیا اینها می دانند. بوی گفت: و آیا گوشهایت میشنود آنچه را که دهانت میگوید؟ پدرش وی را گرفته به نمرود سپرد. نمرود بوی گفت: آتش را سجده بکنیم. ابراهیم وی را گفت: پس آب را که آتش را اطفاء می نماید سجده بکنیم. نمرود ویرا گفت: آبرای سجده بکنیم. ویرا گفت: اگر چنین باشد ابر را که آب را می آورد سجده بنمائیم. نمرود بوی گفت: ابر را سجده بکنیم. ابراهیم ویرا گفت: اگر چنین باشد باد را که ابر را میراند سجده بنمائیم. نمرود ویرا گفت: باد را سجده بنمائیم. نمرود گفت: اگر تو با من حرف میزنی من هیچ چیزی را عبادت نمیکنم جز ناریکه اینک من ترا در وسط آن میاندازم و آن خدائیکه تو او را عبادت میکنی بیاید و ترا از آن برهاند. ابراهیم در تنور آتش فرو رفت و رستگار گشت.

و چون این افسانه یهود را با آن حکایت حضرت ابراهیم (ع) که در قرآن مندرج است مقابله می کنیم ظاهر میشود که ما بین آنها تفاوت بینهایت کم است و می توان گفت که سبب آن اینست که حضرت محمد این خبر را در هیچ کتاب نخوانده

بلکه آنرا زبانی از یهود قبول کرده است. و آنچه این قیاس را ثابت میگرداند اینست که در قرآن (سوره انعام یعنی سوره ۶ آیه ۷۴) اسم پدر حضرت ابراهیم آزر است و اما هم در مدارش رَبا و هم در تورات اسمش تارح است لکن یکی از مورّخین یونانی که یوسَبیُس نام داشت و کتاب او بزبان سریانی ترجمه شد او را "اثر" میگوید که اشتباه کلی است اما چون حضرت محمّد در شام سفر کرده بود ممکن است که در آنجا آن اسم را شنیده بخوبی بخاطر نداشته از آنجهت پدر ابراهیم را آزر خوانده است که اکثر اوقات ایرانیان آذر می نویسند که گویا از زبان فرس قدیم بوده باشد.

و در ردّ این اعتراض بعضی از اهل اسلام گفته اند که: البته آنچه گفته شد برای اثبات دین ما فایده کلی دارد زیرا با اینکه حضرت محمّد این حکایت را از یهود و نصاری مأخوذ نفرمود بلکه از روی وحی آنرا از حضرت جبرائیل فرشته پذیرفت اما چون اهل یهود که اولاد حضرت ابراهیم خلیل الله می باشند آنرا قبول کرده اند پس شهادت ایشان تعلیم قرآن را تصدیق میکند. ولکن معترضین در جواب این قول میگویند که فقط عوام الناس ما بین یهود این گمان را می پسندند زیرا هر که علم داشته باشد می داند که اصل آن افسانه اشتباهی است که آن را باید در اینجا بیان کنیم. اساس آن حکایت این است



که در تورات (کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷) مکتوبست که خدایتعالی بحضرت ابراهیم گفت :

אֲנִי יְהוָה אֲשֶׁר הוֹצֵאתִיךָ מֵאוּר כַּשְׂדִּים: <sup>1</sup> **ترجمه:** من خداوند هستم که ترا از اور کلدانیان

بیرون آوردم. و اور در زبان بابلی قدیم به معنی شهر و مدینه می‌آید چنانکه از اسم اورشلیم که بیت المقدس باشد و معنی آن شهر شلیم یعنی شهر خدای صلح است هویدا می‌گردد و اور کلدانیان همان مقام است که اکنون آن را مُغیر می‌گویند و حضرت ابراهیم در اول ساکن آنجا بود. اما در زبان عربی لفظی دیگر است که در تلفظ با اور مشابهت تمام دارد که معنی آن لفظ ثانی شعله و آتش است. پس بعد از سالهای متمادی یکی از مفسرین یهود که از زبان بابلی هیچ واقفیت نداشت چون آن آیه مذکور را به زبان کلدانی ترجمه می‌کرد آن را بدین طور بیان نمود:

אֲנִי יְיָ דִאֲפִיקְתָּךְ מֵאַתּוֹן נִוְרָא דְכַשְׂדָּא: <sup>2</sup> **ترجمه:** من خداوند هستم که ترا از تنور آتش

کلدانیان بیرون آوردم. و همان مفسر نادان در شرح کتاب پیدایش باب ۱۱ آیه ۲۸ چنین نوشته است: و واقع شد وقتیکه نمرود ابراهیم را در تنور آتش انداخت زانرو که بتهايشرا عبادت نمی‌نمود که اذن بآتش داده نشد تا ویرا ضرر برساند. و واضح باد که آن اشتباهی که آن مفسر (که مسمی به یوناتان بن عُزیئیل بود)

<sup>1</sup> I am Jehovah who caused you to come out of Ur of the Chaldeans. (Hebrew) Genesis 15:7.

<sup>2</sup> — Aramaic — *Targum Pseudo-Jonathan of the Pentateuch: Text and Concordance*, Edited by E.G. Clarke with collaboration by W.E. Aufrecht, J.C. Hurd, and F. Spitzer, Ktav Publishing House, Hoboken, New Jersey, 1984, p. 16. See also, Comprehensive Aramaic Lexicon, select number 115, click Submit, and view the text of number 11507. Lexicon for the Targum of Genesis 15:7 11507.

I am the LORD, who brought you out of the *furnace of fire* of the Chaldees. — Aramaic — The word "יְיָ" is an abbreviation of the divine name יְהוָה [Yahweh]. — J.P translation.

Aramaic Genesis 15:7: He said to him, "I am the Lord who brought you out of *the fiery furnace*<sup>13</sup> of the Chaldeans to give you this land to inherit." — *Targum of Pseudo-Jonathan: Genesis*, In: *The Aramaic Bible*, Volume 1B, Translated, with Introduction and Notes by Michael Maher, M.S.C, A Michael Glazier Book, The Liturgical Press, Collegeville, MN, 1992, Chapter 15, p. 60.

<sup>13</sup> See above, n. 17 to 11:28 (Ps.-J).

n. 17 is — *Gen. R.* 34,9; 38,13; *ARNA* 33; *Exod. R.* 23,4; *PRE* 26 (188); *Sefer Ha-Yashar* 12 (32–34); *LAB* 6,16. The well-known legend of Abraham in the furnace is based on the interpretation of the place-name Ur (Gen 15:7) as "fire." See Gen 15:7 (Nf, Ps.-J., V, N, L); 16:5 (Ps.-J., Nf, P, V, N, L). Vulg. Neh 9:7; Jerome, *Quaest. hebr.* in Gen 15; see further, Ginzberg, *Legends* 1, 198–201; 5, 212–213, nn. 28–34; Bowker, 1969, 187–189; Vermes, 1961, 85–90. — *Ibid.*, *Targum of Pseudo-Jonathan*, p. 51.

در اینجا کرده است مثل اینست که گویا شخصی ایرانی در روزنامه ای این را دیده که امروز پوست انگلیس روانه شد گمان برَد که پوست در اینجا آن لفظ عامّ فارسی باشد که بمعنی جلد می‌آید و چنین بفهمد که پوست شخص انگلیسی کنده شد و نداند که آن لفظ انگلیسی است بمعنی چاپار. تعجب نیست که شخص نادان اشتباهی مثل این بکند که تمام آن حکایت بر آن اساس ضعیف بنا شده است اما آیا قابل اعتقاد می‌باشد که شخصی که نبی است آن افسانه را حقّ شمرده و آنرا در کتاب خود مندرج ساخته من بعد بگویم این کتاب من از جانب خدای عزّ و جل نازل شده است و این امر از آن مطابقت کامل که ما بین آن و کتب یهود یافت میشود ثابت میگردد. و علاوه بر اینهمه معلوم باد که نمرود جبّار بر حسب قول حضرت موسی در تورات نه در ایّام حضرت ابراهیم بلکه قرنهای عدیده قبل از تولّدش زیست مینمود. لکن ذکر نمرود اگر چه در تفاسیر و احادیث یافت میشود اما در خود قرآن مندرج نیست. واضح باد که ذکر نمرود در آن حکایت مثل اینست که گویا شخص نادان تاریخی تصنیف کرده بنویسد که سکندر اعظم نادرشاه ایرانی را در آتش انداخت و اینرا ندانسته باشد که از اسکندر تا نادرشاه چه قدر وقت گذشته است و اینرا نیز ندانسته باشد که نادرشاه هرگز در آتش انداخته نشد.

(۳) قصه ملکه سبا و آمدنش بنزد سلیمان ع اگر آنچه را که در قرآن درباره بلقیس ملکه سبا مکتوبست با آنچه در ترگوم ثانی کتاب استر مندرج است مقابله کنیم می بینیم که بر حسب حجت معترضین این حکایت نیز از اهل یهود بمسامع حضرت محمد رسیده او را پسند آمد بنوعیکه آنرا نیز داخل قرآن گردانید. و در سوره نمل (یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷ و آیه ۲۰ الی ۴۵) چنین مکتوبست - و «وَحْشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»<sup>۱</sup>

**ترجمه:** و جمع کرده (شد) برای سلیمان لشکرهای او از جنیان و آدمیان و پرنده ها پس ایشان

بازداشته میشوند (سوره النمل یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷): «وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأَعَذَّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ

<sup>1</sup> And before Solomon were marshalled his hosts, — of Jinns and men and birds, and they were all kept in order and ranks. *Qur'an*, 27: 17.

أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلِيٌّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةٍ وَأَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عَقْرِبَتٌ مِّنَ الْجِنَّةِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ قَالَ نَكُرُّوا لَهَا عَرَشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ

مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلَ أَهْكَذَا عَرَّشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ قَيْلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ <sup>1</sup> ترجمه: و آنکه بکنم کار شایسته که

پسندی آنرا و داخل کن مرا برحمت خود در بندگان خود که شایسته کارانند و جویا شد پرنده را پس گفت چیست مر مرا که نمی بینم هُدهد را یا باشد از غایبان هرآینه عذاب کنم او را عذابی ساخت یا بکشم البتّه او را یا باید بیاورد مرا حجتی روشن پس درنگ کردند دور پس گفت احاطه کردم بآنچه احاطه نکردی بآن و آوردم ترا از سبا خبری راست بدرستی که من یافتم زنی که پادشاهی میکرد ایشانرا و داده شد از هرچیزی و مراوراست تختی بزرگ یافتم او و قومش را که سجده میکردند مرآفتابرا از غیر خدا و آراسته کرده برای آنها شیطان کردارشانرا پس بازداشت آنها را از راه پس ایشان هدایت نمی باشد چرا سجده نمیکنند مر خدائیرا که بیرون آورد پنهانرا در آسمانها و زمین و میداند آنچه پنهان دارید و آنچه آشکار میکنید خدائی که نیست خدائی بجز او پروردگار عرش بزرگ است گفت بزودی نظر خواهیم

<sup>1</sup> And he took a muster of the Birds; and he said: "Why is it I see not the Hoopoe? Or is he among the absentees? "I will certainly punish him with a severe penalty, or execute him, unless he bring me a clear reason (for absence)." But the Hoopoe tarried not far: he (came up and) said: "I have compassed (territory) which thou hast not compassed, and I have come to thee from Saba with tidings true. "I found (there) a woman ruling over them and provided with every requisite; and she has a magnificent throne. "I found her and her people worshipping the sun besides Allah: Satan has made their deeds seem pleasing in their eyes, and has kept them away from the Path,- so they receive no guidance,- "(Kept them away from the Path), that they should not worship Allah, Who brings to light what is hidden in the heavens and the earth, and knows what ye hide and what ye reveal. "Allah!- there is no god but He!- Lord of the Throne Supreme!" (Solomon) said: "Soon shall we see whether thou hast told the truth or lied! "Go thou, with this letter of mine, and deliver it to them: then draw back from them, and (wait to) see what answer they return" ... (The queen) said: "Ye chiefs! here is delivered to me - a letter worthy of respect. "It is from Solomon, and is (as follows): 'In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful: "'Be ye not arrogant against me, but come to me in submission (to the true Religion)."' She said: "Ye chiefs! advise me in (this) my affair: no affair have I decided except in your presence." They said: "We are endued with strength, and given to vehement war: but the command is with thee; so consider what thou wilt command." Continued onto the following page —

کرد که آیا راست گفתי یا هستی از دروغگویان ببر نامه مرا این نامه پس بینداز بسوی ایشان پس روگردان باش از ایشان پس بنگر چه برمیگردانند. گفت: ای جماعت بدرستیکه من چنانم که افکنده شد بمن نامه نیکو بدرستیکه آواز سلیمانست و بدرستیکه آنست بنام خداوند بخشنده مهربان که رفعت مجوئید بر من و بیائید مرا منقادان گفت: ای جماعت فتوی دهید مرا در کار نیستم من عزم جزم کنند کاری را تا آنکه حاضر شوید مرا گفتند مائیم صاحبان قوت و صاحبان کارزار سخت و کار با تو است پس بنگر که چه میفرمائی. گفت: بدرستیکه پادشاهان چون وارد شوند قریه ای را فاسد کنند آنرا و گردانند عزیزان اهل آنرا خوارشدگان و چنین میکنند و بدرستیکه من فرستنده ام بسوی ایشان. هدیه ای را پس نگردانده ام که بچه باز میکردند فرستادگان پس چون آمد سلیمانرا گفت: آیا امداد میکنید مرا بمال پس آنچه داده است مرا خدا بهتر است از آنچه داده شما را بلکه شما بهدیۀ خودتان شادمانید. برگرد بسوی ایشان پس خواهیم آورد آنها را لشکرهایی که طاقت نباشد ایشانرا بآن و بیرونشان خواهیم کرد از آن ذلیلان و ایشان باشند خواران گفت ای جماعت کدامشان می آورد بمن تخت او را پیش از آنکه بیایند مرا منقادان گفت: دیو بزرگی از جنّ که من می آورم بتو آنرا پیش از آنکه برخیزی از جای و بدرستیکه منم بر آن هر آینه قوی

*Continued from previous page:—*

She said: "Kings, when they enter a country, despoil it, and make the noblest of its people its meanest thus do they behave.

"But I am going to send him a present, and (wait) to see with what (answer) return (my) ambassadors."

Now when (the embassy) came to Solomon, he said: "Will ye give me abundance in wealth? But that which Allah has given me is better than that which He has given you! Nay it is ye who rejoice in your gift!

"Go back to them, and be sure we shall come to them with such hosts as they will never be able to meet: We shall expel them from there in disgrace, and they will feel humbled (indeed)."

He said (to his own men): "Ye chiefs! which of you can bring me her throne before they come to me in submission?"

Said an 'Ifrit, of the Jinns: "I will bring it to thee before thou rise from thy council: indeed I have full strength for the purpose, and may be trusted."

Said one who had knowledge of the Book: "I will bring it to thee within the twinkling of an eye!" Then when (Solomon) saw it placed firmly before him, he said: "This is by the Grace of my Lord!- to test me whether I am grateful or ungrateful! and if any is grateful, truly his gratitude is (a gain) for his own soul; but if any is ungrateful, truly my Lord is Free of all Needs, Supreme in Honour!" *Qur'an*, 27: 20- 44. — Yusuf Ali.

امین گفت: آنکه نزد او علمی بود از کتاب که من می‌آورم بتو آنرا پیش از آنکه برگردد بسوی تو چشم تو. پس چون دید آنرا قرار گرفته نزدش گفت این از فضل پروردگار من است تا امتحان کند مرا که آیا شکر میکنم یا ناسپاسی میکنم و هر که شکر کرد پس جز این نیست که شکر میکند برای خودش و هر که ناسپاسی کرد پس بدرستیکه پروردگار من بینای بخشنده است گفت ساز نامعلومی دهید برای او تختش را به بینیم آیا می‌یابد یا باشد از آنانکه نمی‌یابند. پس چون آمد گفته شد آیا چنین است تخت تو گفت: گویا که آنست و داده شدیم ما علم را از پیش آن و برویم ما منقادان و بازداشته بود که آنچه بود می‌پرستید از غیر خدا بدرستیکه او بود از گروه کافران گفته شد مر او را که داخل شود در صحن یا قصر پس چون دید آنرا پنداشتش آب بسیار و بر زد از دو ساکش گفت بدرستیکه آن صحنی است ساده از آبگینها گفت: ای پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم برخوردارم و اسلام آوردم با سلیمان برای خدا پروردگار جهانیان (سوره نمل یعنی سوره ۲۷ آیه ۲۰ الی ۴۵) - این است آنچه قرآن درباره ملکه سبا میگوید- و آنچه در این سوره نسبت بان تخت مکتوب است تفاوت کمی دارد با آنچه در ترگوم مزبور یافت میشود زیرا در ترگوم مندرج است که آن تخت عجیب مال

خود سلیمان پادشاه بود و در هیچ سلطنت دیگر چیزی مثل آن یافت نمیشد زیرا شش پله از طلا داشت و بر هر پله ای دوازده شیر طلا و دوازده عقاب طلا ایستاده بود و علاوه بر آنها بیست و چهار عقاب دیگر بر بالای آن تخت عجیب نهاده شده سایه بر سر پادشاه می انداختند و هر وقتیکه پادشاه میخواست بجائی برود آن عقابهای قوی نازل شده تختش را بالا میکشیدند و بانجا می بردند - پس آن کاریرا که آن جتنی بر حسب قرآن کرد عقابهای مذکور بر حسب ترگوم میکردند. اما دربارهٔ ملکهٔ سبا و آمدنش بنزد حضرت سلیمان و نسبت به نامه ای که پادشاه نزد وی فرستاد و غیره مشابهت غریب ما بین این دو کتاب یافت میشود جز اینکه ترگوم آن هدهد را خروس صحرا میگوید که همان چیز است و تمام آن حکایترا با ترجمهٔ آن در ذیل نقل کردیم و هیه هذِهِ. ותוב כד שפיר לביה דמלכא שלמה בחמר' אמר לאתווי חיות ברא ועוף שמיא וריחשא דארעא למיעליה ניבלין ותופין וצלצלן וכינרין דהוה מזמר בהון דוד אבוי ותוב כד שפיר לביה דמלכ' שלמה בחמרא אמר לאיתווי חיות ברא ועוף שמיא וריחשא דארע' ושידין ורוחין ולילין למרקדא קדמוהי ולמיחזי רבותיה לכל מלכיא דגנין קדמוהי וספרין<sup>1</sup>

<sup>1</sup> — Aramaic — *The Targum Sheni to the book of Esther: a critical edition based on MS. Sassoon 282 with critical apparatus*, Edited by Bernard Grossfeld, Sepher-Hermon Press, New York, NY. 1994, p. 31-32.

The Aramaic text can also be viewed at this web site: [Aramaic Text of the Targum of 2nd Esther](#). Select 01 and then click Submit. The corresponding Aramaic text is in the 0102 section.

(Also) that lyres, cymbals, timbrels and lutes be brought to him, those upon which his father David played. Another time, when King Solomon's heart became cheerful through wine, he ordered that wild beasts, birds of the sky, reptiles of the earth, as well as demons, spirits and screeching owls, be brought to dance before him, so as to show his greatness to all the kings who were hosted in his presence. Now the royal scribes would call them by their names, and all of them would assemble and come to him without being bound or forced or anyone leading them.

At that time the wild rooster was missing from among the fowl and could not be found. So the king ordered that it should be brought and in anger sought to destroy it. Then the wild rooster replied before King Solomon, saying to him: 'Hear my words, my lord, O king, incline your ear and listen (to) my utterances. Have not three months (passed) that I have given advice and counsel; my words are truth; I did not eat food, nor did I drink water before I flew throughout the whole world inspecting it, saying: Is there a country whose ruler is not subservient to my lord, O king? Whereupon I noticed a certain country in the land of the East, its name was the city of Qitor, whose dust is so precious and whose gold and silver exists like dung in the streets. Trees stand there since the time of creation, and they drink water from the Garden of Eden. Great crowds of people are there (with) crowns upon their heads, standing there since (the time of) the Garden of Eden. They do not know anything about waging war; they are unable to draw the bow. However, truly I have seen a single woman rule over all of them, and her name is Queen of Sheba. Now if it pleases my lord I will gird my loins like a warrior and proceed to go to the city of Qitor, to the land of Sheba.

*Continued onto next page —*



דמלכיא קריין יתהון בשמהתהון וכולהון מתכנשין ואתיין לותיה בדלא אסירן  
ובדלא זקקין ובדלא אינש דדבר יתהון בה שעתא אתבעי תרנגול ברא ביני עופא  
ולא אשתכח ופקיד עלוי מלכא דאייתי ברגזא ובעא למחבלא יתיה מתיב תרנגול  
ברא קדמוי דמלכא שלמה ואמי ליה שמע מיילי מרי מלכא אצית אדנך ושמע  
פתגמי הלא תלתא ירחין דיהבית עצה ומלכין קישוטין מילותי מזוני לא אכלי  
ומוי לא שתיתי מקדם דחזאית וטייסית בעלמי כוליה ואמרית איזו היא מדינתא  
דשלטני לא משתמעא למרי מלכא אסתכלית אני וחזית מדינתא חדא בארע  
מדינחא כרכא דקיטור שמה עפרא מאן יקיר ודהבא וכספ' כזביל בשוקין ואילני  
מן בראשית תמן נציבין ומן גינתא דעדן אינון שתיין מיא אית תמן אוכלוסין  
סגיאין כלילין ברישיהון מתמן נציבין מן גנתא דעדן למקום בקרבא ליתיהו ידעין  
לממחי בקשתי לא יכלין ברם בקשטי חמית איתתא חדא שליטא בכולהון ושמי  
מלכת שבא כען הן שפר

---

Continued from previous page —

I will bind their kings in chains and its rulers in fetters of iron and bring them to my lord, the king. Then the scribes of the king were summoned, and they wrote a letter and tied the letter to the wing of the wild rooster, which proceeded to ascend heavenward and soared soaringly. It then flew among the birds, which proceeded to follow it in flight; they went on to the city of Qitor to the land of Sheba. Toward morning the Queen of Sheba went out to worship the sea, when (suddenly) the birds obscured the sunlight, which caused her to take hold of her clothes and tear them. Whereupon she was very stunned. As she was in her very stunned state, the wild rooster descended toward her, and she observed a letter tied to its wing. So she untied (it) and read it; and what was written in it? 'From me, the kingdom of Solomon: Peace to you, peace to your princes. As you know, the Holy One, Blessed be He, appointed me to reign over the wild beasts, over the fowl of the heavens and over demons and spirits. Now all the kings of the East, the West, the South and the North come to greet me. Now if you wish to come and greet me, I will show you greater honor than all those whom I have hosted before me. But if you do not wish to come . . . — *The Two Targums of Esther*, In: *The Aramaic Bible*, Volume 18, Translated with Apparatus and Notes by Bernard Grossfeld, A Michael Glazier Book, The Liturgical Press, Collegeville, MN, 1991, Chapter 1, Translation of Targum Sheni, p. 114-115. See also *Sources of Qur'an*, p. 84-85.

עלך מרי אייסר חרצין היך גב[ר]א ואקום ואזיל לכרכא דקיטור למדינת שבא  
מלכיהו' בשושילתא אייסר ושלטניהון בכבלין דפרזל ואייתי יתהון לות מרי מלכא  
ושפר פתגמא קדם מלכא ואיתקריין ספרוי דמלכ' וכתבו איגרתא וקטרו ית  
איגרתא בגפי דתרנגול ברא וקם וסלק בשמי מרומא וצנף צניפא והוה נצח ופרח  
ביני עופא ופרחו בתריה ואזלו לכרכא דקיטור למדיני שבא והות לעידן צפרא נפקת  
מלכת שבא למסגד ליומא ואחשיכו עופיא ית שמשא ורמא ידה על לבושה ובזעת  
יתהו' והות תמהא ומתמהא וכד הות תמהא ומתמה' [(וכד תקהת) דתת] <sup>1</sup> נחת  
תרנגול ברא לות' וחזת והא איגרתא קטירא בגפיה שרת וקרת יתה ומה הוה  
כתי[ב] בגוה מני מלכת' שלמה שלם ליכי שלם לרברבניך דאת ידעת דאמליך יתי  
קדשא בריך הוא על חיות ברא ועל עופ' דשמיא ועל שידין ועל לילין וכל מלכיא  
דמדינחא ומערבא דרומא וציפונא אתיין ושיילין בשלמי כען אם תצביין ותתין  
ותשאלין בשלמי יקר סגי אנא עביד לך בין כל [מלכיא] <sup>2</sup> דגני קדמיי ואין לא  
תצביין ולא תיתין

---

<sup>1</sup> Text in brackets is in the Farsi edition of the *Sources of Islam*, but it is not in the *The Targum Sheni to the book of Esther*, p. 31.

<sup>2</sup> Text in brackets is in the Farsi edition of the *Sources of Islam*, but it is not in the *The Targum Sheni to the book of Esther*, p. 31.

**ترجمه:** بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه بخمر فرح یافت فرمود که رباب و دفها و سنجها و بریطهائی را که پدرش داود آنها را میزد بیاورند و بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه به خمر فرح یافت فرمود که حیوانات صحرا و پرندگان هوا و خزندگان زمین و دیوها و ارواح و پریانرا بیاورند تا بحضورش کرنش می نمودند ظاهر کند. و کاتبان پادشاه ایشانرا با سامیشان خواندند و همگی ایشان جمع شده نزد وی آمدند جز اسیران و جز محبوسان و جز شخصیکه بر ایشان اختیار میداشت. و در آنساعت خروس صحرا میان پرندگان خوشی میکرد و یافت نشد. و پادشاه درباره وی امر فرمود که او را بجبر بیاورند و خواست او را هلاک کند خروس صحرا بحضور سلیمان پادشاه برگشته بوی گفت: ای خداوند پادشاه زمین بشنو گوش گرفته سخنان مرا بشنو آیا سه ماه نیست که در دل خود مشورت کرده با پوست خویش تصمیم سخت بستم که هیچ نخورم و آب نیاشامم قبل از اینکه تمام عالم را ببینم و در آن پرواز بکنم و گفتم: من خواهم دانست که آن کدام شهر و یا سلطنتی است که ترا ای خداوند پادشاه مطیع نباشد و شهری حصین که اسم آن فیطور است در زمین مشرقی دیدم که گرد آن بطلا

תיתין ולא תשאלין בשלמי אשדר עליכי מלכין ולגיונין [ופרשין] ליה למלכא שלמה חיות ברא אינון מלכיי ועופי שמיא אינון פרשין חייליי אינון רוחין ושידין ולילין אינון ליגיונין חנקין יתכון על ערסיכון בגו בתיכון חיות ברא קטלין יתכון בחקלא עופי שמיא אכלין ית בשריכון מנכון וכד שמעת מלכת שבי פתגמי איגרתא תבת רמת ידה על לבושה ובזעת יתהון שלחת וקרת לסביא לרברבניי ואמרת להון לא ידעתו מה שלח לי מלכא שלמה מתיבין ואמר' לית אנחנא ידעין מלכ' שלמה ולא חשבין ית מלכותיה והיא לא אתרחצת ולא שמע[ת] מיליהון ושלחת וקרת לכל ספני ימא ואטענת יתהון אשכריי ומרגליין טבין ושדרת ליה שיתא אלפי טליין וטליין וכולהון בני שעה חדא וכולהון בני ירחא חדא וכולהון בני יומא חד וכולהון בני שעה וכולהון בני קומה חדא וכולהו בני קציצה חדא וכולהון לבושין לבוש' דארגונא וכתבת אגרת' ושדרת ליה למלכא שלמה בידיהון מן כרכא דקיסור לארע'

1

---

<sup>1</sup> — Aramaic — *The Targum sheni to the book of Esther: a critical edition based on MS. Sassoon 282 with critical apparatus*, Edited by Bernard Grossfeld, Sepher-Hermon Press, New York, NY. 1994, p. 32-33.

The Aramaic text can be viewed at this web site: [Aramaic Text of the Targum of 2nd Esther](#). Select 01 and then click Submit. The corresponding Aramaic text is in the 0102 section.

I will send kings and legions against you (which belong) to King Solomon. The wild beasts are the kings, the fowl of the heavens are the riders, the armies are the spirits, and the demons and the Liliths are the legions (who will) strangle you in your beds inside your houses; the wild beasts will kill you in the field; the fowl of the heavens (will) eat your flesh from you.' When the Queen of Sheba heard the words of the letter, she took hold of her clothes and tore them. She then summoned her elders and princes and said to them: 'Do you not know what King Solomon sent to me?' They replied, saying: 'We do not know King Solomon, nor do we recognize his kingdom.' But she did not trust (them) and did not heed their words. She then summoned all the ships of the sea and had them loaded with bracelets, pearls and precious gems. She sent him six thousand boys and girls, all of whom were (born) the same time,<sup>ppp</sup> all of whom were of the same stature, all of whom were of the same proportion, and all of whom were dressed in purple. She then wrote a letter and sent it to King Solomon through them from the city of Qitor to the Land of Israel, a seven-year journey: 'And now, with prayer and supplication which I will plead before you, I will come to you at the end of three years.' Now it came about at the end of three years that the Queen of Sheba came to King Solomon. When it was told to King Solomon that the Queen of Sheba had arrived, he had Benayahu son of Yehoyada go out to meet her. His beauty was comparable to Venus that emerges at morning time, it was comparable to the lustrous star that continues to sparkle among the (other) stars, it was comparable to the lily that stands by the brooks of water.

*Continued onto next page —*

דישר' מהלך שבע שנים כען בצלותך ובבעותך דאיבעי מן קדמך אייתי קדמך לסוף תלת שנים והוה לסוף תלת שנים אתת מלכת שבא לות מלכי שלמה ואיתאמר למלכא שלמה דאתת מלכת שבא אפיק לותה בניהו בר יהודע דדמי לשפרפרא דנפיק בעידן צפרא ודמי לכוכבא דמזהיר וקאי ביני כוכביא ודמי לשושנא דקאי על פרצידי דמיא וכד חזת מלכת שבא ית בניהו בר יהודע איתרכינת מן רכובא מתיב בניהו [ו]אמי למלי שבא למא איתרכינת מן רכוביך מתיבת ואמרת ליה לית אנת מלכא שלמה מתיב ואמר לית אנא מלכי שלמ' אלא חד שמשוי דקיימין קדמוי ומיד אהדרא ומתלא מתלין לרברבינא אי לא חזית לכוון אריא אתון חזון לכוון מדבעותיה ואין לא חזיתון מלי שלמ' אתון חזון שפר דגבר דקאי קדמוי ואיתי יתה בניהו בר יהודע קדם מלי שלמי וכד שמע מלי שלמי דאתת לוותיה קם מלי שלמה ואזל ויתיב בבית זוגיתא וכד חזת מלכת שבא דמלכי בבית זוגיתא יתיב מחשבא בליבה דמלכא במיא יתיב וחליזת חילוזה דתעיבר וחזא ליה סערא

---

*Continued from previous page —*

When the Queen of Sheba saw Benayahu son of Yehoyada, she descended from her carriage. Whereupon Benayahu responded by saying to the Queen of Sheba: 'Why have you descended from your carriage?' She replied by saying: 'Are you King Solomon?' To which he responded by saying: 'I am not King Solomon, but only one of his servants who attend him.' Immediately she responded by uttering proverbs to her princes: 'If you do not see the lion, you see his lair; though you do not see King Solomon, you do see a handsome man who stands before him.' Then Benayahu son of Yehoyada brought her before King Solomon. Now when King Solomon heard that she was coming to him, King Solomon arose and went to sit down in a bathhouse. When the Queen saw that the king was sitting in a bathhouse, she thought to herself the king must be sitting in water. So she raised her dress in order to wade across. Whereupon he noticed the hair on her leg, to which King Solomon responded by saying: 'Your beauty is the beauty of women, but your hair is the hair of men. Now hair is beautiful for a man but shameful for a woman.' Whereupon the Queen of Sheba answered, saying to him: 'O lord, king, I will cite you three riddles; if you will solve them for me I will acknowledge that you are a wise man, but if not, (you are) like the rest of mankind.' ...

*Continued onto next page —*

ברגלה מתיב מלכא שלמה ואמי שופרך שופרי דנשי וסערך סערא דגברא וסער  
לגברא שפיר ולא ינתתא גניי מתיבא מלכת שבא ואמרת ליה מרי מלכא אמתיל לך  
גי מתלין דאין תפשר יתהון לי ידעא אנא דגברא חכים את ואין לא כשאר בני  
אינשי ... ואמרה יהי יי אלהך בריך דאיתרעי בך למיתבינך על כורסי מלכותיה  
למעבד צדקתא ודיני 'מלכותא דישראל ברחמת יי את ישראל לעלם ומנייך למעבד  
צדקתא ודיני ויהבת למלכא דהבא טבא סגיא לחדא ויהב לה מלכא כל מה דצבת

## (بقية ترجمه)

ونقره سنگین است مثل زبل در کوچه ها و درختان از ابتدای عالم در آنجا مغروس مانده است و  
آنها از باغ عدن آب مینوشند. آنجا مردمان کثیر هستند که بر سرشان تاج کلها از رستنیهای آنجا  
از باغ عدن دارند زیرا نزدیک بآن می باشند. ایشان از تیراندازی واقف اند اما بگمان نمیتوانند  
بزنند. زنی بر جمیع ایشان مسلط است و اسم وی ملکه شباست. الآن اگر ترا پسند آید ای خداوند  
پادشاه این بنده کمر خود را بسته برمیخیزم و بحضور قیطور بشهر شبا خواهم رفت ملوک ایشانرا  
بزنجیرها و امرای ایشانرا به بندها آهنی خواهم بست و ایشانرا بنزد خداوند پادشاه خواهم

---

*Continued from previous page —*

She offered praise to the One Who created him, saying: 'Blessed be the Lord, your God who has chosen you to place you on the throne of His kingdom to do righteousness and justice.' She then gave the king a great deal of fine gold, while the king gave her what she desired. — *The Two Targums of Esther*, In: *The Aramaic Bible*, Volume 18, Translated with Apparatus and Notes by Bernard Grossfeld, A Michael Glazier Book, The Liturgical Press, Collegeville, MN, 1991, Chapter 1, Translation of Targum Sheni, p. 115-117. See also *Sources of Qur'an* p. 86-89.

---

<sup>PPP</sup> B adds: "and all of them were (born) the same month, and all of them were (born) the same year." BUD has: "all of them were (born) the same year, and all of them were (born) the same day, and all of them were (born) the same hour." C, N, PM-1, A, MG, S, Br1, Lag, and BM as well as N have: "all of them were (born) in the same year, all of them were (born) in the same month, and all of them were (born) in the same day, and all of them were (born) in the same hour." PM-2 is as concise as our manuscript here.

آورد. و این سخن مر پادشاه را پسند آمد و کاتبان پادشاه خوانده شده نامه ای نوشتند و آن نامه را به پره‌ای خروس صحرا بستند. پس برخاسته به‌وای بلند روانه شد و جیقه‌ای بر خود زد و قوی گشت و میان پرنده‌ها پرواز میکرد و آنها از عقبش پرواز کردند و بحسن قیطور بشهر شبا رفتند. و اتفاق افتاد که در وقت صبح ملکه شبا برای پرستیدن دریا بیرون آمد و پرنده‌گان خورشید را تاریک می‌ساختند و او دست بر لباس خود انداخته آنرا چاک کرد و متعجب و هراسان شد. و چون تعجب کرد خروس صحرا بنزد وی فرود آمد و او نظر افکند و اینک نامه ای به پره‌ایش بسته شده بود. پس آنرا گشاده بخواند و این است آنچه در آن مکتوب بود. از من سلیمان پادشاه سلام بتو سلام به امرای تو زیرا میدانی که قدوس متبارک مرا بر حیوانات صحرا و پرنده‌گان هوا و بر دیوها و بر ارواح و بر پریان مسلط فرموده است و همه پادشاهان مشرق و مغرب و جنوب و شمال می‌آیند و احوال مرا می‌پرسند الآن اگر به پسندی که آمده احوال مرا بپرسی خوب من ترا از جمیع ملوکی که پیش روی من کرنش مینمایند بزرگتر خواهم گردانید و اگر نه پسندی و نیائی و احوال مرا نپرسی بر تو ملوک و افواج و سواران خواهم فرستاد و اگر بگوئی سلیمان

پادشاه را چه ملوک و افواج و سواران می‌باشد و حیوانات صحرا ملوک و افواج و سوارانند. و اگر بگوئی چه سواران پرندگان هواسواران می‌باشند قشونهای من ارواح هستند و دیوها و پریان افواجند که شما را بر تختهایشان در خانه هایتان خفه خواهند کرد حیوانات صحرا شما را در املاک خواهند گشت پرندگان هوا گوشت شما را از شما خواهند خورد و چون ملکه شبا سخنان این نامه را شنید بار دیگر دست بر رخت خود انداخته آنرا چاک کرد و کس فرستاده مشایخ و امرا را طلبید و بدیشان گفت: آیا نمیدانید آنچه را که سلیمان پادشاه نزد من ارسال فرموده است؟ ایشان در جواب گفتند: ما سلیمان پادشاه را نمی‌شناسیم و سلطنت ویرا در حساب نمی‌آوردیم. اما او مطمئن نگشت و سخنان ایشانرا اصغا نمود و فرستاده همه کشتیهای دریا را خواند و آنها را به نذرها و جواهرات و سنگهای بیش قیمت بار کرده بنزد وی شش هزار پسر و دختر که جمیع ایشان در یکسال و همگی ایشان در یک ماه و کلشان در یک روز و همه ایشان در یکساعت و جمیع ایشان بیک قامت و همگی ایشان بیک صورت بودند فرستاد و همه ایشان بلباس ارغوانی ملبس بودند. و نامه‌ای نوشته بنزد سلیمان پادشاه بدست ایشان از حصن



قیطور و بزمین اسرائیل سفر هفت سال ارسال نمود. الآن بدعاهایت به آرزوهایت که از حضور تو استدعا میکنم نزد تو در آخر سه سال خواهم آمد. و واقع شد که در آخر سه سال ملکه شبا نزد سلیمان پادشاه آمد و چون سلیمان پادشاه شنید که ملکه شبا آمده است بنا به ابن یهویداع را که مثل سپیده ای که در وقت صبح طالع است و مانند ستاره‌ای که روشن میباشد و میان ستارگان قایم می‌ماند و برابر گل سرخی که بر جویبارهای آب استاده است، بود برای استقبال وی فرستاد و چون ملکه شبا بنا به ابن یهویداع را دید از عرابه خود پائین آمد. بنا به ابن یهویداع را در جوابش گفت چرا از عرابه خود پائین آمدی؟ ملکه جواب داده بوی گفت: آیا تو سلیمان پادشاه نیستی؟ در جوابش گفت: من سلیمان پادشاه نیستم بلکه یکی از ملازمانی هستم که در حضور وی می‌ایستند. و ملکه فی الفور روی خود را برگردانیده و مثل برای امرای خویش آورده گفت: اگر بر شما شیر ظاهر نشد شما پرورده او را دیدید و اگر سلیمان پادشاه را ندیدید شما خوب صورتی مردی را که در حضور وی می‌ایستد دیدید. پس بنابه ابن یهویداع او را بنزد پادشاه آورد. و چون پادشاه شنید که نزدش آمده است برخاسته بیرون شد و در خانه ساخته شده از شیشه بنشست. و چون

ملکه شبا دید که پادشاه در خانه ساخته شده از شیشه نشسته است در دل خود تفکر کرده گفت: پادشاه در آب نشسته است و لباس خود را بالا کشید تا عبور کند و او دید که ویرا موی بر پایها میباشد. پادشاه جواب داده بوی گفت: خوب صورتی تو خوب صورتی زنانست و مویت موی مرد و موی برای مرد خوبست اما برای زن ننگ میباشد. ملکه شبا بوی جواب داده گفت: ای خداوندم پادشاه برای تو سه معما میگویم که اگر آنها را برای من حل کنی من خواهم دانست که تو مرد حکیم هستی، و اگر نه پس مانند سایر بنی آدمی - (و چون سلیمان هر سه معما را حل کرده بود ملکه متعجب شد) و گفت: متبارک باد خداوند خدای تو که از تو راضی شد که ترا بر تخت سلطنت بنشانند تا عدالت و داوری نمائی. و پادشاه طلا و نقره خوب داد و پادشاه بوی هر آنچه که مایل بود بخشید.

و در این حکایت یهود می بینیم که ذکر معمائی چند است که ملکه شبا از حضرت سلیمان حل آنها را خواست و این امر اگر چه در قرآن مذکور نشده ولیکن در احادیث اینهم مندرج است. و چونکه آنچه قرآن درباره صفت ساقهای آن ملکه گفته است ناکامل می باشد پس از آن سبب تکمیل آنرا در احادیث میباید جست. و در کتاب عرابی المجالس (صفحه ۴۳۸)

همین مطلوب که ما درصدد آن هستیم موجود میباشد زیرا مکتوب است که چون ملکه میخواست داخل قصر سلیمان گردد و آن شیشه را آب دانست پس - کشفتم عن ساقیها لتخوضه إلی سلیمان، فنظر سلیمان ع فإذا هی أحسن الناس ساقاً وقدماً إلا أنها كانت شعراء الساقین؛ فلما رأى سلیمان ذلك صرف بصره عنها، وناداهما إته صرّح مُمرّدٌ من قواریر.<sup>1</sup>

**ترجمه:** برود از دو ساقش تا بنزد سلیمان عبور کند. پس سلیمان علیه السلام نگریست و اینک او نسبت بساق و پا خوشگلترین مردمانست جز اینکه بر ساقهای خود می دارد. پس چون سلیمان آنرا بدید نظر خود را از او برگردانید و ندا کرده ویرا گفت: بدرستیکه آن صحن است ساده از آبگینها

الآن مناسب است که استفسار نموده بیان کنیم که آیا این حکایت ملکه سبا (که در عبری سبا خوانده میشود) اصلی دارد یا ندارد. و اگر بکتاب مقدس رجوع نمائیم می بینیم که البته اصلی دارد زیرا در کتاب اول پادشاهان (و نیز در کتاب دوم تواریخ ایام) حکایت وی بدینطور مکتوب است. و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید آمد تا او را امتحان کند. پس با موکب بسیار عظیم و با شترانیکه بعطریات و طلای بسیار و

---

<sup>1</sup> In the *Arâish al Majâlis* (عرانس المجالس): When the Queen was about to enter the Palace, she fancied the glass floor to be a sheet of water, and so *She uncovered her legs*, that is, to pass over to Solomon; and lo her legs and feet were covered with hair; which when Solomon saw, he turned his sight from her, and called out, The floor is plain glass. <sup>1</sup> *Sources of Islam* p. 28-29. See also *Sources of Qur'an* p. 83.

<sup>1</sup> She was asked to enter the lofty Palace: but when she saw it, she thought it was a lake of water, and she (tucked up her skirts), uncovering her legs. He said: "This is but a palace paved smooth with slabs of glass." She said: "O my Lord! I have indeed wronged my soul: I do (now) submit (in Islam), with Solomon, to the Lord of the Worlds." *Qur'an* 27:44 — Yusuf Ali.

سنگهای گرانبها بار شده بود باورشلیم وارد شده بحضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد. و سلیمان تمامی مسائش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد. و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده و طعام سفره او و مجلس بندگانشرا و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و زینه‌ای را که بآن بخانه خدا بر می‌آمد روح در او دیگر نماند، و پادشاه گفت: آوازه‌ای که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم راست بود اما تا نیامدم و بچشمان خود ندیدم اخبار را باور نکردم و اینک نصفش بمن اعلام نشده بود. حکمت و سعادت‌مندی تو از خبری که شنیده بود زیاده است. خوشا بحال مردان تو و خوشابحال این بندگانت که بحضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت ترا می‌شنوند. متبارک باد یهوه خدای تو که بر تو رغبت داشته ترا بر کرسی اسرائیل نشانید. از این سبب که خداوند اسرائیل را تا بابد دوست میدارد ترا بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری. و به پادشاه صد و بیست و زنۀ طلا و عطریات از حدّ زیاده و سنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا بسلیمان پادشاه داد هرگز بآن فراوانی دیگر نیامد

(کتاب اوّل پادشاهان باب ۱۰ آیه اوّل الی ۱۱ و نیز کتاب دوم تواریخ ایام باب ۹ آیه اوّل الی ۹) - این اصل مطلب است و هرچه زیاده بر اینست محض افسانه است چنانکه خود علمای یهود اقرار می‌نمایند جز اینکه در کتب مزبوره ذکر تخت جلیل سلیمان یافت میشود اما چیزی درباره برداشته شدن آن مکتوب نیست و آنچه در قرآن نسبت بمسلط بودن حضرت سلیمان بر دیوها و جنیان و غیره مکتوبست البته با آنچه در ترگوم مزبور مندرج است مطابقت کلی دارد اما اگر اصل آن قول را بجوئیم علما یهود میگویند که گمان آن مفسر از اشتباهی که در ترجمه دو لفظ کرد سرزده است و آن دو لفظ - נְשִׂיָהּ וְנָשִׂימוֹת<sup>۱</sup> - در کتاب جامعه باب ۲ آیه ۸ یافت میشود که معنی آنها بانو و بانوان است اما چونکه هر دو کلمه کم استعمال است از آنجهت آن مفسر نادان چون معنی درست آنها را ندانسته بود و دو لفظ دیگر را که در صورت و تلفظ با آنها قدری شباهتی دارد و بمعنی اقسام دیوها و جنیان می‌آید بخوبی میدانست از آن علت اشتباه کرد و هر که آن حکایت ملکه سبا را که در فوق از ترگوم ترجمه کرده ایم ملاحظه نماید البته خواهد فهمید که آن افسانه مشابه آن قصصی می‌باشد که در الف لیل و لیله مندرج است. اما حضرت محمد اینرا ملتفت نشده

<sup>1</sup> A concubine and concubines. *Ecclesiastes 2:8, The Interlinear Bible: Hebrew-Greek-English, with Strong's Concordance Numbers above each work, Editor and translator Jay P. Green, Sr., Hendrickson Publishers, Peabody, MA, Second Edition, 1986, p. 530. See also A Literal Translation of the Bible, Jay P. Green, Sr., 1985 and Sources of Qur'an p. 90.*

و تمام آن مطلب را از یهود شنیده گمان برد که ایشان آنرا از کتاب مقدس برای وی خوانده بودند و از آنجهت آنرا در قرآن داخل ساخت.

و هر چند که بسیاری از آن حکایات دیگر که در قرآن مندرج است از افسانه های یهود مأخوذ گردیده لکن ما در اینجا اکتفا میکنیم بیان یک حکایت زیاده و بس قبل از آنکه به امور تهمه متفرقه دیگر رجوع نمائیم و آن حکایت قصه هاروت و ماروت است که اکنون آنرا از روی قرآن و احادیث بیان میکنیم و من بعد همان قصه را از کتابهای یهود نقل کرده با قرآن و احادیث مقابله خواهیم نمود.

(۴) قصه هاروت و ماروت: در قرآن چنین مرقوم است. «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»<sup>۱</sup> (سوره بقره سوره ۲ آیه ۹۶ یا ۱۶۱)

**ترجمه:** و کافر نشد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند می‌آموختند مردمرا جادو و آنچه فرستاده شد بر دو فرشته ببال هاروت و ماروت و نمی‌آموختند از احدی تا آنکه نمیگفتند که جز این نیست که ما آزمایشیم پس کافر مشو. و در عرائس

---

<sup>۱</sup> Solomon disbelieved not; but the devils disbelieved, teaching mankind magic and that which was revealed to the two angels in Babel, Harut and Marut. Nor did they (the two angels) teach it to anyone till they had said: We are only a temptation, therefore disbelieve not (in the guidance of Allah). *Qur'an*, 2:102. — Pickthall.

المجالس در بيان اين آيه نوشته شده است كه قال المفسرون إن الملائكة لما رأوا ما يصعد إلى السماء من أعمال بني آدم الخبيثة ، وذلك في زمن إدريس النبي ع عيروهم بذلك وأنكروا عليهم، وقالوا لله: إن هؤلاء الذين جعلتهم خلفاء في الأرض واخترتهم يعصونك. فقال تعالى: لو أنزلتكم إلى الأرض وركبتم فيكم ما ركبت فيهم لعلتم مثل ما فعلوا. قالوا: سبحانك ربنا ما كان ينبغي أن نعصيك. قال الله تعالى : اختاروا ملكين من خياركم أهبطهما إلى الأرض. فاختاروا هاروت وماروت، وكانا من أصلح الملائكة وأعبدهم. قال الكلبى: قال الله تعالى : اختاروا ثلاثة منكم. فاختاروا عزا وهو هاروت [وعزايبا] وهو ماروت وعزرائيل. وإنما غير اسمهما لما افتترفا من الذنب، كما غير الله اسم إبليس وكان اسمه عزازيل. فركب الله تعالى فيهم الشهوة التي ركبها في بني آدم وأهبطهم إلى الأرض، وأمرهم أن يحكموا بين الناس بالحق، ونهاهم عن الشرك والقتل بغير الحق والزنا وشرب الخمر. فأما عزرائيل فإنه لما وقعت الشهوة في قلبه استقال ربه، وسأله أن يرفعه إلى السماء. فأقاله ورفعاه. وسجد أربعين سنة ثم رفع رأسه ولم يزل بعد ذلك مطأطأ رأسه حياءً من الله تعالى. وأما الآخران فإنهما ثبتا على ذلك يقضيان بين الناس يومهما، فإذا أمسيا ذكرا اسم الله تعالى

الأعظم، وصعدا إلى السماء. قال قتادة: فما مرَّ عليهما شهر حتى افتتنا، وذلك أنه اختصمت إليهما ذات يوم " الزهرة " وكانت من أجمل النساء. قال عليّ ( ع ) : كانت من أهل فارس، وكانت ملكة في بلدها. فلما رأياها أخذت بقلبيهما، فراوداها عن نفسها فأبت وانصرفت. ثم عادت في اليوم الثاني، ففعلا مثل ذلك، فقالت: لا، إلا أن تعبدا ما أعبد وتصليا لهذا الصنم وتقتلا النفس وتشربا الخمر. فقالا: لا سبيل إلى هذه الأشياء، فإن الله قد نهانا عنها. فانصرفت ثم عادت في اليوم الثالث ومعها قدح من خمر، وفي نفسها من الميل إليهما ما فيها، فراوداها عن نفسها فأبت، وعرضت عليهما ما قالت بالأمس، فقالا: الصلاة لغير الله أمر عظيم، وقتل النفس عظيم، وأهون الثلاثة شرب الخمر. فشربا الخمر فانتشيا ووقعا بالمرأة وزنيا بها، فرأهما إنسان فقتلاه. قال الربيع بن أنس: وسجدا للصنم فمسخ الله الزهرة كوكبا. وقال عليّ رضي الله عنه والسدي والكلبي إنها قالت: لا تدركاني حتى تعلماني الذي تصعدان به إلى السماء. فقالا: نصعد باسم الله الأكبر. فقالت: فما أنتما بمدركي حتى تعلمانيه. قال أحدهما لصاحبه: علمها، فقال: إني أخاف الله. فقال الآخر: فأين رحمة الله تعالى ؟ فعلمها ذلك فتكلمت به وصعدت إلى السماء، فمسخها الله كوكبا...<sup>1</sup> ٨٠ -

**ترجمه:** مفسرين گفته اند که فرشتگان چون

<sup>1</sup> The Commentators say that when the angels saw the evil doings of mankind ascending up to heaven (and that was in the days of Idris), they were distressed and complained thus against them: Thou hast chosen these to be the rulers upon earth, and to they sin against thee. Then said the Almighty: If I should send you upon the earth, and treat you as I have treated them, ye would do just as they do. They said, O our Lord, it would not become us to sin against thee. Then said the Lord, Choose two angels from the best of you, and I will send them down unto the earth. So they chose Hârût and Mârût; who were among the best and most pious amongst them.

Al Kalby's version:- The Almighty said: Choose ye three: so they chose (Azz, i.e) Hârût, and (Azabi, i.e.) Mârût and Azrael; and the Lord changed the names of the two when they fell into sin, as he changed the name of the Devil, which was Azâzil And God placed in their heart the same fleshly lust as in the sons of Adam; and sending them down to the earth, bade them to rule righteously amongst mankind, to avoid idolatry, not to kill but for a just cause, and to keep free from fornication and strong drink. Now when Azrael felt lust in his heart, he prayed the Lord to relieve him, and was taken up to heaven, and for forty years was unable to raise his head for shame before his Maker. But the other two remained steadfast, judging the people during the day, and when night came ascending to the heavens, worshipping the name of the Almighty. Catâda tells us that before a month had passed they fell into temptation; for Zohra, one of the most beautiful of women (whom Aly tells us was queen of a city in Persia), had a suit before them, and when they saw her they fell in love with her, and sought to have her, but she refused and went away. The second day she came again, and they did the same; but she said, Nay, unless ye worship what I worship, and bow down to this idol, or kill a soul, or drink wine. They replied, It is impossible for us to do these things, which God hath forbidden; and she departed. The third day again she came holding a cup of wine, and her heart inclined towards them; so when they desired her, she said the same as yesterday, but they replied, To pray to other than God is a serious thing, and so is the killing of anyone; the easiest of the three is to drink wine: so they drank the wine, and becoming intoxicated fell upon her and committed adultery: and one saw it, and they slew him. And it is said that they worshipped an idol, and the Lord changed Zohra into a star. Aly and others tell us that she said, Come not near me till you teach me that by which ye can ascend to the heavens. They said, We ascend by the name of the great God. Again she said, Come not near me till ye teach me what that is. So they taught her; and forthwith she, repeating it, ascended to the skies, and the Lord changed her into a star. — *Arâish al Majâlis, Sources of Islam*, p. 31-32. See also *Sources of Qur'an*, p. 93-96.



آنچه را از کارهای زشت بنی آدم و از گناهان بسیار ایشان که با آسمان بالا می‌رود (و آن در ایام ادریس نبی ع بود) دیدند از آنجهت ایشانرا سرزنش کردند و ایشانرا انکار نموده گفتند: اینها آنانی هستند که تو ایشانرا در زمین خلفای خود گماشته و برگزیده ای پس ایشان برخلاف تو گناه می‌ورزند. پس او تعالی گفت: اگر شما را بر زمین فرو فرستاده در شما مخمّر می‌ساختم آنچه را که در ایشان مخمّر ساخته ام همانا شما مثل آنچه ایشان کرده اند می‌کردید. گفتند: (سبحانک) ای پروردگار ما نمی‌بایست ما را که بر خلاف تو گناه ورزیم. خدایتعالی گفت: از بهترین خودتان دو فرشته بگزینید هر دو را بر زمین می‌فرستم. پس هاروت و ماروت را که از نیکوترین و متقی‌ترین فرشتگان بودند برگزیدند. کلبی گفته است که خدایتعالی فرمود: از خودتان سه نفر برگزینید پس عزّ که هاروت است و عزابی که ماروت است و عزرائیل را برگزیدند و هر آینه اسم آن دو را تبدیل کرد چون مرتکب گناه شدند چنانکه خدا اسم ابلیس را که نام وی عزازیل بود تبدیل کرد. پس خدایتعالی آن شهوتی را که در بنی آدم مخمّر ساخته بود در ایشان مخمّر گردانیده ایشانرا بزمین فرستاد و ایشانرا امر فرمود که براستی میان مردم داوری نمایند و آنها را از شرک و قتل

نا حقّ و زنا و نوشیدن شراب ممانعت کنند. و اما عزرائیل چون شهوت در دلش افتاد از پروردگار خود استعفا طلب نموده مسئلت کرد که ویرا باآسمان بالا برد. پس او را عفو کرده بالا برد و او مدتّ چهل سال پرستش نمود آنگاه سر خود را بالا آورد و بعد از آن از شرمی که از خدایتعالی داشت از فرود انداختن سر خود فارغ نگشت. ولکن آن دو نفر دیگر در آنحال ثابت مانده میان مردمان روز را داوری مینمودند پس چون بشب میرسیدند اسم اعظم خدایتعالی را ذکر کرده باآسمان صعود مینمودند. قتاده گفته است: هنوز یک ماه بر ایشان نگذشته بود که در امتحان افتادند و آن امر از این سبب بود که روزی زهره که یکی از خوبصورتترین زنان بود نزد ایشان مرافعه ای آورد. علی رضی الله عنه گفته است که او از اهل فارس و ملکه در شهر خود بود. پس خون او را دیدند وی دل ایشان را اسیر ساخت. پس او را بخود دعوت کردند اما او ابا نموده روانه شد. آنگاه روز دوّم برگشت و ایشان بهمان طور سلوک نمودند و او گفت: خیر جز بشرطیکه شما به پرستید آنچه را که من می‌پرستم و این بت را سجده کنید و قتل نفس نمایند و شراب بنوشید پس ایشان گفتند: برای این امور هیچ راهی نیست چون خدا ما را از آنها منع کرده است، پس او روانه شد. آنگاه در روز سوّم برگشته

پیاله شراب آورد و در نفس خود بدیشان میل داشت. پس ایشان او را بخود دعوت نمودند و او ابا کرده آنچه را که روز قبل گفته بود با ایشان در میان نهاد. پس ایشان گفتند: عبادت نمودن دیگری غیر از خدا امری عظیم است و قتل نفس کاری عظیم و سهلترین آن سه امر آشامیدن شرابست. پس آن شرابرا نوشیده مست شدند و بر آن زن افتاده با وی زنا کردند پس کسی ایشان را دید و او را کشتند. ربیع ابن انس گفته است که آن بت را نیز پرستیدند. پس خدا زهره را بستاره مسخ کرد. و علی رضی الله عنه و سدی و کلبی گفته اند که آن زن گفت: شما مرا در نخواهید یافت تا مرا اطلاع ندهید از آنچه بآن باسماں صعود مینمائید. پس گفتند: ما باسم اکبر خدا صعود مینمائیم و او گفت: پس شما مرا در نخواهید یافت تا آنرا بمن نیاموزانید. یکی از آن دو برفیق خود گفت: او را بیاموزان. پس او گفت: بدرستیکه من از خدا می ترسم و آن دیگر گفت: پس رحمت خدایتعالی کجاست. پس آنرا بوی آموزانیدند و او آنرا گفته باسماں صعود نمود پس خدایتعالی ویرا بستاره ای مسخ کرد.

الآن اگر همین حکایت را در تلمود یهود بجوئیم آنرا در دو سه موضع می یابیم و خصوصاً

در مدراش یلکوت باب ۴۴

که در آنجا مندرج است:<sup>1</sup> שָׁאֵלוּ תַלְמִידָיו אֶת רַב יוֹסֵף מֵהוּ עֲזַאֵזֵל אֵל כִּינּוּן שֶׁעָמְדוּ דוֹר  
 הַמַּבּוּל וְעָבְדוּ עִין הָיָה הַקִּבְיָה מִתְעַצֵּב. מִיָּד עָמְדוּ שְׁנֵי הַמַּלְאָכִים שֶׁמְחַזְאִי וְעֲזַאֵל וְאָמְרוּ  
 לְפָנָיו רַבּוֹנוּ שֶׁל עוֹלָם הֲלֹא אֲמַרְנוּ לְפָנֶיךָ בְּשִׁבְרָאֵת עוֹלָמְךָ מָה אָנּוּשׁ כִּי חִזְכְּרָנוּ אֵל וְעוֹלָם  
 מָה יִהְיֶה עָלֵינוּ אֵל רַב־שֵׁעַ הֵינּוּ מִסְתַּפְּקִין בּוֹ. אֵל גְּלוּי וְיָדוּעַ לְפָנָי אִם אַתָּם שְׂרוּיִן בְּאַרְצֵךְ  
 הָיָה שׁוֹלֵט בְּכֶם יֵצֵר הָרַע וְהֵייתֶם קָשִׁים מִבְּנֵי אָדָם אֵל תֵּן לָנוּ רְשׁוּת וְנִדְוֵר עִם הַבְּרִיּוֹת  
 וְתִרְאֶה אִיךָ אָנוּ מְקַדְּשִׁין שְׁמֶךָ אֵל רְדוּ וְתִדְוְרוּ עִמָּהֶן.<sup>2</sup> מִיָּד רָאָה שֶׁמְחַזְאִי רִיבָה אַחַת  
 וְשָׁמָּה אִיסְטָהֵר נָתַן עֵינָיו בָּהּ אָמַר הַשְּׁמַעִי לִי אֵל אֵינִי שׁוֹמַעַת לָךְ עַד שֶׁתִּלְמַדְנִי שֵׁם  
 הַמְּפֹרָשׁ שֶׁאַתָּה עוֹלָה בּוֹ לְרַקִּיעַ בְּשַׁעַת שֶׁאַתָּה זֹכְרָהּ. לְמַדָּה אוֹתוֹ שֵׁם וְהִזְכִּירָה אוֹתוֹ  
 וְעִלְתָּה לְרַקִּיעַ וְלֹא קִלְקַלְתָּ. אָמַר הַקִּבְיָה הוֹאִיל וּפְרָשָׁה עֲצֻמָּה מִן הָעֵבֶרֶת לָכֵן וּקְבַעוֹת  
 בֵּין שְׁבַעַת כּוֹכָבֵי תִלְלוּ כְּדֵי שֶׁתִּזְכּוּר בָּהֶן לְעוֹלָם וְנִקְבְּעָה בְּכִימָה. כִּינּוּן קִלְקָלוֹ עִם בְּנוֹת  
 הָאָדָם שֶׁהָיוּ יְפוֹת רָלָא יְכָלוּ לְכַבּוֹשׁ אֶת יִצְרוֹן כֶּךָ עָמְדוּ וְנִשְׂאוּ נָשִׁים וְהוֹלִידוּ בָּנִים (הַיוֹאֵן  
 וְהַיָּא). וְעֲזַאֵל הָיָה עַל מִינֵי צְבַעוֹנִין וְעַל מִינֵי תַכְשִׁיטִים שֶׁל נָשִׁים שֶׁמְפַתִּים אֶת בְּנֵי הָאָדָם  
 לְהַרְהוֹר עֲבִירָה:

<sup>1</sup> Geiger, Abraham, *Judaism and Islam*, translated by F.M. Young, Madras, India, 1896, footnote 1, p. 83. See also *Midrash Yalkut* Genesis chapter 44. The *Yalqut Shimoni* 44 was extracted and reprinted in *Beit ha-Midrash: Sammlung kleiner Midraschim und vermischter Abhandlungen aus der ältern jüdischen Literatur*, von Adolph Jellinek, Wahrmann Books, Jerusalem, Israel, 1967, vierter theil (vol. 4), p. 127-8.

"His disciples asked Rab Joseph, 'What is 'Azael?' He said to them, 'When the generation (that lived at the time) of the Flood arose and offered up vain worship (*i.e.* worship to idols), the Holy One, Blessed be He! was wroth. At once there arose two angels, Shemhazai and 'Azael, and said in His presence, "O Lord of the World! did we not say in Thy presence, when thou didst create Thy world, 'What is man that Thou art mindful of him?'" (Ps. viii. 4). He said to them, "And as for the world, what will become of it?" They said to Him, "O Lord of the World, we shall rule over it." He said to them "It is manifest and known unto Me that, if ye were dominant in the Earth, evil desire would reign in you, and ye would be more stubborn than the sons of men." They said to Him, "Give us permission, and we shall dwell with the creatures, and Thou shalt see how we shall sanctify Thy name." He said to them, "Go down and dwell with them."

At once Shemhazai saw a damsel, whose name was Esther. He fixed his eyes upon her: he said, "Be complaisant to me." She said to him, "I shall not hearken unto thee until thou teach me the peculiar Name [of God], by means of which thou ascendedst to the sky at the hour that thou repeatest it." He taught it to her. Then she repeated it: then too she ascended to the sky and was not humbled. The Holy One, Blessed be He! said, "Since she hath separated herself from transgression, go ye and place her among the seven stars, that ye may be pure with regard to her for ever." And she was placed in the Pleiades. They instantly degraded themselves with the daughters of men, who were beautiful, and they could not satisfy their desire.

They arose and took wives and begat sons, Hiwwa and Hia. And 'Azael was master of varieties of ornaments and kinds of adornments of women, which render men prone to the thought of transgression.'" — *Sources of Qur'an* p. 96-98.

<sup>2</sup> מִיָּד קִלְקָלוּ עִם כְּנוֹת הָאָדָם שֶׁהָיוּ יְפוֹת וְלֹא יְכָלוּ לְכַבּוֹשׁ אֶת יִצְרוֹן : Immediately they descended (to earth), and the evil impulse gained control of them. When they beheld the beauty of mortal women, they went astray after them, and were unable to suppress their lust. — These words are found here in the text by Adolph Jellinek rather than near the end as in the Farsi edition of the *Sources of Islam*.

<sup>3</sup> שֶׁרָאוּ שֶׁמְחַזְאִי וְעֲזַאֵל : When Shemhazai and 'Azael saw this — These words are found here in the text by Adolph Jellinek

Continued onto the next page —

כך עמדו ונשאו נשים והולידו בנים (היונא והינא). ועזאל היה על מיני צבעונין ועל מיני תכשיטים של נשים שמפתים את בני האדם להרהור עבירה:

**ترجمه :** شاگردانش از ربی یوسف پرسیدند عزائیل چه چیز است؟ بدیشان گفت: وقتیکه طبقه طوفان برپا شده عبادت باطل نمودند قدوس متبارک غضبناک شد فی الفور و فرشته شَمْخَری و عزائیل برخاسته در حضور او گفتند: ای خداوند عالم آیا ما در حضور تو وقتیکه عالم خود را آفریدی نگفتیم، انسان چیست که او را بیاد آوری. بدیشان گفت: پس عالم را چه می‌بود. بوی گفتند: ای خداوندِ عالم ما از آن متمتع میشدیم. بدیشان گفت: در حضور من مکشوف و معلوم است که اگر شما در زمین حکمرانی میکردید خیال بد بر شما مسلط میبود و از بنی آدم گردن کشتن می‌شدید بوی گفتند: ما را اذن بده و با خلائق ساکن خواهیم شد و تو خواهی دید که بیچه طور اسم ترا تقدیس خواهیم کرد. بدیشان گفت: نازل شده با ایشان ساکن بگردید. فی الفور شَمْخَری دختری دیده که اسمش اسِطَهَر بود چشمان خود را بر وی دوخته گفت: مرا مطیع باش. بدو گفت: من ترا مطیع نمی‌شوم تا بمن آن اسم مختصر را

---

*Continued from previous page —*

R. Joseph said: The angels noticed that the Holy One, blessed be He, was perturbed because He had created human beings. Immediately two of the angels, whose names were Shemhazai and 'Azael, stood before the Holy One, blessed be He, and said to Him: 'Master of the Universe! Did we not say to You at the time You created Your world, "do not create human beings," as Scripture attests: 'what is man that You are mindful of him, etc.' (Ps 8:5)? The Holy One, blessed be He, answered them: 'And the world? What will happen to it?' They said to Him: 'We will prove sufficient for it.' He said to them: 'It is revealed and known to Me that if you were to be in their world, the evil impulse would gain control of you just as it has gained control of human beings, (and) you would be worse than them.' They said to Him: 'Grant us the power to live with the created beings, and You will see how we sanctify Your name.' The Holy One, blessed be He, said to them: 'I have already granted you such power.'

*Continued onto next page —*

نیاموزانی که تو به آن بفلک بالا میروی در ساعتی که تو آنرا ذکر میکنی. او آنرا بوی آموزانید پس وی آنرا ذکر کرد و آنگاه بفلک بالا رفت و آلوده نشد. قدّوس متبارک گفت: چونکه او خود را از تجاوز جدا نگاه داشت بروید و او را میان هفت ستاره نصب کنید. ستایش نمائید تا آنکه شما تا بابد با وی پاک باشید پس او در پروین نصب شد. فی الفور ایشان خویشان را با دختران مردم که خوشگل بودند آلوده ساختند و نتوانستند خیال خود را آرام سازند برخاسته زنها گرفتند و اولاد (یعنی هَوّا و هیادا) تولید نمودند. و عزائیل بر انواع تزیینات و بر اقسام آرایشهای زنان که بنی آدمرا بسوی تصوّر تجاوز مایل میگردداند بود. واضح باد که عزرائیل که در احادیث مذکورۀ بالا ذکر شده است همان فرشته‌ای می‌باشد که در تلمود او را عزائیل می‌گویند.

و هر که این دو حکایت را با یکدیگر مقابله کند می‌بیند که یکسان است جز اینکه اسم آن دو فرشته در احادیث هاروت و ماروت و در مدراش یلکوت شَمَری و عزائیل می‌باشد. و اما اگر استسار نموده بپرسیم که آن دو اسم که در قرآن و احادیث مذکور است از کجا مأخوذ گشته هویدا میگردد که هاروت و ماروت اسامی دو بت قدیمی است که در قدیم الإیام اهل ارمنستان

---

*Continued from previous page —*

Immediately they descended (to earth), and the evil impulse gained control of them. When they beheld the beauty of mortal women, they went astray after them, and were unable to suppress their lust, as Scripture attests: 'and the sons of God saw, etc.' (Gen 6:2). Shemhazai beheld a maiden whose name was 'Asterah. He fixed his gaze upon her (and) said to her: 'Obey me!' She answered him: 'I will not obey you until you teach me the Inexpressible Name, the one which when you pronounce it you ascend to Heaven.' He immediately taught her, she pronounced it, and she ascended to Heaven. The Holy One, blessed be He, said: 'Since she has kept herself pure from sin, I will make her an example so that she might be remembered in the world.' Immediately he fixed her (in the heavens) among the seven stars of the Pleiades. When Shemhazai and 'Azael saw this, they arose, married women, and engendered children. ...

It is taught that Shemhazai fathered two sons whose names were Hayya and Hiyya. ... 'Azael however did not repent, and he was appointed chief over all types of coloring agents and cosmetics for women which entice men to sexual immorality, and he still persists in his corruptive activity. — *Midrash of Shemhazai And Azael*, Translation from *Midrash Bereshit Rabbati*, Editor H. Albeck; Jerusalem, Israel, Mekitze Nirdamim, 1940, p. 29-31. See also *Inquiry into Sources* p. 39, 42, 46.

آنها را پرستش می نمودند زیرا در تصنیفات مورخین ارامنه ذکر این دو معبود یافت میشد و که بتلفظ ارمنی هوروت و موروت نامیده اند چونکه یکی از مصنفین ارمنی چنین نوشته است.

Սպանդարամետ դիցուի ու աշակիցներիցն էին անշուշտ Հորոտն ու Մորոտը, Մասսայ քաջերն ու Ամենաբեղ և գուցե այլ ուրիշ աստուածութիւններ՝ որոնք տակաւին մեզ անծանօթ են. նոքա էին երկրիս ծննդականութեան, օգտակարութեան մասնաւոր – <sup>1</sup> Կարգաւարտութիւնները: **ترجمه:** البتة هوروت و موروت دلاوران آغری طاغ و

آمینابغ و شاید الهه دیگر نیز که هنوز بر ما معلوم نیست مددکاران اسپاندارامیت خدای ماده میبودند. آنها معاونان برومندی و موجدان محسنیه زمین بودند انتهى. و در بیان اینفقره باید معلوم گردد که اسپاندارامیت آن خدای ماده بود که در ایام قدیم در ایران نیز پرستیده میشد زیرا زردشتیان او را روان زمین می انگاشتند و گمان میبردند که او جمیع محصولات نیکو را از خاک میرویانند. و اهل ارمنستان

---

<sup>1</sup> Goddess Spandaramet was, of course, supported by Horot and Morot, as well as the spirits of Masis (Ararat) and god Amenagegh, along, perhaps, with other gods who are still unknown to us; these were particularly the gods of childbirth and utility. — Armenian — *Entir Hatouadsner*, pt. 1, p. 127.

Among the assistants of the goddess Spandaramit were undoubtedly Horot and Morot, demigods of Mount Masis (Ararat), and Amenabegh, and perhaps other deities also which are still unknown to us. They were the special promoters of the productiveness and profitableness of the earth. — Quotation taken from *Sources of Qur'an* p. 99. See also *Inquiry into Sources* p. 46-48.

آمینابیع را خدای تاکستانها میگفتند و هوروت و موروترا مددکاران روان زمین مینامیدند زیرا که آنها را ارواحی می‌پنداشتند که بر باده‌ها مسلط‌اند و باده‌ها را مجبور می‌سازند که ابرهای آورنده بارانرا فراهم آورده و بر سر آن کوه بلند که آغری طاغ میگویند زده بر زمین باراند تا بدینطور زمین بتواند محصولات خود را بارآورد. پس هویداست که هوروت و موروت در اصل روانان باده‌ها می‌بودند. و آنچه اینرا ثابت میگرداند این است که در کتب قدیمه اهل هنود نیز مرت‌ها اکثر اوقات مذکورند و هند آنها را خدایان طوفانها و بادهای شدید می‌انگاشتند. پس چون آن لفظ مرت در ارمنی موروت شد و مور در آن زبان بمعنی امّ یعنی منسوب به مادر می‌آید پس مردم گمان بردند که آن لفظ از مور مشتق است و لفظی دیگر نیز مثل آن از هور (آب) ساختند و بدینطور این اسامی هوروت و موروت سرزد. اما از گفتن اینکه آنها دو فرشته بودند که از آسمان نازل شده مشغول تولید اطفال گشتند مراد این است که روان زمین را در بارآوردن محصولاتش مدد کردند. و زهره در عبری استر و اسطهر خوانده میشود و او در قدیم الیام در بابل و در تمام شام نیز پرستش میافت زان رو که مردم ویرا خدای ماده ای که مسلط بر تولید اطفال باشد می‌دانستند



و نیز گمان بردند که هر قسم فسق و فجور او را پسند می‌آید. و اسمش بر آن آجرهای قدیم که در این ایام در بلاد بین النهرین یافته شده است بحروف میخی بدینطور –

𐎶𐎵𐎲𐎠 یا 𐎶𐎵𐎲𐎠<sup>۱</sup>

یعنی اِشْتَر مکتوب است و در میان حکایاتی که بر آن آجرها نوشته شده افسانه های بسیار درباره وی خوانده میشود. مثلا بر یکی از آن آجرها این حکایت شخص موهوم گِلْمَگَنیش نام مرقوم است که اِشْتَر عاشق وی شد اما او ویرا قبول نکرد. و این است آن حکایت بزبان بابلی قدیم.

5 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠  
 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠  
 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠  
 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠  
 10 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠  
 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠 𐎶𐎵𐎲𐎠

<sup>1</sup> Ishtar

<sup>2</sup> Parpola, Simo, *The Standard Babylonian Epic of Gilgamesh: Cuneiform Text, Transliteration, Glossary, Indices and Sign List*, In: *State Archives of Assyria Cuneiform Texts*, Volume 1, The Neo-Assyrian Text Corpus Project, 1997, University of Helsinki, Finland, 1997, Tablet VI, lines 5-11, p. 29.

*The Epic of Gilgamesh*, Translated by Benjamin R. Foster, W.W. Norton & Company, New York, NY, 2001, Tablet VI, lines 5-11, p. 46.

Gilgamesh put on his kingly diadem.	5
The princess Ishtar coveted Gilgamesh's beauty:	
Come, Gilgamesh, you shall be my bridegroom!	
Give, oh give me of your lusciousness!	
You shall be my husband and I shall be your wife.	
I will ready for you a chariot of lapis and gold,	10
With golden wheels and fittings of gemstones,	



ذکر صعود نمودن اشتر یعنی زهره یافت میشود چنانکه آن امر هم در احادیث اهل اسلام و هم در آن تفسیر یهود مندرج است. و نیز در کتابی هندی بزبان سنسکریّت مسمی به مَهَابَهَارَتَه حکایتی مثل این یافت میشود زیرا که آنجا مرقوم است که در قدیم الإیّام چون دو روح سُنَد و اُپَسُنَد نام بریاضتهائی عظیم که میکشیدند از خدای بَرَهْمَا نام برکت یافته بر آسمانها و زمین مستولی شده بودند پس آن خدا برای هلاک کردن ایشان حوری مسمّات به تِلَوْتَمّا (तिलोत्तमा)<sup>1</sup> آفرینده بنزد ایشان فرستاد چون آن دو برادر او را مشاهده نمودند سُنَد دست راستش را و اُپَسُنَد دست چپش را گرفته هر یکی از ایشان میخواستند او را بزنی بگیرند و از آن سبب میان ایشان دشمنی و عداوت پیدا شد بحدیکه یکدیگر را کشتند. پس بَرَهْمَا تِلَوْتَمّایی حوریرا برکت داده گفت: تو در تمام دنیا که خورشید آنرا روشن میگرداند گردش خواهی کرد و بسبب درخش زینت و فراوانی خوب صورتی تو هیچکس نخواهد توانست بر تو راست بنگرد (سُنَد و پَسُنَدَر پاکهانم) — و در این حکایت هم ذکر صعود نمودن آن دو روح باسّمان یافت میشود و آن حوری نیز که تابش او اینقدر عجیب شد تفاوتی از زهره ندارد جز اینکه در احادیث اهل اسلام

<sup>1</sup> Tilottama — See *Mahabharata*, Book 1: *Adi Parva*, translated by Kisari Mohan Ganguli [Ganguly], Part: *Rajya-labha Parva*, Section CCXIII, page 414. See also *Sources of Qur'an* p. 103.

The following quotation is taken from the *Mahabharata* Book 1 and describes the beauty of Tilottama — “The great artificer of the universe created a celestial maiden with careful attention. Viswakrit first collected all handsome features upon the body of the damsel he created. Indeed, the celestial maiden that he created was almost a mass of gems. And created with great care by Viswakarman, the damsel, in beauty, became unrivalled among the women of the three worlds. There was not even a minute part of her body which by its wealth of beauty could not attract the gaze of beholders. And like unto the embodied Sri herself, that damsel of extraordinary beauty captivated the eyes and hearts of every creature. And because she had been created with portions of every gem taken in minute measures, the Grandsire bestowed upon her the name of *Tilottama*. And as soon as he started it into life, the damsel bowed to Brahman and with joined palms said, 'Lord of every created thing, what task am I to accomplish and what have I been created for?' The Grandsire answered, 'Go, O Tilottama, unto the Asuras, Sunda and Upasunda. O amiable one, tempt them with thy captivating beauty. And, O damsel, conduct thyself there in such a way that the Asura brothers may, in consequence of the wealth of thy beauty, quarrel with each other as soon as they cast their eyes upon thee.'”

او اولاً با زمین علاقه داشت و آن دو عاشق با آسمان و اما در افسانه هندی بصد این بود اما آن عاشقان از اولاد برهما بودند. پس ظاهر است که یهود افسانه دوست زود اعتقاد این حکایت را از بت پرستان شنیده در تلمود داخل ساختند و اهل اسلام آنرا از ایشان آموخته اند و ملتفت نشده که تمام این قصه محض افسانه ایست و بس. اما اگر اصل آنرا بجوئیم این امر پدید می آید که آنچه در تلمود دربارهٔ مباشرت نمودن فرشتگان با زنان نوشته شده از اشتباهی است که یهود در شرح موضعی از تورات نموده اند. و آن موضع در کتاب پیدایش (باب ۶ آیه ۲ و ۴) یافت میشود. و هو هذا — וַיִּרְאוּ בְנֵי-הָאֱלֹהִים אֶת-בָּנוֹת הָאָדָם. כִּי טַבֹּת הָנָה; וַיִּקְחוּ לָהֶם נָשִׁים. מִכָּל אֲשֶׁר בָּחָרוּ. ... הַנְּפִלִים הָיוּ כְּאַרְצָא, בְּיָמֵים קָדְמִים. וְגַם אַחֲרֵי-כֵן אֲשֶׁר יָבֹאוּ בְנֵי הָאֱלֹהִים אֶל-בָּנוֹת הָאָדָם, וַיִּלְדוּ לָהֶם: הַנְּפִלִים הַגְּבֻרִים אֲשֶׁר יָמְעוּלָם. אֲנָשֵׁי הַשָּׁמַיִם: **ترجمه:** و پسران خدا دختران آدم را دیدند که ... و از هر که خواستند زنان برای خویشان گرفتند... و در آن ایام نفیلیم در زمین بودند و بعد لولز چون پسران سدا به دختران آدم در آمدند و آنها برای ایشان اولاد آوردند ایشان جبران .. الایام مردان

<sup>1</sup> That the sons of God saw the daughters of men that they were fair; and they took them wives of all which they chose. ... There were giants in the earth in those days; and also after that, when the sons of God came in unto the daughters of men, and they bare children to them, the same became mighty men which were of old, men of renown. Genesis 6:2-4

نام ور میباشند. (و در اینجا او از پسران خدا مردان نیکو او اولاد شیث است). واضح باد که یکی از مفسرین قدیم یهود که اسمش یوناتان بن عَزَّیِّل بود در بیان این آیهٔ آخری چنین نوشته است **שְׁמַחְזַי וְעֶזְאֵל הֵינָנוּ בְּבֹלָן מִן שְׁמַיָא וְהוּוּ בְּאַרְעָא בְּיוֹמֵיָא הָאֵינָנוּ:**<sup>1</sup> **ترجمه:** شَمَخَزَى و عَزَّیِّل ایشان از آسمان افتادند و در آن ایام در زمین بودند الخ. پس می بینیم که تمام این افسانه از غلط این شخص و امثال وی پیدا شده است چونکه ایشان آن لفظ نفیلیم را گرفته (که معنی آن افتدگان است یعنی اشخاصیکه بزور بر ناتوانان افتاده ظلم و تعدی می نمودند) و آنرا به افتادگان بیان کرده گمان برندند که آنها از آسمان افتاده بودند پس یکی از قصه های بت پرستان را در بیان آن لقب آنها جاری ساختند. و برای این اشتباه هیچ عذری نمیتوانند آورد زیرا در ترگوم ارنقلوس آن لفظ را به **בְּבַרְיָא**<sup>2</sup> یعنی جبّاران بیان کرده اند که البتّه درست می باشد. اما بعد از چندی چون یهود افسانه دوست و طالب عجائب بودند رفته رفته این قصه را عجیب تر و غریب تر ساختند بحدیکه در کتاب جعلی که آنرا بحضرت خَنُوخ نسبت داده اند نوشته شده که دویست نفر از فرشتگان که سَمیازا (یعنی شَمَخَزَى) رئیس ایشان بود

<sup>1</sup> — Aramaic — *Targum Pseudo-Jonathan of the Pentateuch: Text and Concordance*, Edited by E.G. Clarke, with collaboration by W.E. Aufrecht, J.C. Hurd, and F. Spitzer, Ktav Publishing House, Hoboken, New Jersey, 1984, p. 7. See also, Comprehensive Aramaic Lexicon, select number 106, click Submit, and view the text of number 10604.

6:4 *Shamhazai and Azael*<sup>10</sup> fell from heaven and were on earth in those days, ... — *Targum of Pseudo-Jonathan: Genesis*, In: *The Aramaic Bible*, Volume 1B, Translated, with Introduction and Notes by Michael Maher, M.S.C, A Michael Glazier Book, The Liturgical Press, Collegeville, MN, 1992, p. 38.

<sup>10</sup> Lond.: 'z'l; ed. pr.: 'wzy'l. Onq.: "mighty ones" or "giants" (*gbry*). Ps.-J. interprets Nephilim as if it were derived from *npl*, "fall," and takes it to refer to angels who fell from heaven. Ps.-J. then identifies the fallen angels as Shamhazai and Azael, who were among the leaders of the fallen angels (cf. 1 *Enoch* 6, 3.7; 8, 1; 9, 6.7; 10, 8.11; see also *b. Yoma* 67b (316). *PRE* 22 (160) identifies the Nephilim as "the angels who fell," but does not name the angels. Ps: J. often names individuals who are not named in the Bible; see, e.g., Gen 14:13 (Og); 21:21 (Adisha, Fatima); 22:3 (Eliezer, Ishmael); 42:27 (Levi); Exod 2:1 (Amram, Jochebed). See further H. Petermann, 1829, 53-54; Cashdan, 1967, 31-39. On the role of fallen angels in the fall of the human race, see Bowker, 1969, 157-158.

<sup>2</sup> Mighty Ones. — Aramaic.

از آسمان نازل شدند تا زنا نمایند. و چونکه آن کتاب در زبان اصلی الآن موجود نیست لازم است که آیه چند از ترجمه حبشی در اینجا پیش آوریم. و هی هذه:

۲.                      ۳.                      ۱

۱.                      —                      ۲

(کتاب خنوخ باب ۶ آیه ۲ و ۳ و باب ۸ آیه ۱) **ترجمه:** و فرشتگان پسران آسمانها ایشانرا (یعنی دختران مردم را) دیده آرزومند ایشان گشتند و ما بین خود گفتند: بیائید زنان برای خویشان از دختران مردم برگزینیم و برای خود اطفال تولید نمائیم. و سَمیازا که رئیس ایشان است بدیشان گفت ... و عزرائیل بمردم فن ساختن شمشیرها

---

<sup>1</sup> Chapter 6:2, Charles, R.H., *The Ethiopic Version of the Book of Enoch*, Edited from twenty-three MSS. together with the fragmentary Greek and Latin Versions, Clarendon Press, Oxford, England, 1906, p. 12.

Chapter 6: (2) And the angels, the children of the heaven, saw and lusted after them, and said to one another: 'Come, let us choose us wives from among the children of men (3) and beget us children.' And Semjaza, who was their leader, said unto them ...

— *The Book of Enoch or 1 Enoch*, R. H. Charles, Translated from the editor's Ethiopic text, and edited with the introductory notes and indexes of the first edition wholly recast enlarged and rewritten together with a reprint from the editor's text of the Greek fragments, Oxford at the Clarendon Press, Oxford, England, 1912, p. 14 – 15

<sup>2</sup> Chapter 8:1, *Ibid.*, Charles, R.H., *The Ethiopic Version of the Book of Enoch*, p. 16-18

Chapter 8: (1) And Azazel taught men to make swords, and knives, and shields, and breastplates, and made known to them the metals (of the earth) and the art of working them, and bracelets, and ornaments, and the use of antimony, and the beautifying of the eyelids, and all kinds of costly stones, and all colouring tinctures.

— *Ibid.*, Charles, R.H., *The Book of Enoch or 1 Enoch*, p. 18 – 19.

و خنجرها و سپرها و جوشن ها را برای سینه خودشان آموزانید و بدیشان اعقابشان و مصنوعات آنها را یعنی دست بندها و زیورها و استعمال سرمه برای آراسته کردن مژگان و سنگی از هر قسم سنگهای گرانهای بیش قیمت و همه صنعت های رنگارنگ و صراف جهانرا (یعنی سکه ها را) نشان داد انتهای. و مخفی نماناد که این امر آخر الذکر همان است که در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۹۶) مرقوم گشته یعنی اینکه مردم – **فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ.** و **مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ.**<sup>۱</sup> **ترجمه:** پس می‌آموختند از آنها (یعنی از هاروت و ماروت) آنچه جدائی می‌افکند بآن میانه مرد و جفتش و نه بودند ایشان ضرر رسانندگان بآن هیچ احدیرا مگر بفرمان خدا و می‌آموختند آنچه ضرر می‌رسانید ایشانرا و سود نمی‌کرد و این مطلب نیز از مدراش یلکوت مأخوذ است چنانچه در فوق دیدیم زیرا که آنجا مکتوب است. عزائیل بر انواع تزئینات و بر اقسام آرایشهای زنان که بنی آدم را بسوی تصور تجاوز مایل میگرداند بود. و شاید آنچه درباره هاروت و ماروت گفته ایم برای اثبات این مطلب که این قطعه نیز از کتابهای یهود مأخوذ گشته است کفایت می‌کند.

---

<sup>1</sup> They learned from them the means to sow discord between man and wife. But they could not thus harm anyone except by Allah's permission. And they learned what harmed them, not what profited them. *Qur'an*, 2: 102. — Yusuf Ali.

ذکر بعضی چیزهای دیگر که اسلام از یهود گرفته است بطور اختصار، واضح باد که اگر فرصت می‌داشتیم بسهولت تمام می‌توانستیم بسیار حکایت‌های دیگر نیز که در قرآن مندرج است امتحان و تفتیش نموده ثابت کنیم که آنها نیز بر حسب آنچه در کتب مقدسه مکتوب است نمی‌باشد بلکه موافق گمانهای باطل راویان یهود است. مثلاً در حکایت‌های یوسف و داود و طالوت که در قرآن یافت میشود امور بسیار مندرج است که در کتاب عهد عتیق مکتوب نیست و اما در افسانه‌های یهود پدید می‌آید. و از آن قبیل است آنچه در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۱۷۰) مرقوم است: **وَإِذْ نَفَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**<sup>۱</sup>. **ترجمه:** و هنگامیکه بلند کردیم کوه را بالایشان که گویا آن سایبانی بود و پنداشتند که آن واقع است بآنها بگیریید آنچه دادیم شما را بقوت و یاد کنید آنچه در آنست شاید شما پرهیزید. و همین مطلب در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۶۰ و ۸۷) نیز بطور تکرار آمده است و معنی این است که خدا وقتیکه تورات را باهل یهود میداد و ایشان نمی‌خواستند آنرا قبول کنند کوه سینا را بلند کرده بر بالای سرشان آورد تا ایشانرا بترسانند. و این قصه

<sup>1</sup> When We shook the Mount over them, as if it had been a canopy, and they thought it was going to fall on them (We said): "Hold firmly to what We have given you, and bring (ever) to remembrance what is therein; perchance ye may fear Allah." *Qur'an*, 7: 171. — Yusuf Ali.



در عبّوداه ساراه باب ۲ فصل ۲ نیز بدین الفاظ مندرج است. **כפיה אני עליכם את־ההר כגיגית**<sup>۱</sup> **ترجمه:** پوشانید من بر شما کوه را که گویا آن سرپوشی بود انتهای و شاید لازم نیست که بیان کنیم که هیچ چیزی مثل این افسانه در تورات یافت نمیشود اما این نیز از اشتباه مفسّری از مفسّرین یهود سر زده است زیرا در کتاب خروج باب ۳۲ آیه ۱۹ مکتوب است که چون حضرت موسی از کوه پائین آمده دید که اهل اسرائیل آن گوساله‌ای را که ایشان ساخته بودند پرستش می‌نمایند خشم گرفته آن دو لوح سنگ را که ده حکم بر آنها نوشته شده بود از دست خود افکنده آنها را زیر کوه شکست. و این الفاظ زیر کوه ( **תחת־ההר**<sup>۲</sup> یعنی فی اسفل الجیل) چنانکه هویدا است به این معنی می‌آید که آن لوحها در پای کوه شکسته شد و بس. اما اصل این حکایت مشرف بودن کوه بر ایشان افسانه‌ای است که اصل هنود نسبت بیکی از بت‌های خود که اسمش کِرشنه است میگویند زیرا که در کتب ایشان مندرج است که روزی آن معبود چون خواست اهل شهر گوگله را از باران محفوظ بدارد کوهی را که مسمی به گووردنه و اعظمترین جمیع کوهها می‌باشد از اساس سنگین بر افراشت و بمدت چند شبانه روز بر سر یکی از انگشتهای خود بالای سرشان آویخته داشت که گویا چتری باشد. این

<sup>1</sup> Geiger, Abraham, *Judaism and Islam*, translated by F.M. Young, Madras, India, 1896, footnote 7, p. 129. The Farsi edition of the *Sources of Islam* used the same phrase that was used by Rabbi Abraham Geiger in *Judaism and Islam*. **כפיה אני עלינו הר כגיגית** is the Hebrew phrase that is translated “Thou suspend the mountain over us like a vault”<sup>19</sup> in the *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Seder Nezikin: Abodah Zarah, Horayoth, Eduyyoth, Aboth*, Translated into English by A. Mishcon (folios 1-35b) and A. Cohon (folios 35b to end), Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1988, *Abodah Zarah* folio 2b. Both Hebrew phrases share the same meaning.

See the Internet text at ‘[Abodah Zarah 2b](#), Translated with notes, glossary, and indices, Folios 1-35b by A. Mishcon and Folios 35b-end by A. Cohen. See also Mischon, A., and A. Cohen, *The Babylonian Talmud Abodah Zarah*, Hebrew and English, Traditional Press, New York, 1979. See also *Sources of the Qur'an* p. 110.

<sup>19</sup> Lit., 'cask', 'tub'.

<sup>2</sup> Hebrew — Under the mountain.

افسانه نیز با آنچه در قرآن مکتوب است مشابهتی دارد.

ولکن در قرآن بعضی عجایب دیگر هم نسبت به آنچه در ایام حضرت موسی در بیابان واقع گردید یافت می‌شود و از آنجمله این است که آن گوساله طلائئ که در فوق مذکور گشت وقتیکه از کوره بیرون آمد بانگ زد چنانکه در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۱۴۷) و سوره طه (یعنی سوره ۲۰ آیه ۹۰) گفته شده است: فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ، فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ.<sup>۱</sup> **ترجمه:** پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای آنها گوساله ای مجسمه ای که مر او را بود فریاد گوساله. و اصل این قصه در پرفی رَبيّ أَلِيْعَزَر جزء ۴۵ بدین الفاظ یافت میشود. וַיַּעַל הָעֶגְלָה הַזֶּה גַּעַח וְרָאוּ אוֹתוֹ יִשְׂרָאֵל : רַבִּי יְהוּדָה אָמַר סַמְאֵל בְּכִנֹּס לְתוֹכוֹ וְהָיָה גַּעַח לְהַתְעוֹת אֶת-יִשְׂרָאֵל<sup>۲</sup> : — **ترجمه:** و این گوساله بانگ زده بیرون آمد و اهل اسرائیل آنرا دیدند. ربیّ یهودا میگوید که سمّائیل در باطن آن پنهان مانده فریاد گوساله می‌کرد تا اسرائیل را گمراه سازد انتها. البتّه در این امر نیز حضرت محمّد از یهود تعلیم یافته است امّا حیف است که ایشان ویرا فریفته اند زیرا این افسانه را از مخیله خود ایجاد کرده اند و آنرا هیچ بنیاد نمی‌باشد. امّا حضرت محمّد در اینجا از تلفظ

<sup>1</sup> ... for thus As-Samiri proposed. Then he produced for them a calf, of saffron hue, which gave forth a lowing sound. *Qur'an*, 20: 87-88. — Pickthal.

<sup>2</sup> Geiger, Abraham, *Judaism and Islam*, translated by F.M. Young, Madras, India, 1896, footnote 4, p. 132. The calf came out lowing, and the Israelites saw it, ...<sup>1</sup> Rabbi Jehudah said: Sammael<sup>2</sup> entered into it, and he was lowing to mislead Israel, ...<sup>3</sup>. — Rabbi Eliezer, *Pirké De Rabbi Eliezer*, Translated by Gerald Friedlander, London, 1916 (Reissued by Benjamin Blom, New York, NY, 1971), Chapter XLV, p. 355.

<sup>1</sup> “And they went astray after it” is omitted by the first editions, but it is preserved by R. Bechai in his comm..on Ex. *in loc*.

<sup>2</sup> The later editions read: “Satan.” See Introduction, p. li.

<sup>3</sup> The owner is Satan according to the Midrash; see T.B. Berakoth, 32a, and cf. Ps. cvi. 19, 20. The first editions add here: “All Israel saw it, and kissed it, and bowed down to it, and sacrificed to it.”

درست اسم آن شخص که در آن قصه یهود است مذکور است ملتفت نگشته او را السامری خوانده است. واضح باد که این لفظ سامری اکثر اوقات هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید مستعمل است و البته اهل یهود سامریان را دشمنان ضال خود می‌شمردند اما چونکه خود شهر سامره تقریباً چهارصد سال بعد از وفات حضرت موسی بنا شد پس مشکل است که عقول ناقص ما این را ادراک نماید که بچه طور ممکن بوده است که اسم قبل از مسمی وجود یافته باشد. بهر حال حضرت محمد میخواست سمائیل را بعوض سامری بنویسد اما چون این را ملتفت نشد که اهل یهود ملک الموترا سمائیل می‌نامند گمان برد که او آن مرد می‌باشد که آن گوساله طلائیرا ساخت چنانکه از قرآن ظاهر است. و در این امر نیز قرآن بصدّ تورات است که در تورات نوشته شده است که حضرت هارون خود از ترس یهود آن گوساله را ساخته بود.

و آنچه در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۵۲) و سروه نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۲) مکتوب است باین معنی که بعضی از اهل اسرائیل خدا را دیده کشته شدند و بعد از چندی بار دیگر زنده گشتند از افسانه های یهود است و ایشان میگویند که خود تورات برای آنها استغاثه نمود و از این جهت ارواح آنها را بدانشان برگردانید.

(۶) مأخوذات دیگر: واضح باد که بعضی الفاظ عبری و کلدانی و سریانی نیز در قرآن یافت می‌شود که مفسرین عرب معنی درست آنها را نتوانسته‌اند بخوبی بیان کنند زیرا از آن زبانها هیچ واقفیت نداشته‌اند. و از آنجمله این الفاظ ذیل است. تورات که لفظ عبری **תּוֹרָה**<sup>۱</sup> می‌باشد- و تابوت که در عبری **אֲרוֹן**<sup>۲</sup> و در کلدانی **אֲרוֹן**<sup>۳</sup> است. و **גַּן עֵדֶן** یعنی **גַּן-עֵדֶן**<sup>۴</sup> - و **جَهَنَّمَ** یعنی **גֵּי הַדְּלוֹת**<sup>۵</sup> و **حَبِر** یعنی **חֵבֶר**<sup>۶</sup> و **سَكِينَت** یعنی **שְׁכִינָה**<sup>۷</sup> و **طَاغُوت** یعنی **טַעֲוֹת**<sup>۸</sup> و یا در سریانی **ܟܘܠܗܘܟܐ**<sup>۹</sup> و **فُرْقَانُ** یعنی **פְּרֻקָּן**<sup>۱۰</sup> یا **فَهْرَقَان**<sup>۱۱</sup> و **مَاعُون** یعنی **מַעֲוֹן**<sup>۱۲</sup> و **مَلَكُوتُ** یعنی **מַלְכוּת**<sup>۱۳</sup> و غیره. اگر کسی بخواهد معنی صحیح این الفاظ قرآنی را بداند باید بلغتهای عبری و کلدانی و سریانی رجوع نماید. و هر که علم اشتقاق عربی را بخوبی می‌داند اقرار خواهند کرد که بسیاری از این الفاظ عربی الأصل نمی‌باشد.

و علاوه بر اینهمه مطالبی چند دیگر از یهود اخذ شده است. مثلاً در سوره اسری (یعنی سوره ۱۷ آیه ۴۶ و ۸۸) ذکر هفت آسمان و در سوره حجر (یعنی سوره ۱۵ آیه ۴۴) ذکر هفت دروازه جهنم یافت می‌شود و این دو امر از کتاب حگیگاه باب ۹ فصل ۲ و از کتاب سَوَهْر باب ۲

<sup>1</sup> Hebrew — Torah, Arabic — توراة.

<sup>2</sup> Hebrew — Ark, Arabic — تابوت.

<sup>3</sup> Chaldean translation of the Hebrew word for Ark (אֲרוֹן). Here Chaldean is used as an older term for Aramaic.

<sup>4</sup> Hebrew — Garden of Eden, Arabic — جَنَّةَ عَدْن.

<sup>5</sup> Hebrew — Gehenna, Arabic — جَهَنَّمَ.

<sup>6</sup> Hebrew — friend or companion [maybe rabbi].

<sup>7</sup> Hebrew — Shekinah, Arabic — سَكِينَة.

<sup>8</sup> Hebrew — box [maybe the same as footnote 9.]

<sup>9</sup> Syriac — ignorance, forgetting, or illusion, Arabic — جهل، نسیان، غرور. For a more complete discussion of the Syriac influence upon the vocabulary of the Qur'an see Mingana, Alphonse, *Syriac Influence on the Style of the Kur'an*, In: *John Rylands Library Bulletin*, Manchester, 1927, volume 11, pages 77-98. More recently, Luxenberg, Christoph, *Die Syro- Aramäische Lesart des Koran. Ein Beitrag zur Entschlüsselung der Koransprache*, Schiler Verlag, Berlin, Germany, 2004, pp. 312, ISBN: 3860932748

<sup>10</sup> Hebrew — deliverance or redemption, Arabic فرقان. Rabbi Geiger shows that فرقان is derived from the Rabbinical Hebrew word פְּרֻקָּן and means 'deliverance,' 'redemption,' and applies it in Sura Al-Baqarah 2: 185 to the month of Ramadan, as the month of deliverance from sin and not, as is usually done, to the Qur'an, as that which illuminates and distinguishes. — Edward Sell, *The Historical Development of the Qur'an*, footnote 1, p. 114.

O ye who believe! If ye keep your duty to Allah, He will give you discrimination (between right and wrong) [يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا] *furqanan, deliverance* and will rid you of your evil thoughts and deeds, and will forgive you. Allah is of Infinite Bounty — Sura *al-Anfal* 8:29 — Pickthall translation..

In the past We granted to Moses and Aaron the criterion (for judgment) [*alfurqana* or *deliverance*], and a Light and a Message for those who would do right,— Surah *al-Anbiya* 21:48 — Yusuf Ali translation.

Blessed is He Who sent down the Furqan [*alfurqana, deliverance*] upon His servant that he may be a warner to the nations; — Sura *Furqan* 1:1 — Shakir translation.

<sup>11</sup> Syriac — redemption or ransom, Arabic — فداء أو فدية.

<sup>12</sup> Hebrew — dwelling or habitation [maybe vessel, the title of 107 is al-Maun too].

<sup>13</sup> Hebrew — kingdom, Arabic — مَلَكُوت.



و همچنین یهود اکثر اوقات ذکر امی جهنم را **שַׁרְיָהּ יְהִי גֵהֶנֶם**<sup>۱</sup> می‌نمایند و اما اهل اسلام اسم ویرا از بت پرستان قدیم فلسطین گرفته اند که یکی از بت‌های ایشان که بر آتش مسلط بود **مُولُک** میخواندند.

در سورهٔ اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۴۴) ذکر اعراف که ما بین بهشت و جهنم باشد یافت میشود (چونکه مکتوب است **وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ**<sup>۲</sup>) و این را نیز از یهود گرفته اند زیرا مدرّاش در بیان کتاب جامعه باب ۷ آیه ۱۴ نوشته شده است که چون کسی پرسید که — **כַּמָּה רְיֹחַ בֵּינֵיהֶם**<sup>۳</sup> — **ترجمه:** میان آنها (یعنی بهشت و جهنم) چه فاصله است پس ربی یوحانان گفت — **כַּמָּה**<sup>۴</sup> — یعنی دیواری — ربی آخاه گفت — **כַּמָּה**<sup>۵</sup> — یعنی یک وجب **וְרַבְרָבִין אֲמַרְי נְהִיבֵין נְשׂוּת כְּרִי נְהִיבֵין כְּצִיצוֹת מְזוּז לְזוּז**<sup>۶</sup> — **ترجمه:** و مرشدین ما میگویند که هر دو نزدیک است بنوعیکه پرتوها از این بآن میرسند انتهی. و اصل این گمان در کتاب اوستای زردشتیان قدیم موجود است و اسم آنجا به آن زبان **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀** **𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀**<sup>۷</sup> عنی مسواتوگانس (مرگند ۱۹) و در زبان پهلوی **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀** - **𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀**<sup>۸</sup> مسوت گاس خوانده میشود و آن موقع بر حسب تعلیم زردشتیان نیز همان فاصله بود که ما بین بهشت و جهنم و یا میان نور و ظلمت می‌باشد.

<sup>1</sup> Prince of Gehenna.

<sup>2</sup> Between them shall be a veil, and on the heights (*Qur'an*, 7:46).

<sup>3</sup> How much space is between them? — See also the *Sources of Qur'an* p. 124.

<sup>4</sup> A wall. — See also the *Sources of Qur'an* p. 124.

<sup>5</sup> A span. — See also the *Sources of Qur'an* p. 124.

<sup>6</sup> And the Rabbans say that the two of them are equal so that they may be as fringes from this to that. — literal translation by J.P. — See also the *Sources of Qur'an* p. 124.

EVEN THE ONE AS WELL AS THE OTHER: i.e. Gehinnom and Paradise. What is the distance between them? A hand-breadth. R. Johanan said: [They are divided by] a wall. The Rabbis say: They are parallel [equal], so that one should be visible to the other. — *Midrash Rabbah*: Translated in English with notes, Glossary and Indices, Editors: H. Freedman and M. Simon, The Soncino Press, London, England, *Ecclesiastes* VII. 14, p. 197.

<sup>7</sup> *Miswanogatus*. It is given as *Misvāna gātva* in *The Zend-Avesta*, Part I, *The Vendidad*, translated by James Darmesteter, *Sacred Books of the East*, Vol. 4, Oxford University Press, Oxford, England, 1880, (Reprinted Motilal Banarsidass, Delhi, India, 1965), Note 1, p. 215. It is Note 66 in the Internet version of the book. Its transliteration is *miswAnahe gatwahe*.

<sup>8</sup> The Avestian script in *Vendidad* 19:36 is **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀**. — Karl F. Geldner, *Avesta: The Sacred Books of the Parsis*, Vol. III *Vendidad*, Parimal Publications, Delhi, India, 1982, p. 129.

The Avestian transliteration in [Siroza 2:30](#) is *misvānem gātūm*, and the script is **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀**.

It was the place "assigned to the souls of those whose deeds of virtue and vice balance each other." In Pahlavi it was called *Miswat-gas*. The Zoroastrians held that the space between heaven and hell is the same as between light and darkness. The idea of a special place reserved for those whose good deeds equal their evil ones has passed into other religions also. — *Sources of Qur'an* p. 124. See also *Inquiry into Sources* p. 87-88.

در سوره حجر (یعنی سوره ۱۵ آیه ۱۷ و ۳۴) ذکر شیطان رجیم است که *اسْتَرَقَ السَّمْعَ*. یعنی بدزدیده گوش فراداشت. و همین خیال در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷ آیه ۷) و در سوره ملوک (یعنی سوره ۶۷ آیه ۵) یافت میشود. و این تعلیم از یکی از افسانه های یهود مأخوذ است زیرا در کتاب حگیگاه باب ۱۶ فصل اول درباره جن ها نوشته است که آنها *שומעים מאחורי הפרגוד*<sup>۱</sup> – **ترجمه:** از عقب پرده میشنوند آنها. تا چیزهای آینده را بدانند.

در سوره ق (یعنی سوره ۵۰ آیه ۲۹) مکتوب است – *يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ امْتَلأتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ*<sup>۲</sup>. **ترجمه:** روزی که گوئیم مر دوزخ را آیا پر شدی و گوید آیا هست هیچ زیادتی و بر حسب این در کتاب مسمی به *اوتیوت دربی عقیباه* مرقوم است: *שָׂרָא נֶפֶלָא בִּי הַנּוֹם אִמֵר כָּל-יוֹם יוֹם הֵן לִי מֵאֶחָל כְּדֵי סְבוּק*<sup>۳</sup>. **ترجمه:** امیر جهنم در هر روز و روز میگوید بمن غذا بده تا سیر شوم.

در سوره هود (یعنی سوره ۱۱ آیه ۴۲) و همچنین در سوره مؤمنون (یعنی سوره ۲۳ آیه ۲۷) گفته شده است که در ایام طوفان حضرت نوح – *فَارَ التَّنُّرُ* – یعنی جوشید تنور – و اصل این خیال در کتاب روش هساناه باب ۱۶ آیه ۲ و در رساله مسمی به *سنهدرین* فصل ۱۰۸ مندرج است که *הזור המפיל*

<sup>1</sup> *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Seder Mo'ed: Ta'anith, Megillah, Hagigah*, Translated into English by J. Rabbinowitz, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1984, *Hagigah* folio 16a.

Our Rabbis taught: Six things are said concerning demons: ... They hear from behind the Veil like the ministering angels. — *Hagigah* folio 16a.

*Talmud Bavli, Tractate Chagigah*, Elucidated by D. Kamenetsky (Chapter 1), H. M. Levin (Chapter 2), I. Schneider and Z. Meisels (Chapter 3), under general editorship of Yisroel Schorr and C. Malinowitz, ArtScroll Series, Schottenstein edition, 1999, *Chagigah* folio 16a.

*אָלָא שׁוֹמְעִין מֵאַחֲרֵי הַפְּרָגוֹד כְּמַלְאַכֵי הַשָּׂרָת* — **Rather**, the Baraisa means that [demons] hear what is announced from behind the Partition like ministering angels.<sup>10</sup> — *Chagigah* 16a.

10. They hear announcements regarding the immediate future, but they are ignorant of what will happen beyond that (*Ramban* to *Leviticus* 17:7). [The announcements are from the Divine Presense, Who is screened behind the Partition, as it were (see *Rashi* to *Berachos* 18b).]

The Internet text is found at Talmud Mas. *Chagigah* 16a. See also *Sources of Qur'an* p. 124.

<sup>2</sup> One Day We will ask Hell, "Art thou filled to the full?" It will say, "Are there any more (to come)?" *Qur'an*, 50: 30. — Yusuf Ali.

<sup>3</sup> The prince of Gehenna said every day: 'Please give me food sufficient for necessity.' — The rabbinical book *Othioth De rabbi Akiba* 8.1 (*Othioth de rabbi 'Aqiba'* 8:1). See also the Sources of Qur'an p. 125.

וְהַרְחִיקוּ מִיָּדוֹנָה<sup>1</sup> **ترجمه:** طایفه طوفان بآب جوش داوری کرده شدند.

(۷) علاوه بر این همه واضح باد که بسیاری از رسوم دینی اهل اسلام از یهود گرفته شده است و اگر چه فرصت نداریم که جمیع این امور را مفصلاً بیان کنیم اما لازم است که دو سه رسم از رسوم آنها را در اثبات این قول خود پیش آوریم. در فوق این را دیدیم که روزه داشتن اهل اسلام در تمام ماه رمضان بر حسب عادت یهود نیست بلکه مطابقت کلی با رسم صابیین دارد. اما نسبت به آن روزه یک چیزی است که از یهود مأخوذ شده و آن این است که در سوره بقره (یعنی سوره ۳ آیه ۱۸۳) جائیکه حکم درباره اکل و شرب نمودن در شبهای ماه رمضان داده می شود چنین مکتوب است . **وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبْيُنَّ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنْ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ.**<sup>2</sup> **ترجمه:** بخورید و بیاشامید تا آشکار شود برای شما نخ سفید از نخ سیاه از فجر پس تمام کنید روزه را. و در مِشناه بَرَاخוֹת باب اول فصل دوّم مکتوب است که شروع روز هماندم است که در آن کسی میتواند ما بین نخ نیل رنگ و نخ سفید تمییز دهد ( **מִנְשִׁיכֵיךָ בֵּין הַכֵּלֶת לְלֶבֶן**<sup>3</sup> ) : آیا این مطابقت کامل از اتفاق می باشد و بس ...

<sup>1</sup> *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Rosh Hashanah, Beza, Shekalim*, Translated into English by Maurice Simon, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1983, *Rosh Hashanah* folio 12a.

with hot liquid they were punished. — *Hebrew-English Edition of the Babylonian Talmud: Rosh Hashanah* folio 16b.

*Talmud Bavli, Tractate Rosh Hashanah*, Elucidated by A. Naiman (Chapter 1), I. Schneider (Chapter 2), M. Einhorn (Chapter 3), E. Herzka and M. Einhorn (Chapter 4), under general editorship of Yisroel Schorr and C. Malinowitz, ArtScroll Series, Schottenstein edition, *Rosh Hashanah* folio 12a.

וְהַרְחִיקוּ מִיָּדוֹנָה – And, therefore with boiling [water] they were punished. *Talmud Bavli, Tractate Rosh Hashanah*, folio 12a.

For more details, see also, *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Sanhedrin*, Translated into English: Chapters I-VI by Jacob Shachter and Chapters VII-XI by H. Freeman, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1987, *Sanhedrin* folio 108a.

*All the fountains of the great deep*. R. Johanan said: Three of those [hot fountains] were left, <sup>7</sup> the gulf of Gaddor, the hot-springs of Tiberias, and the great well of Biram. <sup>8</sup>

(7) It is stated further such fountains remain after the flood. (8) גדר (Gadara) was famous for its thermal waters, and it is identified with Gum Kreis — Neubauer, *Géographie*, p. 35. Biram, identified with Baaras near the thermal spring of Callirhoe, east of the Dead Sea. V. Neubauer, *op. cit.* 36.

See also the *Sources of Qur'an* p. 125.

<sup>2</sup> Allah hath ordained for you, and eat and drink, until the white thread of dawn appear to you distinct from its black thread. *Qur'an*, 2: 187. — Yusuf Ali.

<sup>3</sup> From the time that one can distinguish between blue and white. — *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Berakoth*, Translated into English by Maurice Simon, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1960, *Berakoth Mishnah* folio 9b. On the Internet see [Babylonian Talmud: Tractate Berakoth, Mishnah, Folio 9b](#). See also *Sources of Qur'an*, p. 128.



اهل اسلام در هر مملکتی که ساکن آن هستند عادی شده اند که در آن پنج وقت معین هر جائی که باشند خواه در خانه خواه در کوچه نماز بخوانند و بسیاری از ایشان این را خصوصاً در جائیکه مردم عبور میکنند بعمل می آورند. و این عادت ناشایسته الآن مختص بایشانست و هیچ ملت دیگر آنرا نمی پسندند. اما در ایام حضرت محمد آن اشخاص از اهل یهود که ساکن مملکت عرب بودند همین رسم را معمول می داشتند زیرا که بسیاری از ایشان اولاد روحانی و جسمانی آن فرقه مسمی به فریسیان بودند که ذکر ایشان اکثر اوقات در اناجیل اربعه یافت می شود و ظاهر است که آن فرقه در ایام قدیم آن عادت را برای خود ایجاد کرده بودند چونکه در انجیل مکتوب است که آن ریاکاران.

φιλοῦσιν ἐν ταῖς συναγωγαῖς καὶ ἐν ταῖς γωνίαις τῶν πλατειῶν  
ἑστῶτες προσεύχεσθαι, ὅπως φανῶσιν τοῖς ἀνθρώποις: <sup>1</sup>

(انجیل متی باب ۶ آیه ۵). **ترجمه:** خوش دارند که در کنایس و گوشه های کوچه ها

ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. و میتوان گفت که اصحاب حضرت محمد چون از وی شنیده بودند که یهود اهل کتاب و نسل ابراهیم خلیل می باشند خیال کردند که البته این رسمشان هم از آن حضرت ابراهیم بوده است.

---

<sup>1</sup> ... they love to pray standing in the synagogues and on the street corners to be seen by men ... Matthew 6:5 (NIV)

و از آن جهت بدیشان اقتدا کردن گرفتند.

و عجب این است که اگر چه قرآن بارها کتب مقدسه یهود را تصدیق می کند اما فقط در یک موضع آیه ای از آیات آنها را صریحاً اقتباس کرده است و آن آیه در سوره انبیا (یعنی سوره ۲۱ آیه ۱۰۵ یافت میشود). وهی هذه - وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.<sup>۱</sup> **ترجمه:** و هر آینه نوشتیم در زبور پس از ذکر که زمین بمیراث می برند آنرا بندگان شایسته کار من. و اشاره بزبور سی و هفتم آیه یازدهم است که در آنجا چنین مرقوم گشته. — יְבִינִים יִירְשׁוּ-אֶרֶץ<sup>۲</sup> - **ترجمه:** و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد.

و در اینجا مناسب است که دو امر دیگر نیز بیان کنیم که اهل اسلام آنها را از یهود اخذ کرده اند. البته هر مسلمان بر آنست که قرآن بر لوح محفوظ قبل از آفرینش عالم مرقوم گشت و ذکر آن لوح محفوظ چنانکه در فوق گفته شد در سوره بروج (یعنی سوره ۸۵ آیه ۲۱ و ۲۲) به این الفاظ یافت میشود. بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ.<sup>۳</sup> **ترجمه:** بلکه او قرآنست بزرگوار در لوح نگاهداشته. و قبل از اینکه چیزی نسبت به آن لوح محفوظ بگوئیم باید پرسیم که آیا کتاب زبور نیز قبل از قرآن

<sup>1</sup> Before this We wrote in the Psalms, after the Message (given to Moses): My servants the righteous, shall inherit the earth." *Qur'an*, 21: 105. — Yusuf Ali.

<sup>2</sup> But the meek shall inherit the earth Psalms 37:11

<sup>3</sup> Nay, but it is a glorious *Qur'an*.

On a guarded tablet. *Qur'an*, 85: 21-22. — Pickthall.

موجود بود یا نه بود زیرا در آن آیه‌ای که از سوره انبیا پیش آوردیم نوشته شده است که آنچه نسبت به میراث بندگان شایسته کار خدا در آن آیه مندرج است من قبل در زبور به امر الهی مرقوم گشته بود. و علاوه بر این همه چون مثلاً در مثنوی مولانای روم بیتی که از کتابی دیگر گویا از شاه نامه یا از قرآن اقتباس شده است دریافت کنیم می‌فهمیم که بی شک و شبهه شاهنامه یا قرآن قبل از تصنیف شدن مثنوی صورت پذیرفته شده بود و به همین طور وقتیکه در قرآن آیه‌ای از آیات زبور حضرت داود ع را می‌یابیم فی الفور هویدا می‌گردد که قرآن قبل از ایام مصنف آن زبور وجود نیافته بود. و اما اگر استفسار کنیم که اهل اسلام درباره آن لوح محفوظ چه چیز را از احادیث خود آموخته اند جواب این سوال را در قصص الأنبیا صفحه ۳ و ۴ می‌یابیم و آن این است. آنگاه در زیر عرش دانه مروارید بیافرید و از آن مروارید لوح محفوظ را بیافرید بلندی وی هفت صد ساله راه و پهنای وی سه صد ساله راه گرداگرد وی همه به یاقوت سرخ آراسته شد بقدرت خدایتعالی آنگاه قلم را فرمان آمد: که اکتب علی فی خلقی و ما هو کائن الی یوم القیمه فرمود که بنویس علم من در خلق من تا روز قیامت اول نوشت بر لوح محفوظ

بسم الله الرحمن الرحيم أنا الله لا إله إلا أنا من يستسلم لقضائي ويصبر

علی بلائی ویشکر علی نعمائی کتبه وبعثه مع الصدیقین. ومن لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی فلیطلب رباً سواي ، ویخرج من تحت سمائی<sup>۱</sup> پس قلم بنوشت علم خدا در خلق خدایتعالی هر چه خواسته بود تا روز قیامت مقدار برگ درختی بجنبد یا فرود آید یا برآید و مثل این همه نوشته بقدرت خدای تعالی. و اصل این حکایت در کتابهای یهود یافت می شود اما اهل اسلام هر آنچه ایشان می گویند بی نهایت در آن مبالغه کرده اند. واضح باد که در توارت حضرت موسی مکتوب است که چون خدا می خواست آن ده حکم را که در کتاب خروج باب ۲۰ مندرج است به اهل اسرائیل بدهد آنها را بدین منوال که در ذیل بیان می شود بحضرت موسی عطا فرمود چونکه خود حضرت موسی کلیم الله در کتاب تثنیه (باب ۱۰ آیه اول الی ۵) چنین نوشته است و در آنوقت خدا بمن گفت در لوح سنگ موافق اولین برای خود بتراش و نزد من بکوه برآی و تابوتی از چوب برای خود بساز و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولین که شکستی بود خواهم نوشت و آنها را در تابوت بگذار پس تابوتی از چوب سینط ساختم و دو لوح سنگ موافق اولین تراشیدم و آن دو لوح را در دست داشته بکوه برآمدم و بر آن دو لوح موافق کتابت اولین آن ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش در روز

<sup>1</sup> He that accepts my decree, is patient at my punishment, and thankful at my mercies, I will write and place him along with the righteous; he that doth not accept my decree, let him go forth from beneath my heaven," etc. *Qissas al Anbia — Sources of Islam* p. 42. See also *Sources of Qur'an* p. 115-116.

اجتماع بشما گفته بود نوشت و خداوند آنها را بمن داد پس برگشته از کوه فرود آمدم و لوحها را در تابوتیکه ساخته بودم گذاشتم و در آنجا هست چنانکه خداون مرا امر فرموده بود. و از کتاب اول پادشاهان (باب ۸ آیه ۹) و نیز از رسالهٔ بعبریان (باب ۹ آیه ۳ و ۴) بیان شده است که آن دو لوح (لוחות<sup>۱</sup>) در تابوت عهدی که حضرت موسی آنرا برحسب امر الهی ساخته بود محفوظ گشت. و اما یهود بعد از چندی گمان بردند که تمام کتب عهد عتیق و نیز تمام تلمود بر آن الواح مندرج بوده است. و چون حضرت محمد این را دربارهٔ شریعت یهود شنید او نیز دربارهٔ شریعت خود که قرآن می‌باشد حکماً گفت که آن نیز بر یک لوح محفوظ (فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ)<sup>۲</sup> مرقوم گشته بود و اهل اسلام این را نفهمیده که عبارت از کدام لوح محفوظ می‌باشد تمام این قصه را که در فوق است ایجاد نمودند. و آنچه یهود میگویند همین است.

אָמַר ר' שַׁמְעוֹן בֶּן לֵקִישׁ מֵאֵי דְכַתִּיב וְאֶתְנָה לְךָ אֶת לַחַת הָאֶבֶן וְהַתּוֹרָה וְהַמִּצְוֹת אֲשֶׁר כָּתַבְתִּי לְהוֹרֹתָם לִוְחוֹת אֱלֹהֵי עִשְׂרֵת הַיְּדֵי בְּרוֹת הַתּוֹרָה זֶה מִקְרָא וְהַמִּצְוֹת זֶה מִשְׁנָה אֲשֶׁר כָּתַבְתִּי אֱלֹהֵי נְבִיאִים וְכַתּוּבִים לְהוֹרֹתָם זֶה גְּמָרָא מִלְּמִד שְׁכּוּלָם נִתְּנוּ לְמֹשֶׁה מִסִּינַי: ² –

(بِراخوت صفحه ۵ ضلع اول). ترجمه: ربی شمعون

<sup>1</sup> Hebrew — Tablet.

<sup>2</sup> On a guarded tablet. *Qur'an*, 85: 22. — Yusuf Ali.

<sup>3</sup> *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Berakoth*, Translated into English by Maurice Simon, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1960, *Berakoth* folio 5a.

R. Levi b. Hama says further in the name of R. Simeon b. Lakish: What is the meaning of the verse: *And I will give thee the tables of stone, and the law and the commandment, which I have written that thou mayest teach them?* 'Tables of stone': these are the ten commandments; 'the law': this is the Pentateuch; 'the commandment': this is the Mishnah; 'which I have written': these are the Prophets and the Hagiographa; 'that thou mayest teach them': this is the Gemara. It teaches [us] that all these things were given to Moses on Sinai. — *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Berakoth*, Translated into English by Maurice Simon, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1960, *Berakoth* folio 5a.

See also *Sources of Qur'an* p. 118 and the Internet text at [Babylonian Talmud: Tractate Berakoth Folio 5a](#).

ابن لقیس میگوید: چیست آنچه مکتوب است که خداوند بموسی گفت: نزد من بکوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته ام تا ایشانرا تعلیم نمائی بتو دهم (کتاب خروج باب ۲۴ آیه ۱۲). آن الواح آن ده حکم است و تورات آن شریعت خوانده شده می باشد و آن احکام عبارت از مشناه است و آنچه نوشته ام بمعنی انبیا و نوشتجات مقدس می آید و تا ایشانرا تعلیم نمائی بسوی گمارا اشاره می کند. و این ما را می آموزاند که جمیع آنها از کوه سینا بموسی داده شد انتهی. و هر یهودی عاقل آن شرح باطل این آیه را رد می نماید زیرا می داند که مشناه قریب بسنه دویست و بیست تاریخ مسیحی و گمارای اورشلمی در سنه ۴۳۰ و گمارای بابلی ۵۳۰ همان تاریخ تألیف شده. اما اهل اسلام این را ندانسته آنچه را که یهود نادان درباره کتابهای خود می گفتند پذیرفته و بقرآن خویش نسبت داده اند. پس این قصه نیز از همان سرچشمه مکدر جاری شده است. و شاید هیچ لزوم ندارد که ملاحظه کنندگان کریم را درباره اینچنین امور بیشتر مزاحم بشویم جز اینکه بگوئیم که اهل یهود نیز درباره آن دو لوح گمان می بردند که بغایت قدیم بودند زیرا در پرقی آبوت باب ۵ جمله ۶ گفته شده است که آن الواح با نه چیز دیگر در زمان آفرینش عالم در وقت

غروب قبل از روز سبت آفریده شد.

و اصل آنچه در احادیث نسبت بکوه قاف موهوم مندرج است در کتابهای یهود یافت می‌شود و اگر آنچه را که در عرائس المجالس و در قصص الأنبیا نوشته شده است با آنچه یهود می‌گویند مقابله کنیم این امر مدلل می‌گردد و در عرائس المجالس چنین مندرج است: خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جَبَلًا عَظِيمًا مِنْ زَبْرَجْدَةِ خَضْرَاءَ خُضِرَةَ السَّمَاءِ مِنْهُ، يُقَالُ لَهُ جَبَلُ قَافٍ، فَأَحَاطَ بِهَا كُلُّهَا وَهُوَ الَّذِي أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ : ق وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدِ (سوره ق یعنی سوره ۵۰ آیه ۱) -<sup>۱</sup>

**ترجمه:** خدای تعالی کوهی عظیم از زبرجدی سبز آفرید که سبزی آسمان از آنست آنرا کوه قاف می‌گویند پس به آن تمام آنرا (یعنی تمام زمین را) احاطه نمود و این آن است که خدا به آن قسم خورده گفت ق وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدِ (عرائس المجالس صفحه ۷ و ۸) - و در قصص الأنبیا (صفحه ۵) گفته شده است که روزی عبدالله ابن سلام از حضرت محمد پرسید فراز زمین از چیست؟ گفت: از کوه قاف. گفت: کوه قاف از چیست؟ گفت از زمرد سبز و سبزی آسمان از آن است. گفت: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. گفت: بالائی کوه فاق چه مقدار است؟ گفت: پانصد ساله راه است. گفت: گرداگرد وی چند است؟ گفت دو هزار ساله راه است انتها. و اصل تمام این افسانه

---

<sup>1</sup> The Lord Almighty formed a great mountain from green chrysolite, — the greenness of the sky is from it, — called Mount Câf, and surrounded the entire earth therewith, and it is that by which the Almighty swore, and called it Câf. see *Qur'an*, 50: 1— *Arâish al Majâlis* — *Sources of Islam*, p. 44. See also *Sources of Qur'an*, p. 119-120.

این است که در یکی از کتابهای یهود مسمی به حگیگه (فصل ۱۱ آیه ۱) در بیان آن لفظ قدیم – **תוהו**<sup>۱</sup> (تُوهُو یعنی تهی) که در کتاب پیدایش (باب اول آیه ۲) یافت می‌شود چنین مکتوب است **תהו קו ירוק שמקיף את כל העולם כולו שממנו יצא השׁוֹך**<sup>۲</sup> – **ترجمه** – **تُوهُو قاو** (یعنی خط) سبزی است که تمام جهانرا احاطه میکند که تاریکی از آن صادر می‌شود. و اصحاب حضرت محمد این قول یهود را شنیده آن لفظ **קו**<sup>۳</sup> (یعنی قاو) را نفهمیدند و این را ندانسته که معنی آن لفظ خط یا شاقول است گمان بردند که البته آنچه تمام جهانرا احاطه می‌کند و آسمانرا تاریک می‌گرداند سلسله کوههای عظیم بلند می‌باشد که اسم آن قاو یا قاف است.

القصه از آنچه در فوق گفته شد پدید می‌آید که کتابهای یهود و خصوصاً آن سفر پر افسانه هائی که به تلمود مسمی است یکی از سرچشمه های عمده دین اسلام بوده است. و اکنون مناسب می‌باشد که در پی ینابیع دیگر نیز گردیده استفسار نمائیم که آیا دین مسیحی و خصوصاً آن کتابهای جعلی و آن افسانه های باطلی که در ایام حضرت محمد در میان بعضی از فرقه‌های بدعتی ضال ایشان متداول بود بر دین اسلام اثری کرده است یا نه .

<sup>1</sup> Tohu.

<sup>2</sup> *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Seder Mo'ed: Ta'anith, Megillah, Hagigah*, Translated into English by J. Rabbinowitz, Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1984, *Hagigah* folio 12a.

*Tohu* is a green line that encompasses the whole world, out of which darkness proceeds. — *Hagigah* folio 12a.

*Talmud Bavli, Tractate Chagigah*, Elucidated by D. Kamenetsky (Chapter 1), H. M. Levin (Chapter 2), I. Schneider and Z. Meisels (Chapter 3), under general editorship of Yisroel Schorr and C. Malinowitz, ArtScroll Series, Schottenstein edition, 1999, *Chagigah* folio 12a.

— **תהו קו ירוק שמקיף את כל העולם כולו** — A Baraisa taught: — **תהו קו ירוק שמקיף את כל העולם כולו** — and it is said **from [this line] that darkness emerges**, — *Chagigah* folio 12a.

See *Sources of Qur'an*, p. 120-121. See also *Chagigah* 12a — “It is taught: Tohu is a green line that encompasses the whole world, out of which darkness proceeds, for it is said: He made darkness His hiding-place round about Him.” (Psalms XVIII, 12.) *Mashiach and The Number Ten*, p. 21. “Tohu is a green band which encompasses the whole world, and dispenses darkness, — Ginzberg, Louis, Chapter I: *The Creation of the World*, In: *The legends of the Jews*, translated from the German manuscript by Henrietta Szold, Philadelphia, The Jewish Publication Society of America, 1909.

<sup>3</sup> Line



## فصل چهارم

در تحقیق و آزمایش ادعای آن اشخاصیکه می‌گویند که بسیاری از آنچه در قرآن مندرج است از قصه‌ها و گمانهای باطل بعضی فرقه‌های بدعتی نصاری مأخوذ گشته.

---

و در ایام حضرت محمد بسیاری از مسیحیان ساکن جزیرت العرب نه فقط نادان بلکه مرتکب بدعت‌های متنوعه گردیده بودند و اکثر آن بدعتیان بجهت تعالیم فاسده خود از حدود سلطنت قیصر روم رانده شده نزد اهل عرب پناه برده بودند. و آن بدعتیان از انجیل و از صحایف حواریین چندان اطلاعی نداشتند و از آن سبب بعضی کتابهای جعلی پر افسانه باطل میان خودشان انتشار داده آنها را می‌خواندند و آن حکایتها را که در آنها مندرج بود بر زبانهای خویش می‌راندند. و قول معترضین این است که حضرت محمد چون از انجیل مجید واقفیت کامل نداشت و با ابنای جنس مذکور مراوده و معاشرت می‌داشت گمان برد که هر چه از زبان ایشان شنید در انجیل و یا در رساله‌های حواریین مندرج است و چون

می‌خواست مذهبی ایجاد نماید که جمیع سکنهٔ جزیرت العرب آن را بتوانند بپذیرند و در آن متحد گردند از این جهت بسیاری از افسانه‌ها و تعالیم و تصورات متفرقهٔ آن نصارای نادان را قبول کرده در قرآن خود داخل گردانید. اما هیچکس نباید این قول معترضین را بدون تفحص باور کند. لهذا مقصود ما این است که اکنون در این فصل این امر را بدقت تمام بیازمائیم تا یقین بدانیم که آیا فی الحقیقه آن افسانه‌ها و امثال آنها یکی از سرچشمه‌های قرآن می‌باشد یا نمی‌باشد.

(۱) قصهٔ اصحاب کهف که مسیحیان ایشان را هفت خوابنده می‌نامند. مخفی نماناد که آن حکایت اصحاب الکهف که در سورهٔ کهف (یعنی سوره ۱۸ آیه ۸ الی ۲۶) مندرج است یکی از افسانه‌های یونانیان می‌باشد که اصل آنرا در کتاب لاتینی مسمی به جلال الشهدا تصنیف گِرِگُورِیسِ طُورِسی (باب اول فصل ۹۵) میابیم و اختصار آن حکایت این است که در وقتیکه دَکِیسِ امپراطور (یعنی قیصر روم) بشدت تمام و بوحشیت مالاکلام مسیحیان را تعاقب و اذیت می‌نمود و جدّ و جهد تمام صرف می‌کرد تا اسم دین مسیحی را هم از صفحات حافظهٔ مردم کلیتاً محو کند هفت نفر جوان از اهل شهر اَفَسُس (که ویرانه‌های آن تا بحال در نزدیکی قریه ایاسلُوک واقع در ولایت اناطول دیده میشود) از ظلم و تعدی وی

فرار کرده خویشتن را در مغاره‌ای که از آن شهر دور نبود پنهان کرده خوابیدند و در حالت خواب تا نزدیک به دویست سال ماندند زیرا در زمان دکئوس (ما بین سنه ۲۴۹ و ۲۵۱ سبھی) در آن مغاره درآمده از آنجا بیرون نشدند تا سنه ۴۴۷ که در آنوقت تیودوسیوس ثانی بر تخت سلطانی جلوس نموده بود. و چون بیدار شده دیدند که دین مسیحی در آن مدت چه قدر انتشار یافته است متعجب گشتند زیرا وقتیکه خوابیده بودند نشان صلیب ننگ و عار شمرده میشد و اما چون بیدار شدند آنرا دیدند که بر تاج امپراطور و بر علمهای سلطنت می‌درخشد و تقریباً تمام رعایای سلطنت روم دین مسیحی را قبول کرده اند و آن دین در همه ربع مسکون بر هر مذهب دیگر غلبه یافته است و می‌یابد. البته این قصه محض افسانه ای است و بس اما بعضی عاقلان گفته اند که شاید بی معنی و بی فایده نیست و ممکن است که آنکس که آنرا اولاً ایجاد نموده نخواست مردم را بفریبد بلکه آنرا از روی مثل آورد به این اراده که بیان کند که دین مسیحی بفیض روح القدس و بسبب ریخته شدن خون شهدای دلیر پر محبت بچه زودی حیرت انگیز انتشار یافته است. ولکن هیچ شخص مسیحی هرگز گمان نمی‌برد که این قصه صحیح است بلکه همه ایشان آنرا یکی از آن افسانه هائی می‌شمارند که دایه ها برای خوش

ساختن اطفال حکایت می‌نمایند مثل قصهٔ موش و گربه و حسین گُرد و غیره. اما حضرت محمد آن قصه را داخل قرآن خود ساخته باصحاب خویش آموزانید. و چونکه این حکایت البته هیچ اصلی نداشته و ندارد ظاهر است که خدای قدّوس علیم آنرا هرگز بر لوح محفوظ ننوشت و بر حضرت محمد فرو نفرستاد بلکه (چنانکه هویداست) آن حضرت آنرا از روایتهای مسیحیان نادان مأخوذ کرد.

قصهٔ حضرت مریم: در سورهٔ مریم: در سورهٔ مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۸ و ۲۹) مکتوب است که حضرت مریم چون بعد از تولد ابن مقدّسش بنزد قوم خود آمد ایشان بوی گفتند: **يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا . يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا** **ترجمه:** ای مریم هر آینه بتحقیق که آورده ای چیزی عجیب را ای خواهر هارون نبود پدرت مرد بدی و نبود مادرت بدکار. پس از این آیه ثابت می‌شود که نزد حضرت محمد حضرت مریم خواهر حضرت هارون برادر حضرت موسی بود. و این امر از آنچه در سورهٔ تحریم (یعنی سوره ۶۶ آیه ۱۲) مرقوم گشته بیشتر هویدا می‌گردد و آن این است: **وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ**<sup>۱</sup> - **ترجمه:** و مریم دختر عمران الخ- و در سورهٔ آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۳۱) همین مطلب بار دیگر بیان شده است. و نیز در سورهٔ

<sup>1</sup> "O Mary! truly an amazing thing hast thou brought!

"O sister of Aaron! Thy father was not a man of evil, nor thy mother a woman unchaste!" *Qur'an*, 19:27 – 28.

<sup>2</sup> And Mary the daughter of 'Imran. *Qur'an*, 66:12. — Yusuf Ali.

فرقان (یعنی سوره ۲۵ آیه ۳۷) مکتوب است وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا<sup>۱</sup>. **ترجمه:** و بتحقیق دادیم ما موسی را تورات و گردانیدیم با او برادرش هارون را وزیری. پس ثابت می‌شود که عمران و موسی و هارون و مریم همان اشخاصند که در تورات بهمین اسامی مذکورند جز اینکه در عبری بعوض عمران (إِبْرَاهِيمَ)<sup>۲</sup> عَمْرَام نوشته شده است. و در تورات (کتاب اعداد باب ۳۶ آیه ۵۹) مرقوم است و نام زن عَمْرَام یُوکَبَد بود دختر لاوی که برای لاوی در مصر زائیده شد و او برای عَمْرَام هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زائید. و نیز در کتاب خروج (باب ۱۵ آیه ۲۰) نوشته شده است که مریم نییه خواهر هارون بود برحسب آنچه در فوق در سوره مریم خواندیم جائیکه مکتوبست. يَا مَرْيَمُ ... يَا أُخْتَ هَارُونَ. پس شکی نیست که حضرت محمد می‌گوید که مریم خواهر هارون که دختر عمران نیز بود همان حضرت مریم می‌باشد که تخمیناً بعد از هزار و پانصد و هفتاد سال دیگر مادر حضرت عیسی گردیده و این مانند حکایتی است که در شاه نامه درباره فریدون و خواهرهای جمشید می‌گوید که بعد از آنکه فریدون ضحاک را شکست داد و در خانه او بسلطنت نشست آن دو خواهر جمشید که از اول سلطنت ضحاک در خانه وی بودند و تا آنزمان قریب بهزار سال گذشته بود فریدون

<sup>۱</sup> (Before this,) We sent Moses The Book, and appointed his brother Aaron with him as minister (*Qur'an*, 25: 35).

<sup>۲</sup> Amram

آنها را دید و پسندید الی آخر آن حکایت. البته بعضی از مفسرین کوشش کرده اند تا این حجّت را نسبت به قرآن رد نمایند اما نتوانسته اند. و شاید سبب آن اشتباه این بوده است که در یکی از افسانه های یهود نسبت به مریم خواهر هارون چنین مندرج است. — **לֹא נִשְׁלַט בָּהּ מַלְאָךְ הַמָּוֶת אֶלָּא בְּנִשְׁקָהּ מִמָּה וְלֹא נִשְׁלַט בָּהּ רִמָּה וְתַלְעָה:**<sup>1</sup>

**ترجمه:** ملک ملوک بروی تسلط نیافت بلکه او ببوسه ای (الهی) وفات یافت و کرم و خراطین بروی مسلط نگشت انتهای. اما بهر حال این اشتباه عظیم است و نیز خود یهود هرگز نگفته اند که وی تا ایام مسیح زنده ماند. و نسبت بحضرت مریم مادر حضرت عیسی بسیار چیزها در قرآن مندرج است که برخلاف اناجیل اربعه صحیحه میباشد و از افسانه های بدعتیان مأخوذ است چنانکه در ذیل هویدا خواهد شد.

آنچه نسبت بوقایع حضرت مریم در قرآن مندرج است اینهاست: **إِذْ قَالَتْ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعْتُهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا**

<sup>1</sup> Geiger, Abraham, *Judaism and Islam*, translated by F.M. Young, Madras, India, 1896, p. 136.

The angel of death had no power over Miriam, but she died from the divine afflation, and therefore worms could not touch her. — Geiger, *Judaism and Islam*, footnote 14, p. 136.

R. Eleazar said: Miriam also died by a kiss, as we learn from the use of the word 'there' [in connection both with her death] and with that of Moses. ... Our Rabbis taught: There were seven over whom the worms had no dominion, namely, Abraham, Isaac and Jacob, Moses, Aaron and Miriam, and Benjamin son of Jacob. *Hebrew-English Edition of the Babylon Talmud: Seder Nezikin: Baba Bathra*, Translated into English by M. Simon (Chapters I-IV) and I.W. Slotki (Chapters V-X), Editor: Rabbi I. Epstein, Soncino Press, London, England, 1989, *Baba Bathra* Folio 17a.

The Internet text may be read at [Folio 17a, Bablyonian Talmud, Tractate Baba Bathra](#). See also *Sources of Qur'an* p. 151.

وَكَلَّمَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ<sup>۱</sup> سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه

۳۱ و ۳۲) . **ترجمه:** چون گفت زن عمران پروردگارا بدرستی که من نذر کردم مر ترا آنچه در شکم من است آزاد پس قبول کن از من بدرستی که تو شنونده دانا پس چون بنهاد آنا گفت پروردگارا من نهادم آنا زن و خدا می داند به آنچه بنهادم و نیست مذکر مانند موث و بدرستی که من نامیدم آنا مریم و من پناه می دهم آنا بتو و فرزندانش را از شیطان رانده شده پس بپذیر آنا پروردگارا بپذیرفتن خوب و رویانید آنا رویانیدن خوب و کفیل شد او را زکریا هر وقت درآمد براو زکریا در محراب یافت نزد او روزی را گفت ای مریم از کجاست این مر ترا گفت آن از نزد خداست بدرستی که خدا روزی می دهد آنا که می خواهد بغیر حساب. و علاوه بر این همه بیعناوی و مفسرین دیگر نوشته اند که زن عمران دیرینه سال و عاقر بود و روزی چون پرنده ای دید که بچه های خود را قوت می دهد بی نهایت آرزومند اولاد گشته از خدا مسئلت نمود که طفلی بوی عطا فرماید و گفت: الهی اگر بچه بمن بدهی خواه پسر باشد خواه دختر او را بحضور تو در هیکل بیت المقدس از روی نذر تقدیم خواهم نمود. و خدا دعای وی را

---

<sup>1</sup> Behold! a woman of 'Imran said: "O my Lord! I do dedicate unto Thee what is in my womb for Thy special service: So accept this of me: For Thou hearest and knowest all things."

When she was delivered, she said: "O my Lord! Behold! I am delivered of a female child!"- and Allah knew best what she brought forth- "And no wise is the male Like the female. I have named her Mary, and I commend her and her offspring to Thy protection from the Evil One, the Rejected."

Right graciously did her Lord accept her: He made her grow in purity and beauty: To the care of Zakariya was she assigned. Every time that he entered (Her) chamber to see her, He found her supplied with sustenance. He said: "O Mary! Whence (comes) this to you?" She said: "From Allah: for Allah Provides sustenance to whom He pleases without measure." *Qur'an* , 3: 35- 37. — Yusuf Ali.

اجابت فرمود و او حامله شده دختری زائید که حضرت مریم بود. و جلال الدین نیز بر آن است که بعد از چند سال چون مادر مریم که اسمش حنا بود وی را به هیکل رسانیده بکاهنان سپرد ایشان او را قبول کرده زکریا را گماشتند تا ویرا نگاه دارد و او ویرا در اطاقی جا داده نگذاشت که هیچکس دیگر بنزد وی داخل شود ولکن فرشته ای ویرا پرورش نمود. و در همان سوره مرقوم است: **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفْلَاهُمْ أُنْهَمُ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>1</sup> سوره آل**

عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۳۷ الی ۴۲). **ترجمه:** و چون گفت فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدا برگزی ترا و پاکیزه کرد ترا و برگزید ترا بر زنان جهانیان ای مریم نیکی کن مر پروردگارت را و سجده کن مر او رکوع کن مرا با رکوع کنندگان این

<sup>1</sup> Behold! the angels said: "O Mary! Allah hath chosen thee and purified thee- chosen thee above the women of all nations.

"O Mary! worship Thy Lord devoutly: Prostrate thyself, and bow down (in prayer) with those who bow down."

This is part of the tidings of the things unseen, which We reveal unto thee (O Messenger!) by inspiration: Thou wast not with them when they cast lots with arrows, as to which of them should be charged with the care of Mary: Nor wast thou with them when they disputed (the point).

Behold! the angels said: "O Mary! Allah giveth thee glad tidings of a Word from Him: his name will be Christ Jesus, the son of Mary, held in honour in this world and the Hereafter and of (the company of) those nearest to Allah;

"He shall speak to the people in childhood and in maturity. And he shall be (of the company) of the righteous."

She said: "O my Lord! How shall I have a son when no man hath touched me?" He said: "Even so: Allah createth what He willeth: When He hath decreed a plan, He but saith to it, 'Be,' and it is! *Qur'an*, 3: 42- 47. — Yusuf Ali.



از خبرهای پنهانست که وحی می‌کنم بسوی تو نبودی تو نزد آنها چون انداختند قلمهاشان را که کدام کفیل شوند مریم را و نبودی نزد ایشان چون نزاع می‌کردند چون گفتند فرشتگان ای مریم بدرستی که خدا مژده می‌دهد ترا بسخنی از او نامش مسیح عیسی پسر مریم است صاحب جا هست در دنیا و آخرت و از نزدیکان است و سخن می‌گوید مردم را در گهواره و کهولت و از شایستگیانست گفت پروردگارا از کجا میشود برایم فرزندی و مسّ نکرده مرا انسانی گفت همچنان می‌کند خدا می‌آفریند آنچه را می‌خواهد چون حکم می‌کند کار را پس جز این نیست می‌گوید مر او را باش پس می‌باشد. و نسبت به آنچه درباره‌ی انداختن قلمها مکتوب است واضح باد که بیضاوی و جلال الدین نوشته اند که زکریا و بیست و شش کاهن دیگر چون هر یکی می‌خواست نگاهبان حضرت مریم گردد بکناره‌ی نهر اردن رفته قلمهای خود را در آب انداختند و اما همه‌ی آن قلمها غرق شد جز قلم زکریا و از آن سبب او معین شد تا حضرت مریم را نگاهبانی نماید. و در سوره‌ی مریم (یعنی سوره‌ی ۱۹ آیه ۱۶ الی ۳۱) چنین مرقوم است: **وَأَدْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ**

غَلامًا زَكِيًّا قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غَلامٌ وَلَمْ يَمَسَّني بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا قَالَ كَذَلكِ قالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا فَحَمَلَتْهُ فَاننَبَذَتْ بِهِ مَكانًا قَصىًّا فَأَجاها المَخاضُ إلى جِدْعِ النَّخْلَةِ قالَتْ يا لَيتَني مِتُّ قَبْلَ هَذا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنسِيًّا فَنادَها مِن تَحْتِها أَلّا تَحزَني قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحَنُّكَ سَريًّا وَهَزِيًّا إِلَيكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطُ عَلَیکِ رُطبًا جَنيًّا فَكُلِّي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَینًا فإِما تَرينَ مِنَ البَشَرِ أَحَدًا فَقولِي إِنِّي نَدَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَومًا فَلَن أَكَلَمَ النِّیومَ إِنسِيًّا فَأَنتَ بِهِ قَومَها تَحْمِلُها قالُوا يا مَريمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیئًا فَرِيًّا يا أُختَ هارُونَ ما كانَ أبُوكَ أَمْرًا سَوءًا وَما كانَتِ أُمُّكَ بَغِيًّا فَأشارَتِ إِلَیهِ قالُوا کَيفَ نُکَلِّمُ مَنْ كانَ في المَهَدِ صَبيًّا قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانيَ الکِتابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.<sup>1</sup> سورَةُ مَريمَ (یعنی سورَةُ 19، آيَةُ 16 إلى 31)

**ترجمه:** و یاد کن در کتاب مریم را هنگامی که کناره گزید از اهلش در جای شرقی از بیت المقدس پس گرفت از پیش ایشان پرده ای پس فرستادیم بسوی او روح خود را پس متمثل شد مر او را انسانی درست اندام گفت مریم که من پناه میبرم بخدای بخشنده از تو اگر هستی پرهیزکار گفت نیستم من بجز فرستاده ای پروردگارت تا ببخشم مر ترا پسری پاکیزه گفت از کجا می شود مرا پسری و حال آنکه مسّ نکرده مرا انسانی و نبوده ام بدکار

<sup>1</sup> Relate in the Book (the story of) Mary, when she withdrew from her family to a place in the East. She placed a screen (to screen herself) from them; then We sent her our angel, and he appeared before her as a man in all respects. She said: "I seek refuge from thee to (Allah) Most Gracious: (come not near) if thou dost fear Allah." He said: "Nay, I am only a messenger from thy Lord, (to announce) to thee the gift of a holy son. She said: "How shall I have a son, seeing that no man has touched me, and I am not unchaste?" "So (it will be): Thy Lord saith, 'that is easy for Me: and (We wish) to appoint him as a Sign unto men and a Mercy from Us': It is a matter (so) decreed." So she conceived him, and she retired with him to a remote place. And the pains of childbirth drove her to the trunk of a palm-tree: She cried (in her anguish): "Ah! would that I had died before this! would that I had been a thing forgotten and out of sight!" But (a voice) cried to her from beneath the (palm-tree): "Grieve not! for thy Lord hath provided a rivulet beneath thee; "And shake towards thyself the trunk of the palm-tree: It will let fall fresh ripe dates upon thee. "So eat and drink and cool (thine) eye. And if thou dost see any man, say, 'I have vowed a fast to (Allah) Most Gracious, and this day will I enter into not talk with any human being'" At length she brought the (babe) to her people, carrying him (in her arms). They said: "O Mary! truly an amazing thing hast thou brought! "O sister of Aaron! Thy father was not a man of evil, nor thy mother a woman unchaste!" But she pointed to the babe. They said: "How can we talk to one who is a child in the cradle?" He said: "I am indeed a servant of Allah: He hath given me revelation and made me a prophet; *Qur'an*, 19: 16- 30. — Yusuf Ali.

گفت همچنین گفت پروردگارت که آن بر من آسانست و تا بگردانیم آنرا علامتی برای مردمان و رحمتی از ما و باشد امری قرار داده شده پس بازگرفت به آن پس کناره گزید با او از جایی دور پس آوردش درد زائیدن بسوی تنه خُرما بُن گفت ای کاش که مرده بودم پیش از این و بودم فراموش شده ای از یاد رفته ای پس ندا آمد او را از زیرش که اندوه مدار بحقیقت گردانید پروردگار تو در زیرت نهی و بکش بسوی خودت تنه درخت خرما را که فرو می‌ریزاند بر تو رطب تازه چیده پس بخور و بیاشام و بیارام از راه چشم پس اگر بینی از انسان احدیرا پس بگو که من نذر کرده ام برای خدا روزه را پس سخن نگویم امروز آدمی را پس آمدند با او قومش که برداشته بود او را گفتند ای مریم هر آینه بتحقیق که آورده ای چیزی عجیب را ای خواهر هارون نبود پدرت مرد بدی و نبود مادرت بدکار پس اشاره کرد بسوی او گفتند چگونه سخن گوئیم با آنکه باشد در گهواره کودک. اینها قصه حضرت مریم است که در قرآن و در تفاسیر قدیمترین یافت می‌شود.

الان تکلیف ما اینست که بپرسیم که اصل و سرچشمه این حکایت کدام است. و معترضین مدقق در جواب این سوال می‌گویند که تقریباً تمام این امور نه از اناجیل صحیحه بلکه از بعضی کتابهای پرافسانه که در ایام قدیم در دست بدعتیان

و نادانان متداول بود مأخوذ گشته است. و چونکه مناسب نیست که این قول ایشان را بدون دلایل کافی قبول کنیم می باید آن ادله ای را که ایشان یش می آورند بدقت تمام اصغا نمائیم. و هی هذه در پُروتونجیلیوُن یعقوب صغیر (فصل ۳ و ۴ و ۵) چنین مندرج است.

Καὶ ἀπενίσασα Ἄννα εἰς τὸν οὐρανὸν εἶδε καλιὰν στρουθίων ἐν τῇ δάφνῃ, καὶ ἐποίησε θρῆνον ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα, Οἴμοι, οἴμοι, τίς με ἐγέννησε;....

οἴμοι, τίνι ὁμοιώθην ἐγώ; οὐχ ὁμοιώθην ἐγὼ τοῖς πετεινοῖς τοῦ οὐρανοῦ ὅτι καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐρανοῦ γονιμά εἰσιν ἐνώπιόν σου, Κύριε .....

Καὶ ἰδὸν ἄγγελος Κυρίου ἐπέστη λέγων αὐτῇ, Ἄννα, Ἄννα, ἐπήκουσε Κύριος ὁ Θεὸς τῆς δεήσεώς σου, συλλήψη καὶ γεννήση, καὶ λαληθήσεται τὸ σπέρμα σου ἐν ὅλῃ τῇ οἰκουμένῃ. Εἶπε δὲ Ἄννα, Ζῆ Κύριος ὁ Θεός μου, ἐὰν γεν-

νήσω εἴτε ἄρρεν εἴτε θήλυ, προσάξω αὐτὸ δῶρον Κυρίῳ τῷ Θεῷ μου, καὶ ἔσται λειτουργοῦν αὐτῷ πάσας τὰς ἡμέρας τῆς ζωῆς αὐτοῦ ....

Ἐκπληρώθησαν δὲ οἱ μῆνες αὐτῆς, ἐν δὲ τῷ ἐνάτῳ μηνὶ ἐγέννησεν Ἄννα ..... καὶ ἔδωκε μασθὸν τῇ παιδί, ἐκάλεσε δὲ Μαριάμ.<sup>1</sup>

**ترجمه:** و حنا بسوی آسمان نگریسته آشیانه گنجشکها را در درخت غار دید و در خود فریاد

– کرده گفت وای بر من وای بر من کیست که مرا زائید ..... وای بر من بچه چیز مشابهت دارم من مثل پرندگان هوا نیستم زیرا پرندگان هوا هم در حضور تو بارور هستند خداوندا ... و اینک فرشته خداوند بر سرش ایستاده بوی گفت: ای حنا ای حنا خداوند خدا مسئلت ترا اجابت فرمود تو حامله شده خواهی زائید و نسل تو در تمام ربع مسکون مذکور خواهد گردید. و حنا گفت: بخداوند خدای من که حی است قسم که اگر خواه نر خواه ماده بیاورم او را بخداوند خدایم هدیه خواهم گذرانید و در تمام ایام عمر خود ویرا خدمت خواهد نمود... و چون ماههای او به آخر رسید حنا

<sup>1</sup> Smid, Harm Reinder, *Protevangelium Jacobi: A Commentary*, English translation by G. E. van Baaren-Pape, Van Gorcum, Assen, Netherlands, 1965, pp. 200.

Strycker, Émile de, *La forme la plus ancienne du Protévangile de Jacques; recherches sur le Papyrus Bodmer 5 avec une édition critique du texte grec et une traduction annotée*, par Émile de Strycker. En appendice: les versions Arméniennes traduites en Latin par Hans Quecke, Société des Bollandistes, Bruxelles, Belgium, 1961, pp. 480.

Constantinus de Tischendorf, *Evangelia Apocrypha, Protevangelium Iacobi*, H. Mendelssohn, Lipsig, Germany, 1876, (Reprinted 1966 G. Olms Verlagsbuchhandlung, Hildesheim, Germany), p. 7-12.

*The Infancy Gospels of James and Thomas: with Introduction, Notes, and Original Text featuring the New Scholars Version Translation, The Scholar's Bible*, Vol. 2, Ronald F. Hock, Polebridge Press, Santa Rosa, CA, 1995, p. 36-40.

Chapter 3. (1) And Anna looked up toward the sky and saw a nest of sparrows in the laurel tree. (2) And immediately Anna began to lament, saying to herself: ...

(4) "Poor me! What am I like? I am not like the birds of the sky, because even the birds of the sky reproduce in your presence, O Lord. ...

Chapter 4. (1) Suddenly, a messenger of the Lord appeared to her and said: "Anna, Anna, the Lord God has heard your prayer. You will conceive and give birth, and your child will be talked about all over the world."

(2) And Anna said, "As the Lord God lives, whether I give birth to a boy or a girl, I'll offer it as a gift to the Lord my God, and it will serve him its whole life." ...

Chapter 5. (5) And so her pregnancy came to term, and in the ninth month Anna gave birth ...

(10) ... and gave her the name Mary. — *The Infancy Gospels of James and Thomas: with Introduction, Notes, and Original Text featuring the New Scholars Version Translation, The Scholar's Bible*, Vol. 2, Ronald F. Hock, Polebridge Press, Santa Rosa, CA, 1995, ISBN:0-944344-46-1, p. 37-41. See also the *Infancy Gospel of James*, Translated by Shelly Matthews and the *Sources of Qur'an* p. 156-157. *The Infancy Gospel of James* is commonly known as *Protevangelium Jacobi*.

در ماه نهم زائید... و پستان را به آن بچه داد و اسمش را مریم خواند انتهى.

و در کتاب عربی باطلی مسمی به قصه مناحه ابینا القدیس الشیخ النجار (فصل ۳) درباره حضرت مریم چنین نوشته شده است. قدمها ابواها إلى الهيكل وهي ابنة ثلاث سنين، وأقامت في هيكل الرب تسع سنين حينئذ. ولما رأى الكهنة العذراء القديسة الخائفة من الرب قد نشأت، خاطبوا بعضهم بعضاً قائلين: سلوا عن رجل صديق يخاف من الله لتودعوا عنده مریم إلى زمان العرس لئلا تبقى في الهيكل.<sup>1</sup> ترجمه: والدینش ویرا بهیکل تقدیم نمودند چون سه ساله بود و در هیكل خداوند نه سال ماند. آنگاه چون کاهنان دیدند که آن باکره مقدس ترسال از خداوند نمو کرده است یکدیگر را مخاطب ساخته گفتند: مردی عادل که از خدا بترسد جستجو نما که مریم تا بوقت عروسی نزد وی گذارده شود مبادا در هیكل بماند. اما قبل از آن هنگامیکه والدین حضرت مریم ویرا بهیکل رسانیدند امور دیگر واقع شد چنانکه در آن پُروتونجیلیون فصل ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ نوشته شده است.

Καὶ ἐδέξατο αὐτὴν ὁ ἱερεὺς καὶ καταφιλήσας εὐλόγησε καὶ εἶπεν, Ἐμεγάλυνε Κύριος ὁ Θεὸς τὸ ὄνομα σου ἐν πάσαις <sup>2</sup>

<sup>1</sup> In an Arabic apocryphal book, called the *History of our holy Father the Aged, the Carpenter* (Joseph), there is given the following account of Mary as a child. Her parents took her to the Temple when three years old, and she remained there nine years. Then when the Priests saw that the Holy Virgin had grown up, they spoke among themselves, — Let us call a righteous man, one that fears the Lord, to take charge of Mary till the time of her marriage, that she may not remain in the Temple. *The History of Joseph the Carpenter*, Chapter 3. See also *Sources of Islam*, p. 53 and *Sources of Qur'an* p. 188. For the Latin text, see Constantinus de Tischendorf, *Evangelia Apocrypha, Historia Iosephi Fabri Lignarii*, H. Mendelssohn, Lipsig, Germany, 1876, (Reprinted 1966 G. Olms Verlagsbuchhandlung, Hildesheim, Germany), p. 123-124.

<sup>2</sup> Constantinus de Tischendorf, *Evangelia Apocrypha, Protevangelium Iacobi*, H. Mendelssohn, Lipsig, Germany, 1876, (Reprinted 1966 G. Olms Verlagsbuchhandlung, Hildesheim, Germany), p. 15-23.

*The Infancy Gospels of James and Thomas: with Introduction, Notes, and Original Text featuring the New Scholars Version Translation, The Scholar's Bible*, Vol. 2, Ronald F. Hock, Polebridge Press, Santa Rosa, CA, 1995, p. 44-52.

CHAPTER 7. (7) The priest welcomed her, kissed her, and blessed her: "The Lord God has exalted your name among all generations. (8) In you the Lord will disclose his redemption to the people of Israel during the last days."

CHAPTER 8. (2) And Mary lived in the temple of the Lord. She was fed there like a dove, receiving her food from the hand of a heavenly messenger.

(3) When she turned twelve, however, there was a meeting of the priests. "Look," they said, "Mary has turned twelve in the temple of the Lord. (4) What should we do ...?"

(6) ... 'And suddenly a messenger of the Lord appeared: "Zechariah, Zechariah, go out and assemble the widowers of the people and have them each bring a staff. (8) She will become the wife of the one to whom the Lord God shows a sign." (9) And so heralds covered the surrounding territory of Judea. The trumpet of the Lord sounded and all the widowers came running.

Continued onto next page —

ταῖς γενεαῖς τῆς γῆς· ἐπί σοι ἐπ' ἐσχάτου τῶν ἡμερῶν φανερώσει Κύριος ὁ Θεός τὸ λύτρον τῶν υἱῶν Ἰσραήλ.... Ἦν δὲ Μαριὰμ ὡσεὶ περιστιρὰ νενομένη ἐν τῷ ναῷ Κυρίου, καὶ ἐλάμβανε τροφήν ἐκ χειρὸς ἀγγέλου.

Γενομένης δὲ αὐτῆς δωδεκαετοῦς συμβούλιον ἐγένετο τῶν ἱερέων λεγόντων, Ἴδου Μαριὰμ γέγονε δωδεκαετῆς ἐν τῷ ναῷ Κυρίου, τί οὖν ποιήσωμεν αὐτήν; .....

Καὶ ἰδου ἄγγελος Κυρίου ἐπέστη αὐτῷ λέγων. Ζαχαρία, Ζαχαρία, ἐξέλθε καὶ ἐκκλησίασον τοὺς χηρεύοντας τοῦ λαοῦ, καὶ ἐνεγκάτωσαν ἀνὰ ῥάβδον, καὶ εἰς ὃν ἐὰν δείξη Κύριος ὁ Θεὸς σημεῖον, τούτου ἔσται γυνή. Καὶ ἐξῆλθον οἱ κήρυκες καθ' ὅλης τῆς περιχώρου τῆς Ἰουδαίας, καὶ ἤχησεν

---

*Continued from previous page —*

CHAPTER 9. (1) And Joseph, too, threw down his carpenter's axe and left for the meeting. (2) When they had all gathered, they went to the high priest with their staffs. (3) After the high priest had collected everyone's staff, he entered the temple and began to pray. (4) When he had finished his prayer, he took the staffs and went out and began to give them back to each man. (5) But there was no sign on any of them. Joseph got the last staff. (6) Suddenly a dove came out of this staff and perched on Joseph's head. (7) "Joseph, Joseph," the high priest said, "you've been chosen by lot to take the virgin of the Lord into your care and protection." ...

(11) And so out of fear Joseph took her into his care and protection. ... Mary ...

---

*Continued onto next page —*

ἡ σάλπιγξ Κυρίου, καὶ ἔδραμον πάντες.

Ἰωσήφ δὲ ρίψας τὸ σκέπαρον ἐδραμε καὶ αὐτὸς εἰς τὴν συναγωγὴν· καὶ συναχθέντες ἀπῆλθον πρὸς τὸν ἱερέα. Ἔλαβε δὲ πάντων τὰς ράβδους ὁ ἱερεὺς καὶ εἰσήλθεν εἰς τὸ ἱερόν καὶ ἠύξατο. Τελέσας δὲ τὴν εὐχὴν ἐξῆλθε καὶ ἐπέδωκεν ἐνὶ ἐκάστῳ τὴν αὐτοῦ ράβδον, καὶ σημεῖον οὐκ ἦν ἐν αὐτοῖς· τὴν δὲ ἐσχάτην ράβδον ἔλαβεν ὁ Ἰωσήφ. Καὶ ἰδοὺ περιστερὰ ἐξῆλθεν ἐκ τῆς ράβδου καὶ ἐπέτασεν ἐπὶ τὴν κεφαλὴν Ἰωσήφ. Καὶ εἶπεν αὐτῷ ὁ ἱερεὺς, Σὺ κεκλήρωσαι τὴν παρθένον Κυρίου παραλαβεῖν· παράλαβε αὐτὴν εἰς τήρησιν σεαυτῷ .....

Καὶ φοβηθεὶς Ἰωσήφ παρέλαβεν αὐτὴν εἰς τὴν τήρησιν .....  
Μαριὰμ δὲ ...

---

*Continued from previous page —*

CHAPTER 11. (1) And she took her water jar and went out to fill it with water. (2) Suddenly there was a voice saying to her, "Greetings, favored one! The Lord is with you. Blessed are you among women." (3) Mary began looking around, both right and left, to see where the voice was coming from. (4) She became terrified and went home. After putting the water jar down ..., she sat down on her chair ...

(5) A heavenly messenger suddenly stood before her: "Don't be afraid, Mary. You see, you've found favor in the sight of the Lord of all. You will conceive by means of his word."

(6) But as she listened, Mary was doubtful and said, "If I actually conceive by the Lord, the living God, will I also give birth the way women usually do?"

(7) And the messenger of the Lord replied, "No, Mary, because the power of God will overshadow you. Therefore, the child to be born will be called holy, son of the Most High. (8) And you will name him Jesus ... "

*The Infancy Gospels of James and Thomas: with Introduction, Notes, and Original Text featuring the New Scholars Version Translation, The Scholar's Bible, Vol. 2, Ronald F. Hock, Polebridge Press, Santa Rosa, CA, 1995, ISBN:0-944344-46-1, p. 45-53. See also *Infancy Gospel of James*, Translated by [Shelly Matthews](#) and the *Sources of Qur'an* p. 157-159.*



λαβούσα κάλπην ἐξῆλθε γεμίσει ὕδωρ· καὶ ἰδού φωνὴ λέγουσα, Χαίρε κεχαριτωμένη, ὁ Κύριος μετὰ σου, εὐλογημένη σὺ ἐν γυναιξίν. Καὶ περιεβλέπετο δεξιὰ καὶ ἀριστερά, πόθεν αὐτὴ ἢ φωνὴ ὑπάρχει. Καὶ ἔντρομος γενομένη ἀπῆλθεν εἰς τὸν οἶκον αὐτῆς· καὶ ἀναπαύσασα τὴν κάλπην ... ἐκάθισεν ἐπὶ τὸν θρόνον

...

Καὶ ἰδού ἄγγελος Κυρίου ἐπέστη, λέγων αὐτῇ, Μὴ φοβοῦ, Μαριάμ, εὗρες γὰρ χάριν ἐνώπιον τοῦ Θεοῦ, καὶ συλλήψῃ ἐκ λόγου αὐτοῦ. Ἀκούσασα δὲ Μαριάμ διακρίθη ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα, Εἰ ἐγὼ συλλήψομαι ὡς πᾶσα γυνὴ γεννᾷ;

Καὶ λέγει πρὸς αὐτὴν ὁ ἄγγελος; Οὐχ οὕτως, Μαριάμ δύναμις γὰρ Ὑψίστου ἐπισκιάσει σοι, διὸ καὶ

τὸ γεννόμενον ἅγιον υἱὸς ὑψίστου κληθήσεται· καὶ καλεσεῖς τὸ ὄνομα αὐτοῦ Ἰησοῦν.

**ترجمه:** کاهن ویرا پذیرفت و بوسیده برکت داد و گفت: خداوند خدا اسم ترا در میان جمیع طوایف روی زمین تمجید نمود خداوند خدا بر تو در آخر ایام فدیۀ بنی اسرائیل را ظاهر خواهد کرد ..... و مریم مثل کبوتری در هیکل خداوند اقامت می نمود و غذا از دست فرشته ای می گرفت. و چون او دوازده ساله گردید مجلس کهنه منعقد شده گفتند: اینک مریم در هیکل خداوند دوازده ساله گشته است پس با وی چه بکنیم ... و اینک فرشته خداوند بر سر وی ایستاده گفت: ای زکریّا ای زکریّا بیرون شده زن مُردگان قوم را جمع کن و باید هر یکی از ایشان قلمه ای بیاورند و بر هر کس که خداوند خدا نشانی ظاهر خواهد کرد زن وی خواهد بود. و منادیان در تمامی نواحی یهودیه بیرون شدند و کرّای خداوند صدا داد و همه بهم دویدند و خود یوسف نیز تیشه اش را انداخته در کنیسه دوید و چون همه جمع شدند بنزد کاهن رفتند. و کاهن قلمه های همه را گرفته داخل هیکل شد و دعا کرد و چون دعا را به انجام رسانید بیرون آمد و بهر شخص قلمه وی را باز داد و در آنها هیچ نشان نبود. اما یوسف

قَلَمُهُ آخِرَ رَا گَرَفَت و اینک کبوتری از آن قلمه بیرون آمده بر سر یوسف قرار گرفت. و کاهن بدو گفت: تو بقرعه باکره خداوند را یافته‌ای تا او را نگاهداری او را بطور امانت برای خود بپذیر ... و یوسف ترسیده او را بطور امانت پذیرفت ... و مریم آفتابه‌ای گرفته بیرون رفت تا آنرا از آب پر سازد. و اینک آوازی که می‌گوید: سلام بر تو ای نعمت رسیده خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی. و بسوی راست و بسوی چپ نظر می‌افکنند که این آواز از کجا می‌باشد. و لرزان شده بخانه خود رفت و آفتابه را نهاده... بر کرسی بنشست .... و اینک فرشته خداوند بر سرش ایستاده بوی گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که در حضور خدا نعمت یافتی و از کلام وی حامله خواهی شد. و مریم شنیده در خود متفکر شده گفت: آیا من حامله خواهم شد چنانکه هر زن میزاید؟ و فرشته بوی گفت: ای مریم نه به همانطور زیرا قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از این جهت آن مولود مقدس پسر حضرت اعلی خوانده خواهد شد و اسم ویرا عیسی خواهی خواند انتهی.

منخفی نماناد که این حکایت بسر بردن حضرت مریم در هیکل خدا در کتابهای دیگر نیز و

خصوصاً در بعضی صُحُفِ قِبْطِی

مندرج است. مثلاً در کتاب مسمی به سیرت باکره چنین مکتوبست که چون حنا حضرت مریم راداخل هیکل ساخت

<sup>10</sup> [ΑΛΛΑ] <sup>1</sup> ΝΕΧΜΟΟΝΕ ΗΜ ΠΡΤΤΕ ΝΨΕ ΝΝΕΡΟΟΜΠΤΕ. ΕΥΕΙΝΕ ΝΑΧ ΝΤΕΧΤΡΟ ΕΒΟΛ ΗΝ ΜΠΥΕ. ΗΙΤΝ ΝΑΓΓΕΛΟΧ ΝΤΕ ΠΝΟΥΤΕ. ΒΒ ΑΥΩ ΕΝΕΧΛΙΤΟΥΡΓΕΙ ΗΜ ΠΡΤΤΕ. ΕΡΕ ΝΑΓΓΕΛΟΧ ΜΠΝΟΥΤΕ ΔΙΑΚΟΝΕΙ ΠΑΧ. ΒΓ ΗΔΗ ΔΕ ΟΝ ΝΧΟΤΙ. ΕΣΑΥΕΙΝΕ ΝΑΧ ΝΝΚΑΡΠΤΟΧ. ΕΒΟΛ ΗΜ ΠΤΣΝ ΜΠΩΝΗ ΝΧΟΥΩΜ ΕΒΟΛ ΝΗΤΟΥ ΗΝ ΟΥΟΥΡΟΤ.<sup>2</sup>

**ترجمه:** او در هیکل مثل کبوتران پرورش می‌یافت و غذا برای وی از آسمانها بوسیله فرشتگان خدا می‌آوردند. و اگر در هیکل پرستش می‌کرد فرشتگان خدا او را حرمت می‌نمودند و نیز اکثر اوقات میوه‌ها از درخت حیات برای وی می‌آوردند تا از آنها بشادمانی بخورد انتهی. و در کتاب قبلی مسمی به حکایت رحلت یوسف چنین مندرج است. مریم ... در هیکل بسر میبرد و در آنجا بپاکی پرستش می‌نمود و نمو میکرد تا دوازده ساله گردید. در خانه والدین خود سه سال و در هیکل خداوند نه سال دیگر بماند آنگاه کاهنان چون دیدند که آن باکره به پرهیزکاری بسر میبرد و در ترس خداوند می‌ماند با یکدیگر حرف زده گفتند:

<sup>1</sup> [Anna] in brackets is not in the original Farsi book. However, the word is in Forbes Robinson's Coptic text.

<sup>2</sup> <sup>10</sup> but she was feeding in the temple as the doves, whilst her nourishment was brought her from the heavens by the angels of God. <sup>11</sup> And she was serving in the temple, whilst the angels of God ministered to her. <sup>12</sup> And oftentimes also they would bring her the fruits from the tree of life, that she might eat of them with cheerfulness <sup>f</sup>. — Robinson, Forbes, *Coptic Apocryphal Gospels* (No. 2), In: *Texts and Studies: Contributions to Biblical and Patristic Literature* Vol. IV, Cambridge University Press, Cambridge, England, 1896, (Reprinted, Kraus Reprint Ltd, Nendeln, Liechtenstein, 1967), *Sahidic Fragments of the Life of the Virgin*, Fragment II, A., line 10-12, p. 14, 15. See also *Sources of Qur'an* p. 159.

<sup>f</sup> or and she ate of them readily

ما مردی نیکو جسته او را نامزد وی تا بوقت بزم عروسی بسازیم ... و فوراً سبب یهودا را طلبیده از آن دوازده نفر بر حسب اسم دوازده سبب سارائیل اختیار کردند. قرعه بر آن پیر نیکو یعنی یوسف برآمد. انتهی -

پس چون حضرت مریم حامله شد ویرا با یوسف بحضور کاهن آورده شکایت نمودند. و در پُروتوآنجلین (فصل ۱۵) چنین مندرج است.

Καὶ εἶπεν ὁ ἱερεὺς, Μαριάμ, τί τοῦτο ἐποίησας, καὶ ἐταπείνωσας τὴν ψυχὴν σου; Ἐπελάθου Κυρίου τοῦ Θεοῦ σου, ἢ ἀνατραφεῖσα εἰς τὰ ἅγια τῶν ἁγίων, καὶ λαβοῦσα τροφήν ἐκ χειρὸς ἀγγέλου, καὶ ἀκούσασα τῶν ὕμνων. .... Τί τοῦτο ἐποίησας; Ἡ δὲ ἔκλαυσε πικρῶς, λέγουσα, Ζῆ Κύριος ὁ Θεός, καθότι καθαρὰ εἰμι ἐγὼ ἐνώπιον αὐτοῦ, καὶ ἄνδρα οὐ γινώσκω.<sup>1</sup>

- ترجمه: و کاهن گفت: ای مریم این

<sup>1</sup> Constantinus de Tischendorf, *Evangelia Apocrypha, Protevangelium Iacobi*, H. Mendelssohn, Lipsig, Germany, 1876, (Reprinted 1966 G. Olms Verlagsbuchhandlung, Hildesheim, Germany), Chater XV, 3. p. 29.

*The Infancy Gospels of James and Thomas: with Introduction, Notes, and Original Text featuring the New Scholars Version Translation, The Scholar's Bible*, Vol. 2, Ronald F. Hock, Polebridge Press, Santa Rosa, CA, 1995, Chater XV, 10-13, p. 58.

Chapter 15. (10) And the high priest said to her, "Mary, what is this? How have you humiliated yourself? (11) Did you forget the Lord your God, you who were raised in the holy of holies and received from the hand of an angel? (12) You who heard their songs, ... what is this?" (13) And she wept bitterly, saying, "As the Lord God lives, I am pure before him and I did not know a man." — *Infancy Gospel of James*, Translated by Shelly Matthews. See also *Sources of Qur'an* p. 160 and *The Infancy Gospels of James and Thomas* by Ronald Hock, p. 59.

چیست که تو کرده ای و روح خود را پست گردانیده ای. تو که در قدس القداس پرورش یافته و غذا از دست فرشته پذیرفته سرودهای روحانی شنیده بودی خداوند خدای خود را فراموش کردی... این چیست که تو کرده ای. و او بشدت گریان شده گفت: بخداوند خدای حی که من در حضور وی پاکم و هیچ مرد را نمی شناسم انتهی.

پس نوشته شده است که یوسف و مریم از ناصره به بیت لحم رفته جا در کاروانسرا نیافتند و از آن سبب در مغاره ای منزل کردند که در آنجا حضرت عیسی تولد یافت چنانکه در فصل ۱۸ چنین مرقوم است:

Καὶ εὗρε σπήλαιον, καὶ εἰσήγαγεν αὐτήν ..... Ἐγὼ δὲ Ἰωσήφ ..... ἀνέβλεψα εἰς τὸν οὐρανὸν καὶ εἶδον τὸν πόλον τοῦ οὐρανοῦ ἔστῶτα καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐρανοῦ τρέμοντα· καὶ ἐνέβλεψα ἐπὶ τὴν γῆν καὶ εἶδον σκάφην κειμένην καὶ ἐργάτας ἀνακειμένους, καὶ ἦσαν αἱ χεῖρες αὐτῶν ἐν τῇ σκάφῃ, καὶ

οἱ αἴροντες οὐκ ἀνέφερον καὶ οἱ προσφέροντες εἰς τὸ στόμα οὐ προσέφερον, ἀλλὰ πάντων αὐτῶν ἦσαν τὰ πρόσωπα ἄγω βλέποντα·

καὶ εἶδον πρόβατα ἐλαυνόμενα, καὶ τὰ πρόβατα εἰστήκει· ἐπῆρε δὲ ὁ ποιμὴν τοῦ πατάξαι αὐτὰ καὶ ἡ χεὶρ αὐτοῦ ἔστη ἄγω· καὶ ἀνέβλεψα εἰς τὸν χεῖμαρρον καὶ εἶδον ἐρίφους, καὶ τὰ στόματα αὐτῶν ἐπικείμενα τῷ ὕδατι καὶ μὴ πίνοντα, καὶ πάντα ὑπὸ ἔκπληξιν ὄντα.<sup>1</sup>

**ترجمه:** و (یوسف) مغاره ای یافته ویرا (یعنی مریم را) در آن داخل ساخت ... و من یوسف ... در آسمان بالا نگریسته دیدم که قطب فلک ایستاده و پرنندگان هوا لرزانند و بر زمین نظر افکنده دیدم که ظرفی نهاده شده و علمه ها خوابیده اند و دستهای ایشان در ظرف می باشد و آنانیکه بر می دارند بر نمی دارند و آنانیکه بدهان می اندازند نمی اندازند بلکه چهره همه ایشان بسوی بالا می نگرد و دیدم

<sup>1</sup> Constantinus de Tischendorf, *Evangelia Apocrypha, Protevangelium Iacobi*, H. Mendelssohn, Lipsig, Germany, 1876, (Reprinted 1966 G. Olms Verlagsbuchhandlung, Hildesheim, Germany), Chater XVIII. p. 33-35.

*The Infancy Gospels of James and Thomas: with Introduction, Notes, and Original Text featuring the New Scholars Version Translation, The Scholar's Bible*, Vol. 2, Ronald F. Hock, Polebridge Press, Santa Rosa, CA, 1995, Chater XVIII, 1-11, p. 64.

CHAPTER 18. (1) And he found a cave and led her there. ... (3) Then, Joseph wandered, but he did not wander. (4) And I looked up to the peak of the sky and saw it standing still and I looked up into the air. With utter astonishment I saw it, even the birds of the sky were not moving. (5) And I looked at the ground and saw a bowl lying there and workers reclining. And their hands were in the bowl. (6) And chewing, they were not chewing. And picking food up, they were not picking it up. And putting food in their mouths, they were not putting it in their mouths. (7) Rather, all their faces were looking up. (8) And I saw sheep being driven, but the sheep were standing still. (9) And the shepherd lifted up his hand to strike them, but his hand remained above them. (10) And I saw the rushing current of the river and I saw goats and their mouths resting in the water, but they were not drinking. (11) And suddenly everything was replaced by the ordinary course of events. — *Infancy Gospel of James*, Translated by Shelly Matthews. See also *Sources of Qur'an* p. 160-162 and *The Infancy Gospels of James and Thomas* by Ronald Hock, p. 65.

گوسفندان رانده میشوند و ایستاده اند و شبان برپا شده تا آنها را بزند و دستش بالا ماند. و بسوی رودخانه نظر افکنده بزغالها دیدم و دهانهای آنها بر بالای آب آویخته است و نمی‌نوشتند و همه چیز در حیرت افتاده است انتهی.

(واضح باد که این افسانه اصل آن حکایتی است که در روضه الأحاباب نسبت بولادت حضرت محمد و آن عجایب یکه در آن وقت بوقوع پیوسته باشد مندرج است) و آنچه در سورهٔ مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۳ الی ۲۶) دربارهٔ درخت خرما که میوهٔ خود را به حضرت مریم بخشید و غیره از کتابی جعلی مسمی به حکایت تولد مریم و طفولیت منجی مأخوذ است زیرا در آن کتاب (فصل ۲۰) چنین مندرج است. اما در روز سوم بعد از حرکت کردنش واقع شد که مریم در بیابان از زیادتی شدت آفتاب خسته گردید پس چون درختی دید به یوسف گفت: اندک زمانی زیر سایهٔ این درخت آرام کنیم. و یوسف شتافته ویرا به نزد آن نخل رسانیده از مرکب پائین آورد. و چون مریم نشسته بود بسوی سر آن نخل نظرافکنده و آنرا از میوه مملو دیده بیوسف گفت: آرزو دارم که اگر ممکن باشد چیزی از میوهٔ این نخل بگیرم. و یوسف ویرا گفت: تعجب می‌کنم



که تو این را میگوئی چونکه می بینی که شاخه های این نخل چقدر بلند است و اما من درباره آب بی نهایت اندیشناکم زیرا الان در مشکهای ما تمام شد و جایی نداریم که از آن بتوانیم آنها را پر ساخته تشنگی خود را فرو نشانیم. آنگاه عیسی طفل با چهره شادمان در آغوش مادر خود مریم باکره بوده به نخل گفت: ای درخت شاخه های خود را پائین آورده از میوه خویش مادر مرا تازه بساز. فی الفور نخل بمجرد این قول سر خود را تا به کف پایهای مریم پائین آورد و همه ایشان آن میوه هائیرا که داشت از آن چیده تازه گشتند. و بعد از آن چون جمیع میوه اش چیده شده بود درخت هنوز خم می بود چونکه منتظر این بود که بحکم آن شخصیکه از حکمش پائین آمده بود برخیزد. آنگاه عیسی بدان گفت: ای نخل برخیز و خاطر جمع دار و همدم درختان من باش که در بهشت پدرم است اما از ریشه های خود چشمه که در زمین پنهانست بگشا و بگذار که آب برای تسکین ما از آن سرچشمه جاری گردد. و نخل فی الفور راست شد و جویبارهای آب بسیار شفاف خنک بی نهایت شیرین از میان ریشه هایش صادر شدن آغاز نمود. و چون آن جویبارهای آبرا دیدند بفرح عظیم شادمان گشتند و ایشان با همه چهار پایان و ملازمان خود سیر آب شده خدا را شکر نمودند انتهی.

و مابین این افسانه و آنچه در قرآن مندرج است فقط این تفاوت کمی است که بر حسب قرآن این چیز عجیب در وقت تولد مسیح واقع شد اما بر حسب آن حکایت قدیم آن امر در حینیکه یوسف و مریم قدری بعد از آن بسوی مصر سفر می کردند بوقوع پیوست

(۳) قصه طفولیت حضرت عیسی. در سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۱ و ۴۳) مرقوم است که فرشته قبل از ولادت حضرت عیسی گفت **وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ ... أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ.**<sup>۱</sup>

**ترجمه:** و سخن می گوید مردم را در گهواره ... من بتحقیق آدمم شما را به نشانه ای از

پروردگارتان که من آفرینم برای شما از گل مانند هیئت پرنده پس بدمم در آن پس میشود مرغی باذن خدا. و همچنین در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۰۹ و ۱۱۰) مکتوبست: **إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْنَاكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالنُّورَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَنُبْرِئُكَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ نُخْرِجُ**

<sup>1</sup> He will speak unto mankind in his cradle... I come unto you with a sign from your Lord. Lo! I fashion for you out of clay the likeness of a bird, and I breathe into it and it is a bird, by Allah's leave. *Qur'an*, 3: 46, 49. — Pickthall.

الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ<sup>۱</sup> **ترجمه:** چون گفتن خدا ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا بر خودت و بر مادرت و قتیکه مدد کردم ترا بروح پاکی سخن میکردی مردمانرا در گهواره و دو موئی و هنگامیکه تعلیم دادم ترا کتاب و حکمت و تورات و انجیل و هنگامیکه می ساختی از گل مانند شکل مرغ باذن من پس میدمیدی در آن پس میشد مرغی بفرمان من و به میگردانیدی کورمادرزاد و پیس را بفرمان من و هنگامیکه بیرون می آوردی مردگانرا بفرمان من و هنگامی که بازداشتی بنی اسرائیل را از تو و قتیکه آمدی ایشانرا با معجزات پس گفتند آنانکه کافر شدند از ایشان نیست این مگر جادوئی آشکار. واضح باد که همه این چیزها نه از انجیل بلکه از بعضی کتب جعلی منتخب گردیده است زیرا در آنچه قبل مذکور شد دیدیم که ذکر آن خطاب موهوم عیسی طفل بدرخت خرما اصل این کمانست که وی در گهواره تنطق نمود. و درباره آن معجزه زنده ساختن پرنده از گل مخفی نماناد که آن چیز از کتاب یونانی جعلی مسمی به بشارت تومای اسرائیلی اخذ شده است زیرا در آن کتاب باطل فصل ۲ چنین مندرج است.

## Τούτο τὸ

<sup>1</sup> Then will Allah say: "O Jesus the son of Mary! Recount My favour to thee and to thy mother. Behold! I strengthened thee with the holy spirit, so that thou didst speak to the people in childhood and in maturity. Behold! I taught thee the Book and Wisdom, the Law and the Gospel and behold! thou makest out of clay, as it were, the figure of a bird, by My leave, and thou breathest into it and it becometh a bird by My leave, and thou healest those born blind, and the lepers, by My leave. And behold! thou bringest forth the dead by My leave. And behold! I did restrain the Children of Israel from (violence to) thee when thou didst show them the clear Signs, and the unbelievers among them said: 'This is nothing but evident magic.' (*Qur'an*, 5: 110).

παιδίον, ὁ Ἰησοῦς, πενταετῆς γενόμενος, παίζων ἦν ἐν διαβάσει  
ρύακος,

καὶ τὰ ρέοντα ὕδατα συνήγαγεν εἰς λάκκους, καὶ ἐποίει  
αὐτὰ εὐθέως καθαρὰ, καὶ λόγῳ μόνῳ ἐπέταξεν αὐτά.

Καὶ ποιήσας πηλὸν τρυφερόν ἔπλασεν ἐξ αὐτοῦ στρουθία  
ιβ'· καὶ ἦν σάββατον ὅτε ταῦτα ἐποίησεν. ἦσαν δὲ καὶ ἄλλα  
παιδιά πολλὰ παίζοντα σὺν αὐτῷ.

Ἰδὼν δέ τις Ἰουδαῖος ἃ ἐποίει ὁ Ἰησοῦς ἐν σαββάτῳ  
παίζων, ἀπήλθε παραχρῆμα καὶ ἀνήγγειλε τῷ πατρὶ αὐτοῦ  
Ἰωσήφ· Ἰδοὺ τὸ παιδίον σου ἐστὶν ἐπὶ τὸ ρύακιον, καὶ λαβὼν  
πηλὸν ἔπλασεν πουλία δώδεκα, καὶ ἐβεβήλωσεν τὸ σάββατον.

Καὶ ἐλθὼν ὁ Ἰωσήφ ἐπὶ τὸν τόπον, καὶ ἰδὼν ἀνέκραξεν  
αὐτῷ λέγων· Δία

τί ταῦτα ποιεῖς ἐν σαββάτῳ, ἃ οὐκ ἔξεστι ποιεῖν;

Ὁ δὲ Ἰησοῦς συγκροτήσας τὰς χεῖρας αὐτοῦ ἀνέκραξε τοῖς σρουθίοις. καὶ εἶπεν αὐτοῖς: Ὑπάγετε, [πετάσατε καὶ μιμνήσκροθέ μου οἱ ζῶντες.] Καὶ πετασθέντα τὰ σρουθία ὑπήγον κράζοντα.

Ἰδόντες δὲ οἱ Ἰουδαῖοι ἐθαμβήθησαν, καὶ ἀπελθόντες διηγήσαντο τοῖς πρώτοις αὐτῶν ὅπερ εἶδον πεποιηκότα τὸν Ἰησοῦν.<sup>1</sup>

**ترجمه:** این طفل عیسی پنجساله بوده در رهگذر جویباری بازی می‌کرد و آبهای جاری را در گودالها جمع کرده فی الفور آنها را پاک می‌گردانید و بمحض سخنی آنها را امر فرمود: و قدری خاک تر ساخته دوازده گنجشک از آن درست نمود و سبت بود وقتیکه این چیزها را کرد. و بسیاز اطفال دیگر نیز با وی بازی می‌کردند و شخص یهودی چون آنچه را که عیسی کدر بدید که در سبت بازی می‌کند فوراً زوانه شده پدرش یوسف گفت: اینک پسر تو بر سر جویبار می‌باشد و گل گرفته دوازده پرنده ساخته است و سبت را آلوده گردانیده. و یوسف بدانجا

---

<sup>1</sup> *The Infancy Gospels of James and Thomas: with Introduction, Notes, and Original Text featuring the New Scholars Version Translation, The Scholar's Bible, Vol. 2, Ronald F. Hock, Polebridge Press, Santa Rosa, CA, 1995, ISBN:0-944344-46-1, p. 105-107.*

Constantinus de Tischendorf, *Evangelia Apocrypha, Evangelium Thomae Graece A.*, H. Mendelssohn, Lipsig, Germany, 1876, (Reprinted 1966 G. Olms Verlagsbuchhandlung, Hildesheim, Germany), p. 140-142.

<sup>1</sup> When this boy, Jesus, was five years old, he was playing at the ford of a rushing stream. <sup>2</sup> He was collecting the flowing water into ponds and made the water instantly pure. He did this with a single command. <sup>3</sup> He then made soft clay and shaped it into twelve sparrows. He did this on the sabbath day, and many other boys were playing with him.

<sup>4</sup> But when a Jew saw what Jesus was doing while playing on the sabbath day, he immediately went off and told Joseph, Jesus' father: "See here, your boy is at the ford and has taken mud and fashioned twelve birds with it, and so has violated the sabbath."

<sup>5</sup> So Joseph went there, and as soon as he spotted him he shouted, "Why are you doing what's not permitted on the sabbath?"

<sup>6</sup> But Jesus simply clapped his hands and shouted to the sparrows: "Be off, fly away, and remember me, you who are now alive!" And the sparrows took off and flew away noisily.

<sup>7</sup> The Jews watched with amazement, then left the scene to report to their leaders what they had seen Jesus doing. — *Infancy Gospel of Thomas* Chapter 2:1-7. — *The Infancy Gospels of James and Thomas*, p. 105-107.

آمد و دیده بوی بانگ زده گفت: چرا در سبت این کارها را که کردن آنها جایز نیست می‌کنی. و عیسی دستهای خود را بهم زده و به گنجشکها ندا در داده بدانها گفت: بروید. و گنجشکها پرواز نمودند و جیک جیک کنان روانه شدند و چون یهود اینرا دیدند متعجب گشتند و رفته آن اعمالیرا که دیده بودند که عیسی کرده است بمقدسین خویش بیان کردند انتهی. و تمام این افسانه در کتاب باطل عربی مسمی به انجیل الطَّفُولِيَّةِ فصل ۳۶ و بطور دیگر در فصل ۴۶ نیز یافت می‌شود زیرا که آن جزء آن کتاب از بشارت تومای اسرائیلی ماخوذ است. و اما دربارهٔ آنکه حضرت عیسی در گهواره متکلم شده باشد در سورهٔ مریم (یعنی سوره ۱۹ ایه ۲۹ الی ۳۱) مکتوب است که چون قوم حضرت مریم وی را ملامت می‌نمودند آنگاه او اشاره کرد بسوی حضرت عیسی تا از وی جوابی بیابند و چون ایشان پرسیدند - كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا<sup>۱</sup> (یعنی: چگونه سخن گوئیم با آنکه باشد در گهوار کودک) پس حضرت عیسی جواب داده بدیشان گفت: اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ اَتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَمَنِي نَبِيًّا **ترجمه:** بدرستیکه منم بنده خدا آمد مرا کتاب و گردانید مرا پیغمبر. و در انجیل الطَّفُولِيَّةِ فصل اوّل چنین مندرج است

<sup>۱</sup> "How can we talk to one who is a child in the cradle?" *Qur'an*, 19: 29. — Yusuf Ali.

قد وجدنا فی کتاب یوسیفوس رئیس الکهنه الذی کان علی عهد المسیح و قد قال اناس انه قایا فا قال هذا ان یسوع تکلم و هو حین کان فی المهد و قال لمريم امه انی انا هو یسوع ابن الله الکلام الذی ولدتنی کما بشرک جبرائیل الملاک و ابی ارسلنی لخلص العالم.

**ترجمه:** در کتاب یوسیفوس رئیس کهنه که در زمان مسیح بود و مردم می‌گویند که او قیافا می‌باشد یافته ایم که او گفت که عیسی هنگامیکه در گهواره بود تکلم نموده به مادر خود مریم گفت: بدرستیکه من عیسی پسر خدا و آن کلمه هستم که تو مرا زائیده‌ای چنانکه جبرائیل فرشته بتو مژده داد و پدر من مرا برای نجات جهان فرستاده است.

و اگر این را با قرآن مقابله کنیم ظاهر میشود که حضرت محمد در اینجا آن الفاظ و همگی را که به حضرت عیسی نسبت داده اند برحسب اعتقاد و تعلیم خود تبدیل کرده است. اما بی شک و شبهه حضرت محمد این حکایت را از آن کتاب جعلی اخذ نموده و اگر شخصی بپرسد که آن امر بچه طور ممکن بوده در جوابش میتوان گفت که این کتاب از قبلی بعربی ترجمه شده است و چون مادهٔ قبطیه در میان کنیزکهای حضرت محمد بود البته حضرت محمد این افسانه را از آن زن نادان شنیده گمان برد که این داستان در انجیل اصلی حقیقی مرقوم است پس از آن سبب آنرا قدری تبدیل داده

داخل قرآن گردانید. و اما ممکن نیست که این قسم حکایتها راست باشد زیرا از انجیل یوحنا (باب ۲ آیه ۱۱) ثابت می شود که حضرت عیسی در وقت طفولیت هیچ معجزه ای بجا نیاورد زیرا درباره معجزه ای که چون بیشتر از سی ساله بود بعمل آورد مکتوبست که آن کار عجیب شروع و ابتدای معجزاتش بود پس ظاهر است که قبل از آنوقت هیچ معجزه ای از وی بوقوع نیوسته بود. اما سائر معجزات حضرت عیسی که در قرآن مندرج است جز آنکه گفته شد و آنچه در ذیل نسبت به مائده مذکور است البته راست و برحق میباشد چونکه مطابقت دارد با آنچه در اناجیل اربعه مرقوم است.

و آنچه درباره مائده در قرآن یافت میشود این است: **إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ قَالَ اللَّهُ إِنَّي مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ ...<sup>۱</sup> سورة مائده (یعنی سوره ۵ آیه**

۱۱۲ الی ۱۱۵) **ترجمه:** چون گفتند حواریون ای عیسی پسر مریم آیا می تواند پروردگارت که

<sup>1</sup> Behold! the disciples, said: "O Jesus the son of Mary! can thy Lord send down to us a table set (with viands) from heaven?" Said Jesus: "Fear Allah, if ye have faith."

They said: "We only wish to eat thereof and satisfy our hearts, and to know that thou hast indeed told us the truth; and that we ourselves may be witnesses to the miracle."

Said Jesus the son of Mary: "O Allah our Lord! Send us from heaven a table set (with viands), that there may be for us - for the first and the last of us - a solemn festival and a sign from thee; and provide for our sustenance, for thou art the best Sustainer (of our needs)."

Allah said: "I will send it down unto you..." *Qur'an*, 5: 112- 115. — Yusuf Ali.



فرو فرستد بر ما خوان طعام آراسته از آسمان گفت پرهیزید از خدا اگر هستید از گروندگان گفتند می‌خواهیم که بخوریم از آن و بیارامد دل‌های ما و میدانیم که به تحقیق راست گفتی بما و باشیم بر آن از شاهدان گفت عیسی پسر مریم بار خدایا پروردگار ما فروفرست بر ما خوانی طعام از آسمان که باشد ما را عیدی از برای اول ما و آخر ما و معجزه ای از تو و روزی ده ما را و توئی بهترین روزی دهندگان گفت خدا بدرستی که من فرو فرستنده‌ام آنرا بر شما. البته ذکر این معجزه در هیچ کتاب مسیحی یافت نمی‌شود و همانا این امر عجیب هرگز بوقوع نپیوسته است اما اصل این حکایت را در عهد جدید میابیم زیرا در انجیل متی (باب ۲۶ آیه ۲۰ الی ۲۹) و در انجیل مرقس (باب ۱۴ آیه ۱۷ الی ۲۵) و در انجیل لوقا (باب ۲۲ آیه ۱۴ الی ۳۰) و در انجیل یوحنا (باب ۱۳ آیه ۱ الی ۳۰) ذکر آن عشاء ربانی است که حضرت عیسی با حواریان خود در شب آخری زندگانی دنیوی خویش تناول فرمود و مسیحیان حقیقی از آن ایام تا بزمان ما برای یادگاری آنوقت عادی هستند که برحسب حکم وی عشاء ربانیرا اکثر اوقات معمول دارند. و ذکر مائده یعنی خوان حضرت عیسی در انجیل لوقا (باب ۲۰ آیه ۳۰) باین الفاظ یافت میشود. تا در ملکوت من از

خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید. و اگر استفسار کرده شود که اهل اسلام چرا می‌گویند که آن مائده از آسمان نازل شد جواب آن این است که شاید ایشان در فکر آن رویائی میباشند که در کتاب اعمال رسولان مندرج است که در آنجا (باب ۱۰ آیه ۹ الی ۱۶) چنین مکتوبست پطرس پیام خانه برآمد تا دعا کند و واقع شد که گرسنه شده خواست چیزی بخورد اما چون برای او حاضر می‌کردند بینخودی او را رخ نمود پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ بچهار گوشه بسته بسوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند و خطابی بوی رسید که: ای پطرس برخاسته ذبح کن و بخور. پطرس گفت: حاشا خداوندا زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام. بار دیگر خطاب بوی رسید که: آنچه خدا پاک کرده است تو حرام مخوان و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد. ولی این فقط رویا بود و بس. پس اصل آن حکایت مائده باید همین اشتباه باشد.

الآن لازم است بعضی چیزهای دیگر را نیز که در قرآن درباره حضرت عیسی و مادرش

حضرت مریم مندرج است

بیان کنیم تا اصل و سرچشمه آنها را بفهمیم. و از آن جمله این است که در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱۶) مکتوب است. **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ الْخُ<sup>۱</sup> تَرْجَمَه:** و چون گفت خدا ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته ای مر مردمانرا که مرا گیرید من و مادرم را دو خدا غیر از خدا الخ. و مثل این نیز در سوره نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۶۹) مکتوب است. **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَةٌ أُلْقِيَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا<sup>۲</sup> تَرْجَمَه:** ای اهل کتاب غلو مکنید در دیتتان و مگوئید بر خدا مگر راستی جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم فرستاده خداست و کلمه اش انداخت آنرا بسوی مریم و روحی از آن پس بگروید بخدا و پیغمبرانش و مگوئید سه اند باز ایستید که بهتر است برای شما جز این نیست خدا خدائست یکتا منزهست او که باشد مر او را فرزندی مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بس است خدا وکیل. و نیز در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۷۷)

<sup>1</sup> And behold! Allah will say: "O Jesus the son of Mary! Didst thou say unto men, worship me and my mother as gods in derogation of Allah?" etc (*Qur'an*, 5: 116).

<sup>2</sup> O People of the Book! Commit no excesses in your religion: Nor say of Allah aught but the truth. Christ Jesus the son of Mary was (no more than) a messenger of Allah, and His Word, which He bestowed on Mary, and a spirit proceeding from Him: so believe in Allah and His messengers. Say not "Trinity": desist: it will be better for you: for Allah is one Allah: Glory be to Him: (far exalted is He) above having a son. To Him belong all things in the heavens and on earth. And enough is Allah as a Disposer of affairs. *Qur'an*, 4: 171. — Yusuf Ali.

چنین مرقوم گشته لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يُقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.<sup>1</sup> **ترجمه:** هر آینه بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند که خدا سوم سه تاست و نیست هیچ خدائی مگر خدای یگانه و اگر باز نه ایستند از آنچه میگویند هر آینه مسّ خواهد کرد آنانکه کافر شدند از ایشان عذاب دردناک. و از این آیه ها هویداست که حضرت محمد چنانکه جلال الدین و یحیی گفته‌اند از بعضی مسیحیان بدعتی شنیده بود که بر حسب گمان ایشان سه خدا هست یعنی خدایتعالی و حضرت مریم و حضرت عیسی. و در ردّ آن تعلیم کفرانه در قرآن بارها مکتوبست که خدا واحد است و هر که هم از تورات و هم از انجیل اطلاع دارد میداند که عقیده وحدانیت ذات پاک الهی اصل و بنیاد دین مسیحی میباشد چونکه در تورات (کتاب تثنیه باب ۶ آیه ۴) مرقوم است. ای اسرائیل بشنو یهوه خدای مایهوه واحد است. و در انجیل مرقس (باب ۱۰ آیه ۲۹) خود حضرت عیسی این آیه را اقتباس کرده آنرا بتأکید تمام تصدیق میفرماید. و هیچ مسیحی حقیقی هرگز مقرّ الوهیت حضرت مریم نبوده است اما حیف است که در بعضی اجزاء کلیسای مسیحی عبادت حضرت مریم دخول یافته است که عین بت پرستی میباشد

---

<sup>1</sup> They do blaspheme who say: Allah is one of three in a Trinity: for there is no god except One Allah. If they desist not from their word (of blasphemy), verily a grievous penalty will befall the blasphemers among them. *Qur'an*, 5: 73. — Yusuf Ali.

و اگر چه آن عبادت بالکُلّ برخلاف احکام الهی و بضدّ تعلیم کتاب مقدّس است اما مطابقت کلی دارد با آنچه درباره حضرت مریم در بعضی از آن کتابهای جعلی که حضرت محمد آن حکایت هائیرا که ذکر شد از آنها اقتباس کرده است .

در سوره نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۶) درباره یهود مکتوب است که ایشان گفتند: **إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ. وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ... وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ؛ بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.**<sup>۱</sup> **ترجمه:** ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم را پیغمبر خدا و نکشتند او را و بدار نکشیدند او را ولیکن شبیه گردیده شد مر آنها را ... و نکشتند او را بیعین بلکه بلند کرد او را خدا بسوی او و باشد خدا غالب درست کردار. و در اینجا تعلیم قرآن بضدّ تمام کتب انبیا و حواریین است اما با تعلیم بعضی از بدعتیان مطابقت کلی دارد زیرا یکی از علمای قدیم مسیحی ایرینیئوس نام ما را مطلع می سازد که بسلیدیس که یکی از روسای بدعتیان قدیم بود همین اعتقاد را بشاگردان خود می آموزانید. و ایرینیئوس درباره بسلیدیس می گوید که آن شخص در خصوص حضرت عیسی چنین تعلیم میداد. —

Neque passum eum; Simonem

---

<sup>1</sup> "We killed Christ Jesus the son of Mary, the Messenger of Allah";- but they killed him not, nor crucified him, but so it was made to appear to them...for of a surety they killed him not:-  
Nay, Allah raised him up unto Himself; and Allah is Exalted in Power, Wise. (*Qur'an*, 4: 157- 158).

Quedam Cyrenæum angariatum portasse crucem eius pro eo; et hunc secundum ignorantiam et errorem crucifixum, transfiguratum ab ec, uti putaret ur ipse esse Iesus.<sup>1</sup>

— ترجمه: و او درد ندید و شخصی قیروانی شمعون نام مجبور شده صلیبش را برای وی حمل نمود و این شخص چون از وی صورتش تبدیل نموده شده بود تا مردم گمان برند که او عیسی میباشد بر حسب این نادانی و غلط مصلوب گشت انتهی. پس هویداست که حضرت محمد این عقیده را از مریدان آن بسلیدیس بدعتی آموخته است اگر چه هر که منکر مصلوب شدن مسیح میباشد با همه انبیا و حواریین مقاوت مینماید چونکه انبیا از قبل نبوت کرده گفتند که مسیح موعود می باید بدان طور جان عزیز خود را نهاده کفاره کامل کافی برای گناهان جمیع بنی نوع بشر بگذراند و حواریین نیز شهادت داده گفته اند که ما حاضر بوده بچشمان خود دیدیم که نجات دهنده ما بر صلیب کشیده شد. اما حضرت محمد این را ملتفت نشد که آن قول باطل آن شخص بدعتی با گمان دیگر وی مرتبط شده است و آن این می باشد که حضرت عیسی لباس بشریت را فی الحقیقه در بر

---

<sup>1</sup> A certain Simon of Cyrene had been compelled to carry His cross for Him; and that this man was crucified through ignorance and error, having been changed in form by Him, so that it should be thought that he was Jesus Himself. — *Sources of Qur'an* p. 183.

Simon, a certain man of Cyrene, being compelled, bore the cross in his stead; so that this latter being transfigured by him, that he might be thought to be Jesus, was crucified, through ignorance and error ... — Irenæus, *Adversus Haereses*, Book I, Chapter 24, Doctrines of Saturninus and Basilides.  
— Irenæus, *Against Heresies*, Book I, Chap. xxiv, *Doctrines of Saturninus and Basilides*, In: Vol I, *The Apostolic Fathers with Justin Martyr and Irenæus*, The Ante-Nicene Fathers Translations of The Writings of the Fathers down to A.D. 325, Edited by Alexander Roberts and James Donaldson, American Reprint of the Edinburgh Edition, W. B. Eerdmans Publishing Co, Grand Rapids, MI, Reprinted 1989, p. 349.

نکرده بلکه فقط شبیه بدنی که وجود حقیقی نداشت پذیرفته بود و از آن جهت ممکن نبود که او تولد یابد یا درد بیند یا مصلوب شود بلکه مردم را فریفت تا ایشان گمان برند که وی متحمل این امور گردیده است. ولکن این تعلیم فاسد بالکل ضد قرآن و انجیل است. لهذا قبول کردن جزئی از اوهام بَسَلِیدِیس و رد کردن اصول حکمت باطله کفرانه وی برای حضرت محمد مناسب نبود چونکه اگر اصول هر تعلیم رد شود البته تمام آن عمارت منهدم می‌گردد و اگر اصولش باطل باشد پس فروعاتش به چه طور ثابت می‌ماند و اما ظاهر است که حضرت محمد چنین کرده این آیه را داخل قرآن خود ساخت.

اهل اسلام برآنند که حضرت عیسی شاگردان خود را امر فرمود که منتظر آمدن نبی دیگر مسمی به احمد باشند و در اثبات آن گمان آیه از قرآن پیش می‌آوردند که در سوره صف (یعنی سوره ۶۱ آیه ۶) یافت میشود و آن این است. وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ<sup>۱</sup>

**ترجمه:** و چون گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل بدرستیکه من فرستاده خدا بسوی شما

تصدیق کننده مرا آنچه را میانه دو دست من است از تورات و بشارت دهنده برسولی

---

<sup>1</sup> And remember, Jesus, the son of Mary, said: "O Children of Israel! I am the messenger of Allah (sent) to you, confirming the Law (which came) before me, and giving Glad Tidings of a Messenger to come after me, whose name shall be Ahmad." *Qur'an*, 61: 6. — Yusuf Ali.

که خواهد آمد از بعد من که اسمش احمد است. و البته این آیه اشاره می‌نماید بسوی آنچه دربارهٔ فارقلیط (Παράκλητος)<sup>۱</sup> در انجیل یوحنا (باب ۱۴ آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵ آیه ۲۶ و باب ۱۶ آیه ۷) مکتوب است اما هر که آن باب‌ها را با دقت تمام بخواند می‌بیند که ذکر هیچ نبی آینده‌ای در آنجا یافت نمی‌شود بلکه آنچه را که حضرت عیسی فرمود دربارهٔ روح القدس گفت چنانکه در آیه‌های مذکور بیان شده است و آن وعدهٔ مسیح روزی چند بعد از صعودش باتمام رسید که بیان تکمیلش و نزول روح القدس بر حواریین در کتاب اعمال رسولان (باب ۲ آیه اول الی ۱۱) مندرج است. و اصل آن اشتباهی که در قرآن یافت میشود این است که اهل عرب معنی این لفظ Παράκλητος (یعنی فارقلیط) را ندانسته گمان بردند که ترجمهٔ آن احمد میباشد اگر چه هر آینه معنی آن لفظ یونانی تسلی دهنده است. اما لفظی دیگر در زبان یونانی هست که به مسامع اجنبیان صدایش از صدای Παράκλητος (پاراقلیطوس) چندان تفاوتی ندارد یعنی Περίκλυτος<sup>۲</sup> (پریقلیطوس) که معنی آن لفظ بینهایت نامدار و یا بسیار ستوده می‌باشد و میتوان گفت که شخصی از اهل عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست از آن سبب اشتباه کرده گمان برد که معنی پاراقلیطوس (یافارقلیط) احمد است

<sup>1</sup> Paraclete (Greek: Helper, Advocate, Comforter). John xiv. 16, 26; xv. 26; xvi. 7. Nevertheless I tell you the truth; It is expedient for you that I go away: for if I go not away, the Comforter will not come unto you; but if I depart, I will send him unto you. John 16:7 (KJV). See also *Sources of Islam*, p. 63, *Sources of Qur'an*, p. 190-191, *Inquiry into Sources*, p. 176.

<sup>2</sup> Periclete (Greek: praised, celebrated) and may be translated into Arabic as Ahmad.



و حال آنکه این اشتباه مثل آنست که شخص عجمی گمان برد که در عربی ما بین غریب و قریب هیچ تفاوتی نیست زیرا اهل ایران عموماً تلفظ حرف غین را مشکل شمرده آنرا مثل ق می‌گویند. و معلوم است که مانی نقاش در ایام قدیم در ایران برپا شده و ادعای نبوت کرده گفت: من آن فارقلیط هستم که مسیح بر وی شهادت داد. اما مسیحیان ادعای او را قبول نکردند زیرا ایشان از تعلیم انجیل خود واقفیت تمام داشتند و بخوبی می‌دانستند که مسیح وعده آمدن هیچ نبی صادق را نداده است.

در احادیث مندرج است که حضرت محمد گفت که چون حضرت عیسی از آسمان نزول خواهد فرمود بر روی زمین تا چهل سال زیست خواهد نمود وَیَتَزَوَّجُ یعنی عروسی خواهد کرد (عرائس المجالس صفحه ۵۵۴) و هر که از کتاب مقدس واقف باشد اصل این غلط را می‌فهمد و آن این است که در کتاب مکاشفه (باب ۱۹ آیه ۷ الی ۹) مکتوبست: شادی و وجد نمائیم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح برّه رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است و باو داده شد که بکتان پاک و روشن خود را بپوشاند زیرا که آن کتان عدالت‌های مقدسین است و مرا گفت: بنویس خوشابحال آنانیکه ببزم نکاح بره دعوت شده اند انتهی.

ولکن اگر استفسار کنیم که آن عروس کیست جواب این سوال را در باب ۲۰ آیه ۲ می‌یابیم جائیکه چنین مکتوبست. شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروس که برای شوهر خود آراسته است. پس می‌بینیم که آن عروس مذکوره عبارت از کلیسای مقدسین یعنی جماعت مسیحیان حقیقی میباشد که در همان وقت بزمین برمیگردند و آن نکاح مراد از آن دوستی و اتحاد کامل است که مابین منجی و ناجیانش خواهد بود. پس اصل آن حدیث محض اشتباه می‌باشد.

و چون در احادیث و تفاسیر برحسب سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۸) - یا عیسیٰ اِنِّیْ مَتَوَفِّیْکَ (یعنی ای عیسیٰ بدرستی که من میراننده توام) گفته میشود که حضرت عیسیٰ بعد از مراجعت خود وفات خواهد یافت البته این امر برخلاف تعلیم کتاب مقدس است زیرا در کتاب مکاشفه (باب اول آیه ۱۷ و ۱۸) خود حضرت عیسیٰ فرموده است: من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تاابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است. اما اصل آنچه در احادیث یافت میشود این الفاظ ذیل می‌باشد که در قصه نیاحته

أبينَا القديس الشَّيْخَ يُوسُفَ النَّجَّارَ (باب ٣١) دربارهٔ خنوخ و الیاس گفته شده است که هر دو بدون مردن به آسمان صعود نمودند – يَنْبَغِي لِأَوْلَادِكَ أَنْ يَأْتُوا إِلَى الْعَالَمِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فِي يَوْمِ الْقَلْقِ وَالْخَوْفِ وَالشَّدَّةِ وَالضِّيْقِ وَيَمُوتُوا<sup>1</sup> – **ترجمه:** لازم است برای ایشان که به جهان در آخر زمان در روز زحمت و ترس و سختی و تنگی بیایند و بمیرند. و نیز در کتاب جعلی قبطی مسمی به حکایت خفین حضرت مریم دربارهٔ خنوخ و الیاس چنین مرقوم است.

ΑΛΛΑ ΝΑΙΚΕΩΟΥΝΙ ΗΩ ΕΡΩΟΥ ΗΩΟΥ ΤΤΕ ΕΕΜΤΤΙ ΜΜΟΥ ΕΤΘΔΖ<sup>2</sup>

**ترجمه:** اما این دیگران بر ایشان هم واجب است که آخر الأمر ذائقهٔ موترا بچشند. انتهى. و چون اصحاب حضرت محمد این چیز را از خوانندگان این کتابهای باطل شنیده بودند البته گفتند که حضرت عیسی نیز مثل خنوخ و الیاس باید ذائقهٔ موترا بچشد و چون گمان بردند که او بدون مردن به آسمان صعود نموده است پس گفتند که البته چون مراجعت میفرماید بعد از اندکی وفات خواهد یافت پس آن سوره را برحسب این گمانشان تفسیر نمودند و نیز در سورهٔ عنکبوت (یعنی سوره ٢٩ آیه ٥٧) مکتوب است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ که اینرا نیز در اثبات قول خود پیش می‌آورند

<sup>1</sup> "It will happen to them that they will return to the world in the last time, in the day of grief and fear and distress, and then will die." Chapter xxxi, *History of Joseph the Carpenter. Sources of Islam*, p. 65; *Sources of Qur'an*, p. 188; *Inquiry into Sources*, p. 66.

— O my brethren, that they also, Enoch and Elias, must towards the end of time return into the world and die-in the day, namely, of commotion, of terror, of perplexity, and affliction. *History of Joseph the Carpenter*, Chap. xxxi, In: Vol VIII, *The Twelve Patriarchs, Excerpts and Epistles, The Clementina, Apocrypha, Decretalis, Memoirs of Edessa and Syriac Documents, Remains of the First Ages*, The Ante-Nicene Fathers Translations of The Writings of the Fathers down to A.D. 325, Edited by Alexander Roberts and James Donaldson, American Reprint of the Edinburgh Edition, W. B. Eerdmans Publishing Co, Grand Rapids, MI, Reprinted 1989, p. 349.

<sup>2</sup> <sup>19</sup> But these also, even they must needs taste death at last. — Robinson, Forbes, *Coptic Apocryphal Gospels* (No. 2), In: *Texts and Studies: Contributions to Biblical and Patristic Literature* Vol. IV, Cambridge University Press, Cambridge, England, 1896, (Reprinted, Kraus Reprint Ltd, Nendeln, Liechtenstein, 1967), *Bohairic Accounts: Of the Falling Asleep of Mary*, Chapter 5:19, p.108-109.

و همین الفاظ در سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۱۸۲) نیز یافت می‌شود.

ذکر چند مطلب مختصر دیگر که از کتابهای مسیحیان یا از تصنیفات بدعتیان اخذ شده است. و از آنجمله این است که در احادیث مرویست که چون خدای تعالی خواست حضرت آدم را بیافریند یکی بعد از دیگری از فرشتگان مقرریرا فرستاد تا قبضه ای خاک زمین بگیرد و آخر الامر عزرائیل پائین آمده دست خود را فراز کرد و از همه روز زمین قبضه ای خاک برگرفت و بیاورد و گفت خدایا تو دانی اینک آوردم (قصص الأنبياء صفحه ۱۱) - و ابو الفدا از کامل ابن اثیر میگوید - قَالَ النَّبِيُّ صَلَعَمَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَ مِنْ قَبْضَةِ قَبْضِهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ... وَإِنَّمَا سُمِّيَ آدَمَ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ.<sup>۱</sup> **ترجمه:** پیغمبر صلعم گفت بدرستی که خدایتعالی آدم ع را از مشتی که آنرا از تمام زمین گرفت بیافرید ... و جز این نیست که او مسمی به آدم بوده است زیرا که از ادیم زمین آفریده شد. و اینکه فرشته از آسمان برای گرفتن خاک پائین آمد و (چنانکه در احادیث است) آن مشت خاکرا از زمین خواست این همه از نوشتجات شخص یونانی بدعتی که مسمی به مَرَقِيُون بود مأخوذ گشته است زیرا یکی از مصنفین

<sup>۱</sup> Abul Feda, quoting from Ibn Athîr, gives us this account: The Prophet said that God created Adam from a handful of earth gathered from all round the world ...and that he was called Adam as formed out of the earth *below* (i.e. adîm- أدیم). See *Sources of Islam*, p. 66. *Sources of Qur'an*, p. 193.

قدیمیترین ارامنه یزنی نام این الفاظ ذیل را از کتاب همان شخص بدعتی اقتباس کرده است –  
 Եւ տեսալ օրինացն աստուծոյ՝ թէ գեղեցիկ է աշխարհս,  
 խորհեցաւ առնել ՚ի սմա մարդ: Եւ իջեալ առ հիւղն յերկիր, ասէ.  
 տուր ինձ ՚ի կաւոյդ քումմէ, ու յինէն տամ ոգի . . . . : Տուեալ նմա  
 հիւղեայն յերկրէ իւրմէ, ստեղծ զնա և փչեաց ի նա ոգի . . . . և  
 (کتاب) վասն այնորիկ անուանեցաւ Ադամ, զի ՚ի կաւոյն արարաւ:՝

مسمی به رد بدعتها باب ۴) **ترجمه:** و خدای تورات چون دید که این جهان خوب صورت  
 است مصمم شد که انسان را از آن بسازد و نزد ماده در زمین نازل شده گفت چیزی از خاک خود  
 را بمن بده و از خودم روح خواهم داد ... و چون ماده از چیزی از زمین خود را بوی داد او را  
 آفرید و روح را در وی دمید ... و از این سبب به آدم مسمی شد که از خاک ساخته گردیده بود  
 انتهی. و برحسب گمان فاسد مرقیون آن شخصیکه او را خدای تورات مینامند که او خاک را  
 برای آفرینش انسان از زمین برداشت فرشته‌ای است و بس زیرا می‌گفتند که تورات از

<sup>1</sup> And the Lord God saw that the earth was pleasant to the sight, and he decided to create man on it. He came down to the earth and said, give me the dust of yours and I shall make a living soul of it . . . . He took the dust of the ground and formed man of it and He breathed into his nostrils the breath of life. . . . and therefore He called him Adam, as he was created from the dust of the ground. — Armenian — Ezniq, *Refutation of Heresies*, Book iv.

The God of the Law seeing the earth fair to look upon, desired to make man out of it, and having descended to Matter, Hylê (ὕλη) on the earth, he said, Give me some of thy soil, and I will from myself impart to it a soul.....So when Matter had given to him some of the earth, he created man and breathed into him a soul; and for this reason he was called Adam, because he was made out of the earth. — Armenian — *Sources of Qur'an* p. 193-194. See also *Sources of Islam*, p. 66.

— Eznig or Eznik, an Armenian bishop of the 5th Century, who wrote against Marcion and Mani (German translation from the Armenian by C. Fr. Neumann, in Illgen's *Zeitschrift für die Hist. Theologie*, 1834, pp.77-78).

Eznik (Eznig, Eznig), an Armenian doctor of the church in the 5th cent. The Destruction of False Doctrines, still preserved in the Armenian original (pub. by the Mechitarists of St. Lazarus in the collection of Armenian classics, Venice, 1826).

جانب فرشتگان که دشمن خدایتعالی بود نازل گردید و آن فرشته را ربّ العالمین و خالق مخلوقات و رئیس این جهان می‌نامیدند که آخرین این القابرا (یعنی رئیس این جهان) از انجیل گرفته بودند جائیکه شیطان ملقب به این لقب است (بین انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۳۰) و اهل اسلام آن آیه را درباره حضرت محمد بیان می‌کنند و معنی صحیح آنرا نمی‌دانند. و مرقیون می‌گفت که آن فرشته ساکن آسمان دوم بود و در اول ندانست که خدایتعالی هست اما چون از وجود واجب الوجود اطلاع یافت دشمن آن خدای غیر معروف گردیده بنا نمود بکوشیدن تا مردم خدای حقیقی را شناسند و او را حرمت و عبادت نمایند. و این خیال با آنچه اهل اسلام در خصوص عزازیل می‌گویند مشابهت کلی دارد که او نیز ساکن آسمان دوم شد. اما تمام ما بقی حکایت عزازیل را باید در کتابهای زردشتیان بجوئیم چنانکه در فصل پنجم این کتاب مفصلاً بیان خواهیم نمود.

در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۶۹ الی ۷۳) چنین مرقوم گشته است. **فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ**

أُولَىٰ بِهَا صُلًىٰ وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ  
الظَّالِمِينَ فِيهَا جَذِيًّا<sup>١</sup> **ترجمه:** پس پروردگار تو که حشر میکنیم ایشان را با دیوان پس هر آینه  
حاضرشان خواهیم کرد پیرامون جهنم بزانو درآمدگان پس بیرون می‌آوریم از هر گروهی  
هرکدامشان سخت ترند بر خدا از نافرمانی پس مائیم داناتر بآنانکه ایشان سزاوارترند به آن از راه  
اندختن و نیست از شما مگر که وارد شونده است آنرا باشد بر پروردگارت واجبی حکم کرده  
شده پس میرهائیم آنرا که پرهیزکار شدند و واگذاریم ستمکارانرا در آن بزانو درآمده. و در بیان  
این آیه ها مفسرین مختلف الرأی هستند چونکه بعضی می‌گویند که جمیع مومنین هم باید از  
جهنم عبور کنند و اما شعله هایش ایشانرا ضرر نمی‌رساند و دیگران برآنند که آن عبارت از پل  
صراط است که جمیع مردم از آن بر بالای جهنم باید عبور کنند. و درباره آن پل چیزی داریم که  
در فصل پنجم بیان نمائیم و اما در اینجا میگوئیم که شاید این الفاظ *إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا* راجع  
است به آنچه بعضی از مسیحیان نادان در بیان آیه ای از انجیل مرقس (باب ۹ آیه ۴۹) و آیه دیگر  
از رساله اول بقرنتیان (باب ۳ آیه ۱۳) گفته اند چون گمان برده‌اند که جائی هست که در آن  
مسیحیان گناهکار به آتش از گناهانشان پاک کرده می‌شوند.

---

<sup>1</sup> So, by thy Lord, without doubt, We shall gather them together, and (also) the Evil Ones (with them); then shall We bring them forth on their knees round about Hell; Then shall We certainly drag out from every sect all those who were worst in obstinate rebellion against (Allah) Most Gracious. And certainly We know best those who are most worthy of being burned therein. Not one of you but will pass over it: this is, with thy Lord, a Decree which must be accomplished. But We shall save those who guarded against evil, and We shall leave the wrong-doers therein, (humbled) to their knees. *Qur'an*, 19: 68 - 72. — Yusuf Ali.

اما اگر این الفاظ قرآن نسبتی به پُل صراط داشته باشد البته این خیال نه از مسیحیان بلکه از زردشتیان اخذ شده است چنانکه در موضع خود بیان خواهد شد.

و ذکر میزان در سوره شوری (یعنی سوره ۴۲) و نیز در سوره قارعه (یعنی سوره ۱۰۱) یافت میشود چنانچه مکتوب است: **اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ**

**السَّاعَةَ قَرِيبًا**<sup>۱</sup> (سوره شوری آیه ۱۶). **ترجمه:** اوست خدائیکه فروفرستاد کتابرا بحق و

میزان و چه چیز دانا کرد ترا شاید قیامت نزدیک باشد. و نیز مکتوبست: **فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ**

**فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ**<sup>۲</sup> (سوره قارعه آیه ۵ و ۶) **ترجمه:**

پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش پس اوست در عیش پسندیده و اما آنکه سبک آمد سنجیده

هایش پس مأوایش دوزخ است. لازم نیست که در اینجا تمام آنچه را که در احادیث نسبت به آن

میزان عظیم مندرج است بیان نمائیم زیرا هر شخص آن امور را میداند اما باید استفسار کنیم که

اصل این تعلیم از کجا بوده است. واضح باد که در کتاب جعلی است مسمی به وصیت نامه

ابراهیم که اولاً در مصر تصنیف شد

---

<sup>1</sup> It is Allah Who has sent down the Book in Truth, and the Balance (by which to weigh conduct). And what will make thee realise that perhaps the Hour is close at hand? (*Qur'an*, 42: 17).

<sup>2</sup> Then, he whose balance (of good deeds) will be (found) heavy,  
Will be in a life of good pleasure and satisfaction.

But he whose balance (of good deeds) will be (found) light,-  
Will have his home in a (bottomless) Pit. *Qur'an*, 101: 6-9. — Yusuf Ali.



و بزبان یونانی و عربی ترجمه شده است و در آن کتاب چیزی بیابیم که باید آنرا با آنچه در قرآن دربارهٔ سنجیدن حسنات و سیئات گفته شده است مقابله کنیم. در آن کتاب چنین مندرج است که چون ملک الموت به امر الهی خواست روح حضرت ابراهیم را قبض نماید آن خلیل درخواست کرد که قبل از وفاتش اذن یابد که عجایب آسمان و زمین را مشاهده کند و چون اجازت یافت عروج کرده هر چیز را تماشا نمود و چون بعد از چندی داخل آسمان دوم گشت آن میزانرا دید که فرشتهٔ اعمال مردمرا به آن می‌سنجد زیرا در آن کتاب مذکور چنین مندرج است.

XII. <sup>1</sup> ... 'Εν μέσω τῶν δύο πυλῶν ἴστατο θρόνος .... καὶ ἐπ' αὐτῷ ἐκάθητο ἀνὴρ θαύμαστος, .... ἔμπροσθεν δὲ αὐτοῦ ἴστατο τράπεζα κρυσταλλοειδῆς ὅλος διὰ χρυσοῦ καὶ βύσσου· ἐπάνω δὲ τῆς τραπέζης ἦν βιβλίον κείμενον, τὸ πάχος αὐτοῦ πηχέων ἕξ, τὸ δὲ πλάτος αὐτοῦ πηχέων δέκα· ἐκ δεξιῶν δὲ αὐτῆς καὶ ἕξ ἀριστερῶν ἴσταντο δύο ἄγγελοι κρατοῦντες χάρτην

<sup>1</sup> *The Testament of Abraham: The Greek Recensions*, Texts & Translations 2, Pseudepigrapha Series 2, Translated by Michael E. Stone, Society of Biblical Literature, University of Montana, Missoula, Montana, 1972, Chapter XII, p. 28-31.

[Chapter XII. While he was yet saying these things to me, behold two angels, fiery in aspect, and pitiless in mind, and severe in look, and they drove on thousands of souls, pitilessly lashing them with fiery thongs. The angel laid hold of one soul, and they drove all the souls in at the broad gate to destruction. So we also went along with the angels, and came within that broad gate,] and between the two gates stood a throne terrible of aspect, of terrible crystal, gleaming as fire, and upon it sat a wondrous man bright as the sun, like to the Son of God. Before him stood a table like crystal, all of gold and fine linen, and upon the table there was lying a book, the thickness of it six cubits, and the breadth of it ten cubits, and on the right and left of it stood two angels holding paper and ink and pen. Before the table sat an angel of light, holding in his hand a balance, and on his left sat an angel all fiery, pitiless, and severe, holding in his hand a trumpet, having within it all-consuming fire with which to try the sinners.

The wondrous man who sat upon the throne himself judged and sentenced the souls, and the two angels on the right and on the left wrote down, the one on the right the righteousness and the one on the left the wickedness. The one before the table, who held the balance, weighed the souls, and the fiery angel, who held the fire, tried the souls.

And Abraham asked the chief-captain Michael, What is this that we behold? And the chief-captain said, These things that thou seest, holy Abraham, airs the judgment and recompense. And behold the angel holding the soul in his hand, and he brought it before the judge, and the judge said to one of the angels that served him, Open me this book, and find me the sins of this soul. And opening the book he found its sins and its righteousness equally balanced, and he neither gave it to the tormentors, nor to those that were saved, but set it in the midst.

— *The Testament of Abraham*, Chap. xii, In: Vol X, *The Ante-Nicene Fathers*, Translations of *The Writings of the Fathers down to A.D. 325*, Original supplement to the American edition, Edited by Allan Menzies, 5th Edition, W. B. Eerdmans Publishing Co, Grand Rapids, MI, Reprinted 1990, p. 193-194.

καὶ μέλανα καὶ κάλαμον. πρὸ προσώπου δὲ τῆς τραπέζης ἐκάθητο ἄγγελος φωτοφόρος, κρατῶν ἐν τῇ χειρὶ αὐτοῦ ζυγόν· ἐξ ἀριστερῶν δὲ ἐκάθητο ἄγγελος πύρινος ὅλος ἀνιλέως καὶ ἀπότομος ἐν τῇ χειρὶ αὐτοῦ κρατῶν σάλπιγγα ἔνδον αὐτῆς κατέχων πῦρ παμφάγον δοκιμαστήριον τῶν ἁμαρτωλῶν. καὶ ὁ μὲν ἀνὴρ ὁ θαυμάσιος ὁ καθήμενος ἐπὶ τοῦ θρόνου, αὐτὸς ἔκρινεν καὶ ἀπεφήνατο τὰς ψυχάς· οἱ δὲ δύο ἄγγελοι οἱ ἐκ δεξιῶν καὶ ἀριστερῶν ἀπεγράφοντο· ὁ μὲν ἐκ δεξιῶν ἀπεγράφετο τὰς δικαιοσύνας, ὁ δὲ ἐξ ἀριστερῶν τὰς ἁμαρτίας· καὶ ὁ μὲν πρὸ προσώπου τῆς τραπέζης, ὁ τὸν ζυγὸν κατέχων, ἐζυγίαζεν τὰς ψυχάς· καὶ ὁ πύρινος ἄγγελος, ὁ τὸ πῦρ κατέχων, ἐδοκίμαζεν τὰς ψυχάς. καὶ ἠρώτησεν Ἀβραὰμ τὸν

ἀρχιστράτηγον Μιχαήλ· Τί ἐστὶν ταῦτα ἃ θεωροῦμεν ἡμεῖς; καὶ εἶπεν ὁ ἀρχιστράτηγος· Ταῦτα ἄπερ βλέπεις, ὅσει Ἀβραὰμ, ἔστιν ἡ κρίσις καὶ ἀνταπόδοσις. ...

– (وصیت نامهٔ ابراهیم صورت اول فصل ۱۲) **ترجمه:** در میان آن دو درختی قائم بود . و

مردی عجیب بر آن نشسته بود و میزی که شباهت بُلور داشت تماماً از طلا و کتاب نازک (بَز) قائم و بر روی آن میز کتابی نهاده شده که قطر آن شش ذراع و عرض آن ده ذراع و بر طرف راست و چپ دو فرشته ایستاده بودند که کاغذ و مرکب و قلم میداشتند و پیش روز میز فرشتهٔ نورانی نشسته بود که در دست خود میزانی میداشت و برطرف چپ فرشته ای تماماً آتشین و بیرحم و متعَبَس نشسته بود که در دست خود کرنا میداشت و در آن کرنا آتش سوزنده که معیار گناهکاران میباشد میداشت. و خود آن مرد عجیب که بر آن تخت نشسته بود ارواح را داوری میکرد و برایشان فتوی میداد و آن دو فرشته که بر دست راست و چپ میبودند در دفتری مینوشتند آنکه بر دست راست بود اعمال عادلانه را و آنکه بر طرف چپ بود گناهان را می نوشت و آنکه پیش میز بود و آن میز آنرا می داشت ارواح می سنجید و آن فرشته

آتشین (او که آتش میداشت) ارواح را می‌آزمود. و ابراهیم از میکائیل سپه سالار پرسید: این چیزهایی که ما آنها را می‌بینیم چیست. و آن سپه سالار گفت: ای ابراهیم مقدس این چیزهایی که می‌بینی داوری و جزاست انتهی. (وصیت نامه ابراهیم صورت اول باب ۱۲). و بعد از آن نوشته شده است که حضرت ابراهیم دید که هر روحی که اعمال حسنه و افعال رکبیه او برابر است نه در زمره ناجیان و نه در عدت هلاک شدگان شمرده میشود بلکه در جائیکه ما بین هر دو باشد قرار میگیرد. و این امر مثل آنست که در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۴۴) مکتوبست: **وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ**<sup>۱</sup>.

از آنچه گفته شد آشکار میشود که حضرت محمد آن ذکر میزان را که در قرآنست از این کتاب جعلی که تخمیناً چهار صد سال قبل از هجرتش در مصر تصنیف شده بود اخذ نمود و میتوان گفت که آن اطلاعی را که از آن کتاب بهم رسانید از ماریه قبطیه که کنیزکش بود حاصل کرد. و اما اصل آن تعلیمی که نسبت به آن میزان در وصیت نامه ابراهیم مندرج است نه در کتاب مقدس بلکه در کتابی بسیار قدیمی مسمی به کتاب الأموات یافت میشود. مخفی نماند که بسیار نسخه های این کتاب الأموات

---

<sup>1</sup> Between them is a veil. And on the Heights are men. *Qur'an*, 7: 46. — Yusuf Ali.

از قبور قدیم مصریان بت پرست گرفته شده است زیرا ایشان گمان برده بودند که آن کتاب تصنیف یکی از بت‌هایشان که اسم او تهوتی بود می‌باشد و از آن سبب آنرا با نعش‌های مردگان در قبورشان می‌نهادند تا اموات از آن کتاب در آخرت هم تعلیم یابند. و در آن کتاب بر سر فصل ۱۲۵ تصویر است که آنرا در اینجا نقل کردیم. و هر که بر این تصویر نظر افکند می‌بیند که دو بت مسمی به حُور و آنپو قلب شخص عادل مرده را در ترازو نهاده می‌سنجند و در ترازوی دیگر نشان بتی دیگر است که او را مآت یعنی راستی می‌نامیدند. و خدائی دیگر که تَهوتی مذکور باشد حساب آن میّت را در طوماری می‌نویسد و آن ارقامی که در این صفحه بر بالای میزان مندرج است به حروف مصری قدیم مکتوبست و هی هذّه: اَسَر - اوَف - عَانِخ - ماخَرُو - ر - حاف - ماخیت - مَح - م - خُنْت - سَح - رِطَف - اَب - اَق - نِف - اَبَف - ر - اسْتَف - ن - اَسَر - ماخَرُو - نُتَر - اعا - خُنْت - حَسَرَت اَمما - زَط - اَن - تَهوتی - نِب - اُن - نُو - پا - نِب - تَهوتی - زَطُو . **ترجمه:** اَسَر عادل شمرده شده زنده است. میزان در مقام خود برابر است در وسط دیوانخانه الهی. می‌گوید دل برای وی دلش بجای خویش در اَسَر عادل شمرده شده داخل

بشود. باشد که تهوتی خدای بزرگ در شهرِ حَسْرَتِ مالک شهرِ هَرْمُؤِیْلِسِ مالک کلمات تهوتی  
 (یهنی نبوت) چنین بگوید انتهی. واضح باد که بر بالای سر بعضی از بت‌هایی که در این تصویر  
 منقش می‌باشد اسامی آنها بحروف مصری مرقوم است و مصنف این اوراق آنها را بحروف فارسی  
 نیز نوشت تا مطالعه کنندگان بهتر بفهمند. و آنچه بر بالای آن حیوان هولناک مکتوبست این است  
 طر - خِفْتُو - ن - عام - نِبِت - اَمِئِتی - عام - اَمِئِتی - **ترجمه:** مغلوب سازنده دشمنان به  
 بلعید نشان خواتون عالم اموات حیوان عالم اموات. و نزدیک به آن حیوان مذبحیست پر از هدایا  
 که بر در مقدسِ درونی قائم می‌باشد. و آن داور تخت نشین که در آن مقدس نشسته با روح آن  
 میّت برحسب آنچه تهوتی نوشته است سلوک مینماید. خودِ اَسْرَ خدای مُحْسِنِ می‌باشد و القابش  
 بارقامِ مصری بدینطور مرقوم است. اَسْرَ . اُن . نَفْر . نُتْر . نِب . عَانِخ . نُتْر . اَعَا . حَقِ . زِت  
 . حَسْرِ . سِئُو . اَکْر . خُتِی . اَمِئِتی . نُتْر . اَعَا . نِب . اَبْط . سِئِن . نِحِح . نُتْر .  
**ترجمه:** اَشْسَر وجود نیکو خدا مالک حیات خدای بزرگ حاکم ابد سَرَوَرِ بهشت و دوزخ در  
 عالمِ اموات خدای بزرگ مالک شهرِ اَبْطِ پادشاهِ ازل خدا انتهی

واضح باد که اسم آسر در جزء اول این تصویر به آن میت عادل داده میشود زانرو که او با آن معبود متحد شده است. و زیر آن تخت بارها این الفاظ مرقوم است. عانخ. اُتر یعنی حیات و سلام. پس از آنچه گفته شده ظاهر است که هر آنچه در قرآن نسبت به آن میزان مکتوبست از این ینبوع صادر شده است.

در احادیث است که حضرت محمد در معراج خود حضرت آدم ابوالبشر را دید که گاهی گریه و زاری مینماید و گاهی خوش و خرم می‌گذرد چنانکه در مشکوت المصابیح صفحه ۵۲۱ مندرج است. فلما فُتِحَ علونا السماء الدنيا إذا رجلٌ قاعد على يمينه أسودّةٌ وعلى يساره أسودّة. إذا نظر قبل يمينه ضحك، وإذا نظر قبل شماله بكى. فقال: مرحباً بالنبى الصّالح والابن الصّالح. قلت لجبرائيل: من هذا؟ قال: هذا آدم، وهذه الأسودة عن يمينه وعن شماله نَسَمَ بنيه، فأهل اليمين منهم أهل الجنة، والأسودة التي عن شماله أهل النار. فإذا نظر عن يمينه ضحك، وإذا نظر عن شماله بكى.<sup>1</sup> **ترجمه:** و چون در را باز کرد به آسمان پائین ترین برآمدیم. اینک مردی نشسته که بر دست راست وی سپاهها و بر دست چپ وی سپاهها بود. چون بطرف راست خود نگریست خندید و چون بطرف چپ خود نگریست گریان گشت. و گفت مرحبا به نبی نیکوکار و به پسر

<sup>1</sup> When he opened, we went up to the lower heaven. Lo! a man seated, on his right hand were dark figures, and on his left dark figures. When he looked to his right, he laughed; when to the left, he wept. And he said, Welcome to the righteous Prophet, and to the excellent Son. I then asked Gabriel, Who is this? It is Adam, he said, and these dark figures on his right, and on his left, are the spirits of his sons. The people on his right hand are the inhabitants of Paradise; and the dark figures on his left are those of the Fire; when he looks to his right, he smiles; and when he looks to the left, he weeps. — *Mishkat al Masabih*, by Muhammad Ibn Al-Khatib Al-Tabrizi (مشكاة المصابيح ، (محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي). See also *Sources of Islam*, p. 71 and *Sources of Qur'an* p. 206.

Then he opened. We got up to the nearest heaven and found a man seated with numerous parties by his right side and numerous parties by his left side. When he looks to his right side, he laughs and when he looks to his left side, he weeps. He said: Welcome to the righteous Prophet and the righteous servant. I asked Gabriel: Who is he? He said: He is Adam, and those that are by his right side and his left are the souls of his descendants. Those of them that are by the right side are the inmates of Paradise, and the numerous parties by his left side are the inmates of Hell. So when he looks to his right side, he laughs; and when looks to his left, he weeps. — *Al Hadis, Mishkat-ul-Masabih*, translated by al-Haj Maulana Fazlul Karim, Islamic Book Service, New Delhi, India, 1998 Edition, (Arabic & English), Vol. IV, Chap. XLIV, Sec. 6, No. 92, p. 390.

... So the gate was opened and we went over the nearest heaven and there we saw a man sitting with some people on his right and some on his left. When he looked towards his right, he laughed and when he looked toward his left he wept. Then he said, 'Welcome! O pious Prophet and pious son.' I asked Gabriel, 'Who is he?' He replied, 'He is Adam and the people on his right and left are the souls of his offspring. Those on his right are the people of Paradise and those on his left are the people of Hell and when he looks towards his right he laughs and when he looks towards his left he weeps.' — Al-Bukhari, *The Translation of the Meaning of Sahih Al-Bukhari*, Translated by M.M. Khan, Dar AHYA Us-Sunnah, Al Nabawiya, (Arabic & English), Vol. I, Book VIII, No. 345, p. 211.

See also Muslim, Imam, *Sahih Muslim: Being Traditions of the Sayings and Doings of the Prophet Muhammad as Narrated by His Companions and compiled under the Title Al-Jami'-Us-Sahih*, Translated by 'Abdul H. Siddiqi, Vol. I, Chap. LXXV. No. 313, p. 104.

نیکوکار. به جبرائیل گفتم این کیست؟ گفت این آدم است و این سپاهها بر دست راست و بر دست چپ وی ارواح پسرانش می‌باشند پس اهل دست راست از ایشان اهل بهشت اند و آن سپاههایی که بر دست چپش اند اهل جهنم می‌باشند چپ چون بسوی راست خود مینگرد می‌خندد و چون به سوی چپ خود می‌نگرد گریان میشود.

مخفی نماناد که اصل این حدیث نیز در کتاب وصیت نامه ابراهیم موجود است زیرا در

آن کتاب (صورت اول فصل ۱۱) چنین مکتوب است : -

XI. <sup>1</sup> Ἐστρεψεν δὲ ὁ Μιχαὴλ τὸ ἄρμα καὶ ἤνεγκε τὸν Ἀβραάμ ἐπὶ τὴν ἀνατολὴν ἐν τῇ πύλῃ τῇ πρώτῃ τοῦ οὐρανοῦ. καὶ εἶδεν Ἀβραάμ δύο ὁδοὺς· ἡ μία ὁδὸς στενὴ καὶ τεθλιμμένη καὶ ἡ ἕτέρα πλατεία καὶ εὐρύχωρος, καὶ εἶδεν ἐκεῖ δύο πύλας· μία πύλη πλατεία κατὰ τῆς πλατείας ὁδοῦ, καὶ μία πύλη στενὴ κατὰ τῆς στενῆς ὁδοῦ· ἔξωθεν δὲ τῶν πυλῶν τῶν ἐκεῖσε τῶν δύο, ἴδον

<sup>1</sup> *The Testament of Abraham: The Greek Recensions*, Texts & Translations 2, Pseudepigrapha Series 2, Translated by Michael E. Stone, Society of Biblical Literature, University of Montana, Missoula, Montana, 1972, Chapter XI, p. 24-29.

Chapter XI. So Michael turned the chariot and brought Abraham to the east, to the first gate of heaven; and Abraham saw two ways, the one narrow and contracted, the other broad and spacious, and there he saw two gates, the one broad on the broad way, and the other narrow on the narrow way. And outside the two gates there he saw a man sitting upon a gilded throne, and the appearance of that man was terrible, as of the Lord. And they saw many souls driven by angels and led in through the broad gate, and other souls, few in number, that were taken by the angels through the narrow gate. And when the wonderful one who sat upon the golden throne saw few entering through the narrow gate, and many entering through the broad one, straightway that wonderful one tore the hairs of his head and the sides of his beard, and threw himself on the ground from his throne, weeping and lamenting. But when he saw many souls entering through the narrow gate, then he arose from the ground and sat upon his throne in great joy, rejoicing and exulting.

And Abraham asked the chief-captain, My lord chief-captain, who is this most marvelous man, adorned with such glory, and sometimes he weeps and laments, and sometimes he rejoices and exults?

The incorporeal one said: This is the first-created Adam who is in such glory, and he looks upon the world because all are born from him, and when he sees many souls going through the narrow gate, then he arises and sits upon his throne rejoicing and exulting in joy, because this narrow gate is that of the just, that leads to life, and they that enter through it go into Paradise. For this, then, the first-created Adam rejoices, because he sees the souls being saved. But when he sees many souls entering through the broad gate, then he pulls out the hairs of his head, and casts himself on the ground weeping and lamenting bitterly, for the broad gate is that of sinners, which leads to destruction and eternal punishment. And for this the first-formed Adam falls from his throne weeping and lamenting for the destruction of sinners.

— *The Testament of Abraham*, Chap. xii, In: Vol X, *The Ante-Nicene Fathers*, Translations of *The Writings of the Fathers down to A.D. 325*, Original supplement to the American edition, Edited by Allan Menzies, 5th Edition, W. B. Eerdmans Publishing Co, Grand Rapids, MI, Reprinted 1990, p. 192-193.



ἄνδρα καθήμενον ἐπὶ θρόνου κεχρυσωμένου· καὶ ἦν ἡ ἰδέα τοῦ ἀνθρώπου ἐκείνου φοβερὰ, ὁμοία τοῦ δεσπότη· καὶ ἴδον ψυχὰς πολλὰς ἐλαυνομένας ὑπὸ ἀγγέλων καὶ διὰ τῆς πλατείας πύλης εἰσαγομένας, καὶ ἴδον ἄλλας ψυχὰς ὀλίγας καὶ ἐφέροντο ὑπὸ ἀγγέλων διὰ τῆς στενῆς πύλης. καὶ ὅτε ἐθεώρει ὁ θαυμάσιος ὁ ἐπὶ τοῦ χρυσοῦ θρόνου καθήμενος διὰ τῆς στενῆς πύλης ὀλίγας εἰσερχομένας, διὰ δὲ τῆς πλατείας πολλὰς εἰσερχομένας, εὐθύς ὁ ἀνὴρ ἐκείνος ὁ θαυμάσιος ἤρπαξεν τὰς τρίχας τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ καὶ τὰς παρειὰς τοῦ πώγωνος αὐτοῦ καὶ ἔρριψεν ἑαυτὸν χαμαὶ ἀπὸ τοῦ θρόνου κλαίων καὶ ὀδυρόμενος· καὶ ὅτε ἐθεώρει πολλὰς ψυχὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς στενῆς πύλης, τότε ἀνίστατο ἀπὸ τῆς

γῆς καὶ ἐκαθέζετο ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ ἐν εὐφροσύνῃ πολλῇ χαίρων καὶ ἀγαλλόμενος. ἠρώτησεν δὲ ὁ Ἄβραάμ τὸν ἀρχιστράτηγον· Κύριέ μου ἀρχιστράτηγε, τίς ἐστὶν οὗτος ὁ ἀνὴρ ὁ πανθαύμαστος, ὁ ἐν τοιαύτῃ δόξῃ κοσμούμενος, καὶ ποτὲ μὲν κλαίει καὶ ὀδύρεται, ποτὲ δὲ χαίρεται καὶ ἀγάλλεται; Εἶπεν δὲ ὁ ἀσώματος, Οὗτός ἐστιν ὁ πρωτόπλαστος Ἄδὰμ, ὁ ἐν τοιαύτῃ δόξῃ, καὶ βλέπει τὸν κόσμον, καθότι πάντες ἐξ αὐτοῦ ἐγένοντο· καὶ ὅτε ἴδῃ ψυχὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς στενῆς πύλης, τότε ἀνίσταται καὶ κάθηται ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ χαίρων καὶ ἀγαλλόμενος ἐν εὐφροσύνῃ, ὅτι αὕτη ἡ πύλη ἡ στενὴ τῶν δικαίων ἐστίν, ἡ ἀπάγουσα εἰς τὴν

ζωὴν, καὶ οἱ εἰσερχόμενοι δι' αὐτῆς εἰς τὸν παράδεισον ἔρχονται· καὶ διὰ τοῦτο χαίρει ὁ πρωτόπλαστος Ἄδὰμ, διότι θεωρεῖ τὰς ψυχὰς σωζομένας· καὶ ὅταν ἴδῃ ψυχὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς πλατείας πύλης, τότε ἀνασπᾷ τὰς τρίχας τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ καὶ ῥίπτει ἑαυτὸν χαμαὶ κλαίων καὶ ὀδυρόμενος πικρῶς· διότι ἡ πύλη ἢ πλατεῖα τῶν ἁμαρτωλῶν ἐστίν, ἢ ἀπάγουσα εἰς τὴν ἀπώλειαν καὶ εἰς τὴν κόλασιν τὴν αἰώνιον·

**ترجمه:** و میکائیل عرابه را برگردانیده ابراهیم را بسوی مشرق در دروازهٔ اول آسمان رسانید. و

ابراهیم دو راه دید یک راه تنگ و دشوار و راه دیگر فراخ و وسیع و آنجا دو در دید یک در فراخ مطابق آنراه فراخ و یک در تنگ مطابق آن راه تنگ. و بیرون از آن دو در که آنجا بود مردی بر تخت مطلا نشسته دیدند و صورت آن شخص هایل بود مثل خداوند و ارواح عدیده دیدند که

بفرشتگان

رانده و از در وسیع درآورده میشوند و ارواح کمی دیگر دیدند و آنها بفرشتگان از آن در تنگ آورده میشوند. و چون آنشخص عجیب که بر آن تخت طلائی نشسته بود می‌دید که از در تنگ ارواح کمی و اما از در وسیع بسیار داخل میشوند فی الفور آن مرد عجیب مویهای سرخود و طرفین ریش خویشرا گرفته خود را گریان و زاری کنان از تخت بر زمین انداخت. و چون میدید که ارواح بسیار از در تنگ داخل میگرددند آنگاه خوش و خرم شده با شادمانی عظیم از زمین برخاسته بر تخت خود می‌نشست. و ابراهیم از سپه سالار (یعنی از میکائیل) پرسید: ای آقایم سپه سالار کیست این مرد بینهایت عجیب که باین چنین جلال آراسته است و گاهی گریه و زاری میکند و گاهی شادمان و خرم میگردد. و آن بی جسد گفت: این شخص که در این چنین جلال است آدم نخست آفریده شده می‌باشد و جهانرا مشاهده میکند زیرا همه از وی پیدا شدند و چون می‌بیند که ارواح بسیار از در تنگ داخل میشوند آنگاه با شادمانی برخاسته و خوش و خرم شده بر تخت خود می‌نشیند زانرو که آن در تنگ عادلان است که مودّی بحیات میباشد و آنانیکه از آن داخل میگرددند به بهشت در می‌ایند و آدم نخست آفریده شده از این جهت

شادمان می‌گردد زیرا می‌بیند که آن ارواح نجات می‌یابند. و چون می‌بیند که ارواح بسیار از در وسیع داخل میشوند آنگاه مویهای سرخود را می‌کند و به تلخی گریان و زاری کنان خویشتن را بر زمین می‌اندازد زیرا آن در وسیع گناه کارانست که موذی بهلاکت و سزای ابدی میباشد انتهی.

و اگر چه آسانست که شخصی عالم ثابت کند که بسیار چیزهای دیگر نیز علاوه بر آنکه ذکر شد از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتابهای جعلی مسیحیان نادان و یا از تصنیفات باطله بدعتیان مأخوذ گشته اما شاید آنچه قبل ذکر شده است کفایت میکند و حالا در آخر این فصل مناسبتی دارد که بپرسیم که چون حضرت محمد این قدر مطالب را از کتابهای باطل پذیرفته است آیا از کتاب عهد جدید یعنی از انجیل و از رساله های حواریین نیز چیزی اخذ نموده یا ننموده است. و در جواب این سوال مهم واضح باد که فقط در یک آیه قرآن آیه انجیل و شاید در یک موقعی در احادیث مشهورترین چیزی از رساله پولس رسول اقتباس شده است زیرا (۱) در سوره الأعراف (یعنی سوره ۷، آیه ۳۸) مکتوبست إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ

الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ: **ترجمه:** و آنانکه تکذیب کردند به آیتهای ما و سرکشی کردند از آن باز نشود بر ایشان درهای آسمان و نه درآیند بهشت را تا بیرون آید شتر در چشمه سوزن و آخر این آیه از اناجیل مأخوذ است زیرا در انجیل لوقا (باب ۱۸ آیه ۲۵) چنین مکتوبست: -

Εὐκόπωτερον γάρ ἐστι κάμηλον διὰ τρυμαλιᾶς ῥαφίδος εἰσελθεῖν, ἢ πλούσιον εἰς τὴν βασιλείαν τοῦ Θεοῦ εἰσελθεῖν.<sup>2</sup>

**ترجمه:** زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا. و همین مطلب در انجیل متی (باب ۱۹ آیه ۲۴) و در انجیل مرقس (باب ۱۰ آیه ۲۵) نیز مندرج است.

و (۲) در احادیث از ابی هُرَیْرَةَ نوشته شده است که حضرت محمد گفت که خدای تعالی فرموده است: **أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ**<sup>۳</sup> (مشکوت المصابیح صفحه ۴۸۷) **ترجمه:** مهیا کرده ام برای بندگان نیکوی خود آنچه را که چشمی ندید و نه گوشی شنید و بر خاطر بشر خطور نکرد. واضح باد که این قول خدای عزّ و جَلّ از رساله اول پولس رسول بقرنتیان

<sup>1</sup> To those who reject Our signs and treat them with arrogance, no opening will there be of the gates of heaven, nor will they enter the garden, until the camel can pass through the eye of the needle. *Qur'an*, 7:40. — Yusuf Ali.

<sup>2</sup> For it is easier for a camel to go through a needle's eye, than for a rich man to enter into the kingdom of God. Luke 18:25

<sup>3</sup> Abu Hureira tells in the *Mishkât* of the Prophet having stated that God Almighty had said as follows:— "I have prepared for the righteous what eye hath not seen, nor ear heard, nor hath entered into the heart of man." *Sources of Islam* p. 72-73. See also *Sources of Qur'an* p. 210.

Abu Hurairab reported that the Apostle of Allah said: The Almighty Allah said: I have prepared for My righteous servants which no eye hath seen, and no ear hath heard, and no heart of man hath conceived. And read if you like. So no soul knows what is hidden for them which will refresh the eyes. — *Al Hadis, Mishkat-ul-Masabih*, translated by al-Haj Maulana Fazlul Karim, Islamic Book Service, New Delhi, India, 1998 Edition, (Arabic & English), Vol. IV, Chap. XLII, Sec. 1, No.1, p. 161.

(باب ۲ آیه ۹) اقتباس شده زیرا در آنجا چنین مکتوب است -

Ἄ ὀφθαλμὸς οὐκ εἶδεν καὶ οὐὶς οὐκ ἤκουσεν καὶ ἐπὶ καρδίαν ἀνθρώπου οὐκ ἀνέβη, ὅσα ἠτοίμασεν ὁ θεὸς τοῖς ἀγαπῶσιν αὐτόν-<sup>1</sup>

**ترجمه:** چیزهایی که چشمی ندید و گوشی نشنید و بخاطر انسانی خطور نکرد (یعنی) آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است انتهى.

حاصل کلام اینکه ادعای معترضینی که برآند که انجیل و کتابهای دیگر مسیحیان و خصوصاً بعضی صحیفه های جعلی بدعتیان قدیم یکی از ینایع تعالیم دین اسلام بوده است هرگز قابل انکار نمیباشد.

## فصل پنجم

در امتحان و تفحص ادعای آن معترضینی که حکماً میگویند که بعضی از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتابهای قدیم زردشتیان و هنود مأخوذ گشته از تصنیفات مورخین عرب و یونان معلوم است که قبل از

---

<sup>1</sup> Things which eye saw not, and ear heard not, And [which] entered not into the heart of man, Whatsoever things God prepared for them that love him. 1 Corinthians 2:9

تولد حضرت محمد و در ایام وی پادشاهان ایران بسیاری از ممالک عرب حکمرانی مینمودند. ابوالفدا ما را مطلع ساخته است که انوشیروان کسری افواج خود را در سلطنت خیره فرستاده حارث ملک آن مملکت را از تختش اخراج نموده منذر ماء السّما را که مطیع خود بود بعوض وی بر سریر شاهی بنشانند. و بعد از آن همان پادشاه نامدار قشون خود را که وهرز سپه سالار آن بود به یمن روانه داشته و اهل حبش را خارج گردانیده اولاً ابوالسیف را بر تخت اجدادش جا داد (ابوالفدا باب ۲) و اما بعد از چندی خود وهرز و تخت نشین گردیده سلطنت را باولاد خویش سپرد (سیره الرسول تصنیف ابن هشام صفحه ۲۴ و ۲۵) - و ابوالفدا چنین میگویند: کانت المناذرة آل نصر بن ربیعہ عمّالاً للأکاسره علی عرب العراق یعنی اولاد منذر که همان نام را داشتند و نسل نصر ابن ربیعہ بودند عمّال اکاسره پادشاهان ایران بر عیان عراق بودند (باب ۴). و درباره یمن نیز چنین میگوید: ثم ملک الیمن بعد هم من الحبشه اربعه و من الفرس ثمانیه صارت الیمن للأسلام. **ترجمه:** آنگاه بعد از ایشان (یعنی بعد از اهل حمیر) چهار نفر از اهل حبش و هشت نفر از اهل فارس بر یمن سلطنت نمودند آنگاه یمن از آن اسلام گردید.



لهذا آشکار است که اهل ایران در ایام حضرت محمد و قبل از آنها با اهل عرب معاشرت کلی داشتند و چونکه ایشان از اعراب جاهلیت در علوم و مدنیّت بینهایت بیشتر ترقی کرده بودند مناسب بود که دین و رسوم و علومشان بر اعراب تأثیر فراوان کند. و هم از تواریخ و هم از شهادت مفسرین قرآن هویداست که حکایتها و اشعار ایرانیان در میان طوایف جزیره العرب انتشار کلی داشت. و برحسب این است آنچه ابن هشام ما را اعلام کرده است چون میگوید که در ایام حضرت محمد اهل عرب قصّه های رستم و اسفندیار و پادشاهان قدیم ایران را نه فقط شنیده بودند بلکه بعضی از قریش آنها را پسندیده با آن حکایتها که در قرآن مندرج است مقابله مینمودند. و آنچه ابن هشام میگوید این است: والنّضر بن الحارث بن علقمة بن كلدّة<sup>1</sup> بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصي، كان إذا جلس رسولُ الله صلى الله عليه وسلم مجلساً، فدعا فيه إلى الله تعالى وتلا فيه القرآن، وحذر فريشاً ما أصاب الأمم الخالية، خلفه في مجلسه إذ قام، فحدّثهم عن رستم الشّديد وعن أسفنديار وملوك فارس، ثم يقول: "والله ما محمد بأحسن حديثاً منّي، وما حديثه إلاّ أساطير الأولين اکتتبها کما اکتتبها " فأنزل الله فيه : "وقالوا أساطيرُ الأولين اکتتبها فهی ثملی علیه بكرةً وأصيلاً

<sup>1</sup> In the Manuscript was written Nadhr Ibn Al Hârith Ibn Kaladah Ibn 'Alqamah, (الحارث بن كلدّة بن علقمة) but the accurate name is (Nadhr Ibn Al Hârith Ibn 'Alqamah Ibn Kaladah) according to the examined edition of "Seera of Ibn Hisham" by Mustafah As- Saqah, Ibrahim Al-Ibyaree, and Abdel Hafiz Shalbee (مصطفى (السقا، إبراهيم الأبياري، عبد الحفيظ شلبي), and this is the best Arabic edition to consult.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً " و نزل فيه " إِذَا نُتِلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ " . و نزل فيه " وَيَلِّ لِكُلِّ أَقَاكٍ أُنْثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ نُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ<sup>۱</sup> ترجمه: واقع شد وقتیکه رسول الله صلعم مجلس منعقد نمود پس در آن مجلس بنزد خدایتعالی دعا کرد و قرآن را درس بخواند و قریش را ترسانید از آنچه به امتهای خالی (یعنی بی ایمان) اتفاق افتاده بود که نصر بن حارث بن الخ در مجلسش بعد از وی آمد و چون برخاست پس با ایشان درباره رستم زورآور و اسفندیار و پادشاهان فارس تکلم نمود آنگاه می گفت: قسم بخدا محمد در گفتگو از من بهتر نیست و گفتگوی وی هیچ نیست جز افسانه های پیشینیان او آنها را نویسانیده است چنانکه من آنها را نویسانیده ام. پس خدا درباره وی این آیه را نازل فرمود. و گفتند: افسانه پیشینیان است که نویسانید آنرا پس آن خوانده میشود بر او بامداد و شبانگاه بگو فرو فرستاد آنرا آنکه میداند پنهانی را در آسمانها و زمین بدرستیکه او باشد آمرزنده مهربان (سوره فرقان یعنی سوره ۲۵ آیه ۶ و ۷). و درباره او نازل شد که چون خوانده شود بر او آیات ما گوید افسانه های

<sup>1</sup> The Prophet of the Lord, when he sat in the assembly, used to pray there to the Almighty, read to them from the Qur'an, and warn the Coreish of what in times past had happened to the unbelieving nations. It so came to pass that one day after he had left, Nadhr son of Al Hārith came in and told them stories of the great Rustem and of Isfandiyār and the kings of Persia. Then he said, "I swear by the Lord, that the stories of Muhammad are not better than my own; they are nothing but tales of the past which he hath written out, just as I have written mine out." Then descended this passage: —*They say these are fables of the ancients which he hath caused to be written down, dictated by him morning and evening. Say, He hath revealed the same who knoweth the sacred things in heaven and earth; verily he is gracious and merciful.* 1 ...*When our verses are recited unto him, he saith, - Fables of the ancients.*<sup>2</sup> *Woe unto every lying and wicked one that heareth the verses of God read unto him, then proudly resisteth, as if he heard them not; wherefore denounce unto him a fearful punishment.*<sup>3</sup> — *Sources of Islam* p. 75. See also *Sources of Qur'an* 215-216.

Now al-Nadr b. al-Harith was one of the satans of Quraysh; he used to insult the apostle and show him enmity. He had been to al-Hira and learnt there the tales of the kings of Persia, the tales of Rustum and Isbandiyar. When the apostle had held a meeting in which he reminded them of God, and warned his people of what had happened to bygone generations as a result of God's vengeance, al-Nadr got up when he sat down, and said, 'I can tell a better story than he, come to me.' Then he began to tell them about the kings of Persia, Rustum and Isbandiyar, and then he would say, 'In what respect is Muhammad a better story-teller than I?'

Ibn 'Abbas, according to my information, used to say eight verses of the Qur'an came down in reference to him, 'When our verses are read to him, he says fairy tales of the ancients';<sup>1</sup> and all those passages in the Qur'an in which 'fairy tales' are mentioned. — Ibn Ishaq, *The Life of Muhammad: A Translation of Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Translated by A. Guillaume, Oxford University Press, Oxford, England, (Re-issued in Karachi, Pakistan, 1967, 13th impression, 1998) 1955, p. 136.

<sup>1</sup> *Qur'an*, 25: 5, 6.

<sup>2</sup> *Qur'an*, 68: 15; 83: 13.

<sup>3</sup> *Qur'an*, 45: 7.

پیشینیان است (سوره قلم یعنی سوره ۶۸ آیه ۱۵). و درباره او نازل شد که وای بر هر دروغگوی گناهکاری که می‌شنود آیات خدا را که خوانده میشود بر او پس اصرار میکند سرکشی کنان چنانکه گویا نمی‌شنود آنرا پس مژده ده او را بعد از دردناک (سوره جاثیه یعنی سوره ۴۵ آیه ۶ و ۷) و البته آن حکایت‌های رستم و اسفندیار و پادشاهان فارس همان بود که فردوسی قرن‌ها بعد از ایام حضرت محمد آنها را از آنچه دهقان ترجمه کرده بود برشته نظم کشیده در شاهنامه مندرج ساخت. و میتوان گفت که چون اعراب قصه‌های ملوک دیگر را میخواندند البته از قصه جمشید غافل و بیخبر نماندند و افسانه‌های معراج ارتای ویراف و زردشت و توصیف بهشت و پل جینود و درخت حواپه و حکایت صدور اهرمن از تاریکی اولای قدیم از ایشان نهفته و مجهول نبود. پس الآن تکلیف ما این است که این را با دقت تمام استفسار و تفتیش نمائیم که آیا این امور و امثال آنها بر خود قرآن و بر احادیث مروجه اهل اسلام بی تأثیر مانده است یا نه چونکه معترضین برآند که هر یک از این چیزها بیک طور هم بر قرآن و هم بر احادیث اثر کلی داشته است بنوعیکه البته حکایتها و اعتقادات ایرانیان قدیم یکی از منابع دین اسلام گردیده است.

و نیز میگویند که بسیاری از آن افسانه هائیکه در قدیم الایام در ایران منتشر بود مختصاً به ایرانیان نبود بلکه در میان هنود قدیم نیز که از هرات کوچ کرده به هند انتقال نموده بودند انتشار یافت زیرا که بعضی از آن اوهام و خیالات و تصورات گویا ارث عقلی مذهبی هر دو طایفه بود و بعضی از آنها بعد از آن بمرور ازمنه از ایران بهند رسید. اما چونکه مناسب نیست که این قول معترضین را بدون دلیل مسلم بداریم اکنون باید ادله آن ادعا را از ایشان بطلبیم. و در جواب این سوال می‌گویند که باید بعضی از آیات قرآن و بعضی از احادیث را بیازمائیم و با آنچه در کتب قدیمه زردشتیان و هنود مندرج است مقابله کنیم.

(۱) حکایت معراج حضرت محمد: آنچه در خود قرآن درباره معراج و اسری مندرج است در سوره اسری (یعنی سوره ۱۷ که آنرا سوره بنی اسرائیل نیز میگویند) آیه اول مکتوبست - و هی هذه - سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.<sup>۱</sup> **ترجمه:** دانم پاک بودن آنرا که برد بشب بنده‌اش را شبی از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی که برکت دادیم ما پیرامونش تا بنمائیمش از آیاتمان بدرستیکه خدا

---

<sup>1</sup> Glory to (Allah) Who did take His servant for a Journey by night from the Sacred Mosque to the farthest Mosque, whose precincts We did bless, - in order that We might show him some of Our Signs: for He is the One Who heareth and seeth (all things). *Qur'an*, 17: 1. — Yusuf Ali.

اوست شنونده بینا. و معلوم است که ما بین مفسرین قرآن اختلاف کلی درباره بیان این آیه یافت میشود. و ابن اسحق از احادیث ما را اخبار مینماید که عایشه میگفت: **ما فُقدَ جسد رسول الله صلعم ولكن الله أسرى بروحه**.<sup>1</sup> **ترجمه** : جسد رسول الله صلعم گم نشد و لکن خدا روحش را برب برد. نیز در احادیث چنین مرقوم است که حضرت محمد گفت: تنام عینی و قلبی یقظان (سیره الرسول صفحه ۱۳۹) یعنی چشم در خواب و قلب من بیدار بود. و از آنچه محیی الدین در تفسیر خود نوشته است هویدا میگردد که آن مفسر معراج و اسرای محمد را بطور مجازی قبول کرد و بس چونکه چنین میگوید سبحان الذي أسرى" أي: أنزهة عن اللواحق المادية والنقائص التشبيهية بلسان حال التجرد والكمال في مقام العبودية الذي لا تصرف فيه أصلاً. "ليلاً" أي: في ظلمة الغواشي البدنية والتعلقات الطبيعية، لأن العروج والترقي لا يكون إلا بواسطة البدن. "من المسجد الحرام" أي: من مقام القلب المحرم عن أن يطوف به مشرك القوى البدنية ويرتكب فيه فواحشها وخطاياها ويحجّه غوى القوى الحيوانية من البهيمية والسبعية المنكشفة سواتنا إفراطها وتفريطها لعروها عن لباس الفضيلة. "إلى المسجد الأقصى" الذي هو مقام الروح الأبعد من العالم الجسماني

<sup>1</sup> Ibn Ishac gives this account from Ayesha: "The body of the Prophet did not disappear, but the Lord carried off his soul by night." — *Sources of Islam* p. 76 and *Sources of Qur'an* p. 219.

One of Abu Bakr's family told me that 'A'isha the prophet's wife used to say: 'The apostle's body remained where it was but God removed his spirit by night.' — Ibn Ishaq, *The Life of Muhammad: A Translation of Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Translated by A. Guillaume, Oxford University Press, Oxford, England, (Re-issued in Karachi, Pakistan, 1967, 13th impression, 1998) 1955, p. 183.

بشهود تجلیات الذات و سبحات الوجه، و تذكر ما ذكرنا أنّ تصحيح كل مقام لا يكون إلا بعد التّرقى إلى ما فوقه، لتفهم من قوله. "لنريه من آياتنا" مشاهدة الصفات، فإنّ مطالعة تجلیات الصفات و إنّ كانت في مقام القلب، لكنّ الذات الموصوفة بتلك الصفات لا تتشاهد على الكمال بصفة الجلال و الجمال إلا عند التّرقى إلى مقام الرّوح، أي: لنريه آيات صفاتنا من جهة أنّها منسوبة إلينا. و نحن المشاهدون بها البارزون بصورها.<sup>1</sup> (تفسير سورة بنى اسرائيل) ترجمه:

سبحان الّذى اسرى يعنى او را از آلايشهاى ماده و از نقصهاى تشبیهى رهانیده است بزبان حال تجرّد و کمال در جای عبودیت که در آن هیچ تبدیل نیست. لیلاً یعنی در تاریکی پوششهای بدن و تعلقات طبیعی زیرا عروج و ترقی جز بوسیله بدن نمیشود. من المسجد الحرام یعنی از آنجائیکه قلب منع کرده شده است از اینکه قوای بدن را با خود شریک ساخته آنرا طواف نماید و از اینکه در آن مرتکب گناهان و خطایا گردد و نزد فریبنده قوتهای حیوانی از بهیمنیت و وحشیت پناه برد که زیادتی و مبالغه آنها بطور بد فاش میشود تا آنها از لباس فضیلت برهنه گردد. الی المسجد الأقصى که آنست جای آن روحی که از عالم جسمانی بسیار دور است بسبب ظاهر شدن

<sup>1</sup> Mohee ood Deen [Muhiyyu'd-din] is of the same opinion;— writing of the Ascent and Night Journey, he says, in explanation of the above passage:—

*Praised be he that transported his servant; that is, released him from material surroundings, and caused a spiritual separation without any change of the body. By night, i.e. in darkness surrounding the physical frame; for the ascent could only be carried out spiritually through the inner senses of the body. From the holy Masjid; that is, from the centre of a sacred heart, free from bodily corruption and sensual coverings. To the further Masjid; that is, the fountain of the spirit, far removed from the corporeal world, and close to the manifestation of the Almighty's glory, in order that he might the better understand that which, We might shew him some of our signs, even if they be within the heart, which can only be done in all their glory and grandeur by spiritual discernment within the soul; namely, that we can shew him of our Nature and perfection. Sources of Islam p. 76-77. See also Sources of Qur'an p. 219 and Commentary on the Qur'an by Ibn Arabi, 2 volumes. (تفسير ابن عربی).*

تجلیات ذات و جلالهای وجه (خدا) و بیاد آور آنچه ذکر کردیم که تصحیح هر مقامی کرده نمیشود جز بعد از ترقی کردن به آن مقامیکه بالاتر از آن باشد تا بفهمی درباره قول وی. لنریه من آیاتنا مشاهده نمودن صفات زیر را هر آینه نگریستن بر تجلیات صفات اگر چه در مقام مقلب هم باشد اما آن ذاتیکه به آن صفتها موصوف است کمال را بصف جلال و جمال مشاهده نمی نماید جز وقتیکه ترقی کرده است بمقام روح. یعنی آیات صفاتمانرا بوی نشان بدهیم از این جهت که آنها بما منسوبست و ما مشاهده کننده آنها و نماینده صورتهای آنها هستیم.

لهذا اگر شهادت خود حضرت محمد و عایشه و تفسیر محیی الدین را قبول کنیم آشکار است که معراج حضرت محمد فقط مجازی بود و نه حقیقی. اما آنچه ابن اسحق و دیگران میگویند بالکل برخلاف این رأی میباشد زیرا ابن اسحق میگوید که حضرت محمد فرمود که حضرت جبرئیل دوباره او را بیدار کرد و او بار دیگر خوابید پس میگوید: فجاءني الثالثة فهمزني بقدمه، فجلستُ. فأخذ بعَضدي. فقامت معه فخرج إلى باب المسجد فإذا دابة أبيض، بين البغل والحمار، في فخذيه جناحان يحفز بهما رجله. يضع يده في منتهى طرفه، فحملني عليه ثم خرج معي لا يفوتني ولا أفوته". قال ابن إسحاق:

وَحَدَّثَتْ عَنْ قَتَادَةَ أَنَّهُ قَالَ: حَدَّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَمَّا دَنَوْتُ لِأَرْكَبِهِ شَمَسٌ، فَوَضَعَ جِبْرِيْلُ يَدَهُ عَلَيَّ مَعْرِفَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا تَسْتَحْيِي يَا بُرَاقُ مَا تَصْنَعُ. فَوَاللَّهِ يَا بُرَاقُ مَا رَكَبَكَ عَبْدٌ لِلَّهِ قَبْلَ مُحَمَّدٍ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْهُ. قَالَ: فَاسْتَحْيَا حَتَّى أَرَفَضَّ عِرْقًا، ثُمَّ قَرَّ حَتَّى رَكَبْتَهُ. قَالَ الْحَسَنُ فِي حَدِيثِهِ: فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَضَى جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ، حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ، فَوَجَدَ فِيهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى فِي نَقَرٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَمَّهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَلَّى بِهِمْ، ثُمَّ أَتَى بِنَاءَيْنِ فِي أَحَدِهِمَا خَمْرٌ وَفِي الْآخَرَ لَبَنٌ. قَالَ: فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَاءَ اللَّبَنِ فَشَرِبَ مِنْهُ وَتَرَكَ الْخَمْرَ. فَقَالَ لَهُ جِبْرِيْلُ: هُدَيْتَ لِلْفِطْرَةِ وَهُدَيْتَ أُمَّتَكَ يَا مُحَمَّدُ، وَحُرِّمْتَ عَلَيْكُمُ الْخَمْرَ. ثُمَّ انصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَكَّةَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَاً عَلَى قَرِيْشٍ فَأَخْبَرَهُمُ الْخَبَرَ، فَقَالَ أَكْثَرُ النَّاسِ: هَذَا وَاللَّهِ الْإِمْرُ الْبَيِّنُ. إِنَّ الْعَيْرَ لَنُطْرِدُ شَهْرًا مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ مُدْبِرَةً، وَشَهْرًا مُقْبِلَةً. أَفِيذْهَبُ ذَلِكَ مُحَمَّدٌ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَيَرْجِعُ إِلَى مَكَّةَ<sup>1</sup> (سيره ابن هشام

صفح ۱۳۸ و ۱۳۹). **ترجمه:** پس با رسوم نزد من آمده مرا به پای خود زد پس راست نشستم

و بازوی مرا گرفت و با وی ایستادم پس تا بدر مسجد بیرون رفت

<sup>1</sup> I was told that al-Hasan said that the apostle said: 'While I was sleeping in the Hijr Gabriel came and stirred me with his foot. I sat up but saw nothing and lay down again. He came a second time and stirred me with his foot. I sat up but saw nothing and lay down again. He came to me the third time and stirred me with his foot. I sat up and he took hold of my arm and I stood beside him and he brought me out to the door of the mosque and there was a white animal, half mule, half donkey, with wings on its sides with which it propelled its feet putting down each forefoot at the limit of its sight and he mounted me on it. Then he went out with me keeping close to me.

I was told that Qatada said that he was told that the apostle said: 'When I came up to mount him he shied. Gabriel placed his hand on its mane and said, Are you not ashamed, O Buraq, to behave in this way? By God, none more honourable before God than Muhammad has ever ridden you before. The animal was so ashamed that he broke out into a sweat and stood still so that I could mount him.'

In his story al-Hasan said: 'The apostle and Gabriel went their way until they arrived at the temple at Jerusalem. There he found Abraham, Moses, and Jesus among a company of the prophets. The apostle acted as their imam in prayer. Then he was brought two vessels, one containing wine and the other milk. The apostle took the milk and drank it, leaving the wine. Gabriel said: "You have been rightly guided to the way of nature<sup>1</sup> and so will your people be, Muhammad. Wine is forbidden you." Then the apostle returned to Mecca and in the morning he told Quraysh what had happened. Most of them said, "By God, this is plain absurdity! A caravan takes a month to go to Syria and a month to return and can Muhammad do the return journey in one night?" — Ibn Ishaq, *The Life of Muhammad: A Translation of Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Translated by A. Guillaume, Oxford University Press, Oxford, England, (Re-issued in Karachi, Pakistan, 1967, 13th impression, 1998) 1955, p. 183. See also *Sources of Islam* p. 77-78 and *Sources of Qur'an* p. 221-222.



و اینک مرکبی سفید میان قاطر و الاغ در رانهای او بالها بود که به آنها هر دو پای خود را میشود و دست خویش را در منتهای نظرش می نهاد پس مرا بر آن سوار کرد آنگاه با من بیرون شد او بر من سبقت نمی جست و من بر وی سبقت نمی جستم. ابن اسحاق گفته است: و من حدیث یافتم از قتاده که او گفت: من حدیث یافتم که رسول خدا صلعم گفت: وقتیکه من نزدیک بوی آمدم تا بروی سوار گردم سرکشی کرد پس جبرئیل دست خود را بر بال وی نهاد آنگاه گفت: ای براق آیا از آنچه میکنی حیا نداری و بخدا قسم ای براق قبل از محمد هیچ بنده خدا که نزد خدا محترم تر از او باشد بر تو سوار نشده است. پس بنوعی شرمنده شد که عرق از وی جاری گشت. آنگاه قرار گرفت تا بر وی سوار شدم. حَسَن در حدیث خود گفته است: رسول خدا صلعم میرفت و جبرائیل ع با وی میرفت تا به بیت المقدس رسید پس در آنجا ابراهیم و موسی و عیسی را در دسته ای از انبیا یافت پس رسول خدا صلعم بر ایشان امامت کرده با ایشان نماز خواند پس دو ظرف آورد که در یکی از آنها شراب و در دیگری شیر بود گفته است. پس رسول خدا ص ظرف شیر را گرفته از آن نوشید و ظرف شراب را واگذارد پس جبرائیل

بوی گفت: ای محمد بفطرت هدایت شدی و امت تو هدایت شدند پس شراب بر شما حرام گردید آنگاه رسول خدا صلعم بمکه مراجعت نمود پس چون صبح شد بنزد قریش رفته ایشان را از این خبر اطلاع داد پس بسیاری از مردم گفتند: قسم بخدا این امر هویداست قسم بخدا که رفتن قافله از مکه بشام یک ماه طول میکشد و برگشتن آن یکماه پس محمد در یک شب آنرا میروود و بمکه برمیگردد. و نیز در مشکوه المصابیح چنین مکتوبست عن قتادة، عن أنس بن مالك، عن مالك بن صعصعة: أن نبي الله صلى الله عليه وسلم حدثهم عن ليلة أسري به: بينما أنا في الحطيم وربما قال في الحجر، مضطجعا، إذ أتاني أت، فشق ما بين هذه وهذه (يعني من ثغرة نحره إلى شعرته) فاستخرج قلبي، ثم أتيت بطست من ذهب مملوء إيمانا، فغسل قلبي ثم حشي، ثم أعيد. وفي رواية: غُسل البطن بماء زمزم ثم ملئ إيمانا وحكمة. ثم أتيت بدابة دون البغل وفوق الحمار، أبيض، يُقال له البراق، يضع خطوة عند أقصى طرفه. فحُملت عليه فانطلق بي جبريل حتى أتى السماء الدنيا، فاستفتح. قيل: من هذا؟ قال: جبرائيل. قيل: ومن معك؟ قال: محمد. قيل: وقد أرسل إليه؟ قال: نعم. قيل: مرحبا به، فنع المجيء جاء. ففتح. فلما خلصت فإذا فيها آدم. فقال: هذا أبوك آدم فسلم عليه. فسلمت عليه فرد السلام، ثم قال: مرحبا بالابن الصالح

والنبي الصّالِح. ثم صَعَدَ بي حتى أتى السّماء الثّانية ، فاستفتح. قيل: من هذا؟ قال: جبرائيل. قيل: ومن معك؟ قال: محمد. قيل: وقد أرسل إليه؟ قال: نعم. قيل: مرحباً به فنعم المجيء جاء. ففتح فلما خلصتُ إذا يوسف. قال : هذا يوسف فسلم عليه ، فسلمت عليه ، فردّ ثمّ قال : مرحباً بالأخ الصّالِح والنبيّ الصّالِح ، ثم صَعَدَ بي حتى أتى السّماء الرّابعة فاستفتح. قيل: من هذا؟ قال: جبرائيل. قيل: ومن معك؟ قال: محمد. قيل: وقد أرسل إليه؟ قال: نعم. قيل: مرحباً به فنعم المجيء جاء. ففتح ، فلما خلصتُ إذا إدريس ، فقال : هذا إدريس فسلم عليه ، فسلمت عليه ، فردّ ثمّ قال : مرحباً بالأخ الصّالِح والنبيّ الصّالِح . ثم صَعَدَ بي حتى السّماء الخامسة فاستفتح. قيل: من هذا؟ قال: جبرائيل. قيل: ومن معك؟ قال: محمد. قيل: وقد أرسل إليه؟ قال: نعم. قيل: مرحباً به فنعم المجيء جاء. ففتح. فلما خلصت فإذا هارون. قال: هذا هارون فسلم عليه فسلمت عليه، فردّ ثمّ قال: مرحباً بالأخ الصّالِح والنبي الصّالِح. ثم صعد بي حتى أتى السماء السادسة فاستفتح، قيل: من هذا؟ قال: جبرائيل. قيل: ومن معك؟ قال: محمد. قيل وقد أرسل

إليه؟ قال: نعم. قيل: مرحباً، فنعم المجيء. جاء ففتح. فلما خلصت فإذا موسى. قال: هذا موسى فسلم عليه. فسلمت عليه، فردّ ثم قال: مرحباً بالأخ الصّالح والنبى الصّالح. فلما جاوزت بكى. قيل له: ما يبكيك؟ قال: أبكي لأن غلاماً بعث بعدي يدخل الجنة من أمته أكثر مما يدخلها من أمتي. ثم صعد بي إلى السّماء السابعة، فاستفتح جبرائيل. قيل: من هذا؟ قال: جبرائيل. قيل: ومن معك؟ قال: محمد. قيل: وقد بعث إليه؟ قال: نعم. قيل: مرحباً به فنعم المجيء جاء. فلما خلصت فإذا إبراهيم. قال: هذا أبوك إبراهيم فسلم عليه، فسلمت عليه، فردّ السلام، ثم قال: مرحباً بالابن الصّالح والنبى الصّالح. ثم رفعت إلى سدرة المنتهى فإذا نبقتها مثل قلال هجر، وإذا ورقها مثل آذان الفيلة. قال: هذا سدرة المنتهى. فإذا أربعة أنهار، نهران باطنان ونهران ظاهران. قلت: ما هذا يا جبرائيل؟ قال: أما الباطنان فنهران في الجنة، وأما الظاهران فالنيل والفرات. ثم رفعت لي البيت المعمور، ثم أوتيت بإناء من خمر وإناء من لبن وإناء من عسل، فأخذت اللبن. فقال: هي الفطرة أنت عليها وأمّتك<sup>1</sup> (مشكاه المصابيح من صفحة ٥١٨ إلى ٥٢٠).

(مشكوه المصابيح صفحہ ٥١٨ الى ٥٢٠) **ترجمہ:** از قتاده از انس بن مالک از مالک بن صعّہ کہ پیغمبر خدا صلعم با ایشان درباره شبی کہ در شب برده شد گفت: مادامیکہ من در حطيم (و شاید گفته باشد در حجر) خوابیده بودم اینک آیندہ بنزد

<sup>1</sup> Qatadah from Anas-b Malek, from Malek-b-Sa'sa'ah, reported that the Holy Prophet had communicated to them about the night wherein he was taken to heaven. He said. While I lay in the *Hatim* (and often he said: in Hajar), lo! someone came to me and split open what is between this and this that is from the pit of his chest to below his navel. Then he took out my heart. Thereafter a cup of gold full of faith was brought to me and my heart was washed and filled up (with faith) and then it was kept as before. (And in a narration: Then the belly was washed with Zemzem water and filled up with faith and wisdom.) Thereafter a white animal smaller than a mule and bigger than an ass, called *Buraq* was brought to me. It put its step as long as its eye-sight reached, I was mounted thereon.

Then Gabriel waded [*sic*] [waited] on with me until he came to the nearest heaven and sought it to be opened. It was asked: And Who is he? Gabriel spoke. It was asked: And who is with you? He replied: Muhammad. It was asked: Has revelation been sent to him? He replied: Yes. It was said: Welcome unto him! how good is he who has come. He came and it was opened. When I entered it, lo! there was therein Adam. He said: He is your forefather. Greet him. I greeted him and he returned the greeting. Thereafter he said: Welcome unto the righteous son and the righteous Prophet!

Continued onto next page —

من آمد پس آنچه از این تا این است (یعنی از ناو گلویش تا بموی زهارش) شکافت پس دل مرا بیرون آورد آنگاه پیاله ای از طلا پر از ایمان نزد من آورده شد پس دلم شسته شد آنگاه در اندرون نهاده شد آنگاه بحالت اول برگشتم (و در روایتی) - آنگاه شکم را به آب زمزم شست آنگاه از ایمان و حکمت پر کرده شد آنگاه مرکبی کوچکتر از قاطر و بلندتر از الاغ که بیراق مسمی بود و پای خویش را نزد آخر نظرش می‌نهاد نزد من آورده شد. پس بر آنس وارد شدم و چبرائیل مرا برد تا به آسمان نزدیکترین رسیدم و خواست که در را باز کنند گفته شد این کیست گفت جبرائیل گفته شد و با تو کیست گفت محمد گفته شد و نزد وی فرستاده شد گفت یبلی گفته شد مرحبا بوی پس آمدنش که آمد چه قدر خوب است پس بگشود پس چون رسیدم پس اینک آدم در آنجا بود پس گفت این است پدرت آدم پس بوی سلام بگو پس بوی سلام گفتم پس سلام را رد نمود آنگاه گفت مرحبا به پسر نیکو و نبی نیکو. آنگاه با من بالا آمد تا به آسمان دوم رسید پس خواست که در را باز کنند الخ - پس چون رسیدم اینک یحیی و عیسی و ایشان هر دو پسران خاله بودند گفت این یحیی و این عیسی است پس بدیشان سلام بگو الخ - آنگاه با من به آسمان سوم بالا آمد الخ - پس چون رسیدم اینک

---

*Continued from previous page —*

Next he ascended ... unto the second heaven ... lo! there were John and Jesus, ... to the third heaven ... lo! there was Joseph. ... to the fourth heaven ... lo! there was Idris, ... to the fifth heaven ... lo! there was Aaron. ... to the sixth heaven ... lo! there was Moses. He said He is Moses, offer him greeting. Then I offered him greeting and he returned. Thereafter he said: Welcome to the righteous brother and the righteous Prophet! When I passed by, he (Moses) wept. It was questioned to him; What makes you weep? He replied: I weep because there has been sent after me a young man whose followers will enter Paradise in numbers greater than those who will enter it out of my followers. Thereafter he ascended with me to the seventh heaven ... When I entered, lo! there was Abraham. He said: He is your forefather Abraham. Offer him greeting. Then I offered him greeting and he returned the greeting. Thereafter he said: Welcome to the righteous son and the righteous Prophet! Afterwards I was raised up to the farthest Lote-tree, lo! its fruits were like the jars of Hajar and its leaves were like the ears of elephants. He (Gabriel) said: This is the farthest Lote-tree. There are four rivers, two are hidden rivers and two are open rivers. I asked: O Gabriel! What are these two? He said; As for the hidden two they are rivers of Paradise; and as for the open two, they are the Nile and Euphrates. Thereafter I was taken up to the Much-Frequented House. Next a vessel of wine, a vessel of milk and a vessel of honey were taken before me. I took milk and so he said: It is a natural disposition upon which you and your followers stand. — *Al Hadis, Mishkat-ul-Masabih*, translated by al-Haj Maulana Fazlul Karim, Islamic Book Service, New Delhi, India, 1998 Edition, (Arabic & English), Vol. IV, Chap. XLIV, Sec.6, No.1-8, p. 380-385. See also *Sources of Islam* p. 78-79 and *Sources of Qur'an* 223-224.

یوسف گفت این است یوسف پس بوی سلام بگو پس بوی سلام گفتم و سلام را رد نمود آنگاه گفت: مرحبا به برادر نیکو نبی نیکو- آنگاه با من تا به آسمان چهارم آمد - الخ - پس چون رسیدم پس اینک ادريس الخ - آنگاه با من بالا آمد تا به آسمان پنجم رسید الخ - پس اینک هارون الخ - آنگاه با من بالا آمد تا به آسمان ششم رسید الخ - پس اینک موسی الخ - پس چون گذشتم گریست بوی گفته شد چه چیز ترا بگریه آورد گفت گریه میکنم زیرا بعد از من جوانی فرستاده شده است که بیشتر از امت وی داخل بهشت خواهند شد از آنچه از امت من داخل آن گردند. آنگاه با من تا به آسمان هفتم بالا آمد الخ - اینک ابراهیم گفت این است پدرت ابراهیم الخ - آنگاه تا بسدره المنتهی بالا برده شدم پس اینک میوه هایش مثل کوزه های کوزه دان و اینک برگهایش مثل گوشهای فیلها. گفت این است سدره المنتهی . پس اینک چهار رودخانه دو رودخانه باطنی و دو رودخانه ظاهری. گفتم ای جبرائیل این دو رودخانه چیست؟ گفت اما آن دو تای باطنی پس دو رودخانه در بهشت است و اما آن دو تای ظاهری پس نیل و فرات است. آنگاه برای من خانه معمولی برپا کرده شد. آنگاه ظرفی از شراب و ظرفی از شیر و ظرفی از

عسل بنزد من آورده شد. پس شیر را گرفتم پس گفت این فطرتی است که تو اّمّت تو بر آن هستی. و بعد از این همه بسیار چیزهای دیگر نیز مثل گریه کردن حضرت آدم مذکور میشود که در اینجا ذکر آنها لازم نیست.

الآن باید استفسار کنیم که آنچه دربارهٔ معراج حضرت محمد مذکور است از کجا اخذ شده و برای تحصیل جواب این سوال مهم رجوع بنمائیم بکتابی مسمی به ارتای ویراف نامک که بزبان پهلوی در ایّام آردشیر بابکان تخمیناً چهار صد سال قبل از هجرت تصنیف شد و در آن کتاب مندرج است که چون دین زردشتیان در ایران در تنزل افتاده بود و مجوسیان میخواستند آنرا در قلوب مردم تجدید نمایند جوانی زردشتی ارتای ویراف نام اختیار نموده او را به آسمان فرستادند تا هر چیز را در آنجا ببیند و خبر آورد و در آن کتاب مکتوب است که آن جوان عروج نموده از آسمان از طبقه بطبقه بالا رفت و چون هر چیز را دیده بود او رمزد ویرا امر فرمود که بزمین مراجعت کرده هر آنچه را مشاهده نموده ای بزردشتیان بیان کن که آنچهها در آن کتاب ارتای ویراف نامک مندرج است. اکنون دو سه موضع از آن کتاب را در اینجا اقتباس میکنیم تا به بینیم که آیا فی الحقیقه شباهتی است ما بین معراج







- (۷) سَکَ تَهْمَنَسَکَت ا هَمَز سَکَ ر ( سَکَ سَکَ -  
 ا هَمَز .  
 (۸) سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ .  
 (۹) سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ سَکَ ...

(فصل ۱۱) **ترجمه:** و آخر بالا ایستاده بَهْمَنِ امشاش پند از سریر زرین کرده شده و او دست مرا گرفته در حومت و حُوخت و هورست آورد در میان او رمزد و امشاس پندان و دیگر پاکان و فروهر (یعنی گوهر) زردشت سفید منش ... و دیگر دین برداران و دین پیشوایان که من هرگز از آن چیزی روشن تر و نیکو تر ندیده ام. و بهمَن (می گفت) که این است او رمزد. و خواستم در پیشش نماز (سلام) ادا کنم. و او بمن گفت که نماز (سلام) بتو ای ارتای ویراف درست (خوش) آمده از آن دنیای فانی به اینجا نا آلوده روشن آمده ای. و او فرمود بسروش پاک و آذر ایزد که ببرید ارتای ویرا فرا و در نمادش سریر و پاداش (ثواب) پاکانرا و نیز آن سزای بدانرا. و آخر سروش پاک و آذر ایزد دست مرا گرفتند و به ایشان جابجا پیش برده شدم و دیده ام آن امشاس پندان (یعنی فرشتگان مقرب) را و دیدم دیگر ایزدانرا انتهی.  
 و بعد از آن نوشته است که ارتای ویراف

Continued from the previous page —

(7) And I wished to offer worship before him. 8. And he said to me thus: 'Salutation to thee, Arda Viraf, thou art welcome; (9) from that perishable world thou hast come to this pure, bright place.' (10) And he ordered Srosh the pious, and Adar the angel, (11) thus: 'Take Arda Viraf, and show him the place and reward of the pious, (12) and also the punishment of the wicked.' 13. Then Srosh the pious, and Adar the angel, took hold of my hand; (14) and I was led by them from place to place. (15) I also saw the archangels, and I beheld the other angels; (16) I also saw the guardian angels of Gayomard, Zartosht, Kai-Vishtasp, Frashoshtar, Jamasp, and other well-doers and leaders of the religion. —Pahlavi — *The Book Of Arda Viraf*, Part 3, Chapter God, angels, and spiritual leaders, 11:1-16.  
 — *The book of Arda Viraf*, Edited by Martin Haug (1827-1876) and Edward W. West (1824-1905), Pahlavi text prepared by Destur Hoshangji Jamaspji Asa, Govt. Central Book Depot, Bombay, India, 1872, (Reprint: Oriental Press, Amsterdam, Netherlands 1971), pp. 316.



و از آنجای تاریک سهمگینِ پر بیم مرا درآورده به آنمقام روشنی و انجمن اورمزد و امشاس پندان بردند. آنگاه خواستم نماز (سلام) ادا کنم پیش اورمزد - و مهربان بود گفت که ای خادم درست (امین) ارتای ویراف پاک پیغمبر مازدیسنان (اورمزد پرستان) برو بجهان مادی چنانکه دیدی و دانستی براستی بخلاق بگو زیرا منکه اورمزد هستم اینجا میباشم. هر که درست و راست میگوید من میشنوم و میدانم. هم گو به دانایان. و چون اورمزد بدینطور گفت من شکفته می مانده ام زیرا روشنی دیدم و تن ندیدم و بانگ شنیدم و دانستم که اینست اورمزد انتهی.

واضح باد که ما بین این حکایت معراج آن دستور مجوسی و آنچه درباره معراج حضرت محمد مذکور شد مشابهت عجیب یافت میشود. و زردشتیان علاوه بر اینهمه قصه دیگر نیز دارند به این معنی که خود زردشت قرن‌ها قبل از آن زمان به آسمان صعود نموده من بعد اذن یافت که دوزخ را نیز مشاهده نماید و در آنجا اهرمن را دید و تمام این داستان در زردشت نامه که کتاب جعلی است مفصلاً مندرج است. اما نه فقط در ایران بلکه میان بت پرستان هند نیز این نوع افسانه ها انتشار یافته است زیرا بزبان سنسکریت

---

Continued from previous page —

4. When I wished to offer homage before Ohrmazd. (5) And he was gracious and said thus: 'A perfect servant art thou, pious Arda Viraf, the messenger of the Mazdayasnians; go to the material world, (6) and as thou hast seen and understood, speak truly to the worlds; (7) for I, who am Ohrmazd, am with thee; (8) everyone who speaks correct and true, I honor and know; (9) so say to the wise'.

10. And when Ohrmazd spoke in this manner, I remained astonished, (11) for I saw a light, but I saw nobody; I also heard a voice, (12) and I understood that: 'This is Ohrmazd'.

—Pahlavi — *The Book Of Arda Viraf Part 5, Chapter Epilogue 101:1-12.*

— *The book of Arda Viraf*, Edited by Martin Haug (1827-1876) and Edward W. West (1824-1905), Pahlavi text prepared by Destur Hoshangji Jamaspji Asa, Govt. Central Book Depot, Bombay, India, 1872, (Reprint: Oriental Press, Amsterdam, Netherlands 1971), pp. 316.

(که زبان قدیم هنود است) کتاب مسمی به اِنْدِرْلُو کَاگَنَم (یعنی سَبَرِ بَعَالَمِ اِنْدِرَه که اهل هنود ویرا خدای جو پندارند) موجود است که در آن کتاب ذکر شخصی اَرَجُنَه نام مندرج است که به آسمان سفر کرده هر چیز را تماشا نمود. و در آن کتاب چنین نوشته شده است که اَرَجُنَه سرائیه سماوی اِنْدِرَه را دید که اسم آن قصر وِیَوَنْتی میباشد و در باغ نَدَنَه واقع است. و در کتابهای هنود مرقوم است که در آنجا رودهای جاوید رستنیهای تر و تازه را آبیاری مینماید و در وسط آن باغ آسمانی درختی مسمی به پَکَشَجَتی میوه ای بار می آورد که آنرا اَمِرْتَه یعنی بقا میگویند و هر کس از آن میوه بخورد هرگز نمی میرد. و گلهای درخشان خوب صورت رنگارنگ به آن درخت زینت می بخشد و هر که زیر سایه اش استراحت می نماید هر خواهشی که در دل خود می آورد انجام میگیرد. البته این درخت همانست که اهل اسلام آنرا طوبی مینامند. و اما زردشتیان هم درختی عجیب میدانستند که آنرا بزبان اَوَسْتا حَوَایه و در زبان پهلوی حُوَمَپَا می نامند که معنی آن اسم دارای آب خوب میباشد چنانکه در کتاب وِنْدیداد (نزگرد پنجم) مکتوبست —

و س ر د ن ی و ل ه و د ر د د . م د ر د ی و م د . س د ر ه ی .

س د ر د د د د د د د د د د . س د ر د د . ر ه د م د و س د ه .



τὸν Ἀβραὰμ ἐπὶ ἄρματος χερουβικοῦ καὶ ὕψωσεν . . . αὐτὸν ἐπὶ τῆς νεφέλης καὶ ἔξήκοντα ἀγγέλους, καὶ ἀνήρχετο ὁ Ἀβραὰμ ἐπὶ ὄχηματος ἐφ' ὅλην τὴν οἰκουμένην.<sup>1</sup>

(صورت ۱ فصل ۱۰) **ترجمه:** و میکائیل فرشتهٔ مقرب نازل شده ابراهیم را بر عرابهٔ کروی برداشت و ویرا به اثیرِ فلک بلند نموده او را به شصت فرشته را برابر آورد و ابراهیم بر آن مرکب بر بالای تمامی ربع مسکون میگذشت انتهی.

و اینست اصل آن مرکب براق نام که در احادیث مذکور است و اسمش از لفظ عبرانی **בְּרָק**<sup>۲</sup> (باراق) یعنی برق مأخوذ است. و چیزی مانند اینها در کتاب جعلی خنوخ (فصل ۱۴) نیز یافت میشود. و در این کتابها ذکر آن درخت سماوی و آن چهار رودخانه نیز مندرج است و اهل یهود هم در خصوص درخت حیات که در باغ عدن بود میگویند که بلندی آن پانصد سال راه است (ترگوم یوناتان) و چیزهای بسیار دیگر نیز که بینهایت عجیب است دربارهٔ آن میگویند. و چون اهل اسلام گمان میبرند که جنت حضرت آدم در آسمان

---

<sup>1</sup> *The Testament of Abraham: The Greek Recensions, Texts & Translations 2, Pseudepigrapha Series 2, Translated by Michael E. Stone, Society of Biblical Literature, University of Montana, Missoula, Montana, 1972, Chapter X, p. 22-23. See also Sources of Qur'an p. 231.*

X. And the archangel Michael descended and took Abraham upon the cherubim chariot and elevated him ... upon the cloud and sixty angels, and Abraham ascended upon the carriage over all the inhabited world.

<sup>2</sup> Lightning

بوده است اصل این اشتباه در بعضی کتابهای جعلی و خصوصاً در رویای پولس (فصل ۴۵) یافت میشود. و شاید آنچه زردشتیان و هنود درباره این امور میگویند از این قسم کتابهای جعلی مأخوذ گشته است و یا آنچه در آن کتابها یافت میشود از صحف آن بت پرستان اخذ شده است و بهر حال هیچ شخص دانا آن واهیانرا قبول نمیکند. و اما اگر شخصی بپرسد که آیا همه این افسانه ها بالکل هیچ بنیاد ندارد باید در جواب او بگوئیم که البته هیچ سکه قلابی وجود نمی یافت اگر سکه درست صحیح موجود نمی بود که آن دیگرها بشباهت آنها برای فریب دادن اشخاص نادان ساخته شده است و همچنین همه این افسانه های معراجهای اشخاص متفرقه جعل شده است از این سبب که در کتاب مقدس ذکر معراج حقیقی حضرت خنوخ و حضرت الیاس یافت میشود و نیز در آنجا مکتوبست که حضرت عیسی به آسمان صعود نمود و پولس رسول در خواب چیزهای سماوی نیز دید. اما هر کس آنچه را که نسبت به این امور در کتاب مقدس مکتوبست مطالعه نماید البته خواهد فهمید که تفاوت آنها با آن افسانه های مذکور از زمین تا آسمان است مثل آن فرقی که ما بین شاهنامه که تماماً افسانه است و تاریخ جهانگشای نادری که بیان واقع



میباشد یافت میشود. و اصل حقیقی صحیح آنچه در احادیث و در افسانه های یهود و نصاری نسبت بدرخت طوبی و آن چهار رودخانه مندرج است در تورات موسی (کتاب پیدایش باب ۲ آیه ۸ الی ۱۷) دیده میشود که مردم نادان افسانه دوست چون آنرا نفهمیده و ندانسته بودند که باغ عدن در نزدیکی بابل و بغداد بود بقوت مخیله خود مبالغه نموده راستی الهامی را بدروغ و تاریخ الهی را بداستانهای باطل مبدل کردند.

(۲) اصل آنچه درباره جنت و حور و غامان و اجنه و ملک الموت و ذرات کاینات در قرآن و احادیث مندرج است. البته هر مسلمان از جمیع این امور واقفیت وافی کافی دارد و هر آنچه را که نسبت به آنها در قرآن و احادیث گفته شده است بخوبی میداند لهذا لازم نیست که این چیزها را در اینجا مفصلاً بیان کنیم. اما معترضین میگویند که اصل و بنیاد همگی این تعالیم در کتب زردشتیان یافت میشود. و همانا هر که کتاب مقدس را بخواند میداند که اثری از آنها در کتاب هیچ یک از انبیا یافت نمی شود جز اینکه انبیا و حواریین میگویند که برای ایمانداران حقیقی آرامگاهی هست که آنرا آغوش ابراهیم و جنت یا بهشت مینامند. اما ذکر حور و غلمان هرگز در صحف انبیا و حواریین یافت

نمی‌شود چنانکه معلوم است. و لکن جمیع این چیزها در کتابهای زردشتیان و اهل هنود مندرج است و آنچه در آن کتابها در اوصاف آنها خوانده میشود با اقوال قرآن و احادیث شباهت عجیب غریب دارد. مثلاً آنچه اهل اسلام دربارهٔ حواریان (که در خصوص ایشان در سورهٔ رحمن یعنی سورهٔ ۵۵ آیه ۷۲ مکتوبست *حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ*<sup>۱</sup> و در سورهٔ واقعه یعنی سورهٔ ۵۶ آیه ۲۲ و *حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ*) گفته اند البته از آنچه زردشتیان قدیم نسبت بروانان مونث مسلمات به پیرکان (یعنی پریان) میگفتند مأخوذ است زیرا زردشتیان گمان میبردند که پریان ارواح ماده هستند که در هوا ساکنند و با ستارگان و روشنی علاقه دارند و خوبصورتی ایشان بنوعی است که قلوب مردان بدامشان گرفتار میگردد. و اگر چه بعضی از علما که جز زبان عربی هیچ نمیدانند برآنند که این لفظ *حورعین* عربی و از فعل *حار* مشتق است اما میتوان گفت که اصلش از زبان اوستا و پهلوی میباشد زیرا در اوستا لفظ *سورسور* (یعنی حوری) بمعنی آفتاب و خورشید یافت میشود و همان لفظ در پهلوی *هور* و در فارسی *خور* تا بحال گفته میشود. و چون اهل عرب این لفظ حوری را در زبان خود داخل ساخته اصل آنرا نمی‌دانستند

<sup>1</sup> Fair ones, close-guarded in pavilions. *Qur'an*, 55: 72. — Pickthall.

<sup>2</sup> Hvarē [sun]. Kanga, Kavasji E., *English-Avesta Dictionary*, The Fort Printing Press, Bombay, India, 1909, p. 497. See the *Sources of Qur'an* p. 237 for a more detailed discussion.

لهذا گمان بردند که بسبب سیاهی رنگ چشمانشان چنین اسمی دارند زیرا معنی حارَ بعربی همین میباشد. و نه فقط در ایران اما در میان هنود قدیم نیز ذکر آن قسم دختران و پسران سماوی که اهل اسلام ایشانرا حور و غلمان و هنود آپسرسس و گند هروس مینامند یافت میشود و در شریعت نامهٔ منو چنین مرقوم است

आहवेषु मिथोऽन्यम्, जिघांसन्तो महीक्षिताः ।

<sup>1</sup>युध्यमानाः परं शक्त्या, स्वर्गं यान्त्यपराङ्मुखाः ॥

(باب ۷ آیه ۸۹) **ترجمه:** مالکان زمین که از طرفین یکدیگر را میخواهند بکشند من عد بزور جنگیده و روی پس نگردانیده (یعنی نگریخته) به آسمان میروند انتهی.

و نیز در نلویا کھیانم اندرّه به نله پادشاه چنین میگوید

धर्मज्ञाः पृथिवीपालाः, त्यक्तजीवित-योधिनः ।

शस्त्रेण निधनं काले, ये गच्छन्त्यपराङ्मुखाः ॥

<sup>2</sup>अयं लोकोऽक्षयस्तेषाम् ... ।

(باب ۲ آیه ۱۷ و ۱۸) **ترجمه:** نگهبانان عادل زمین که جنگ جویان جان نثاراند که ایشان در موسم روی پس نگردانیده بسلاحی بمرگ میروند این عالم باقی از آن ایشانست انتهی. و از این سخنان می بینیم که بت پرستان قدیم هند نیز گمان میبردند که مردم بوسیله کشته شدن

<sup>1</sup> Those kings who, seeking to slay each other in battle, fight with the utmost exertion and do not turn back, go to heaven. — *The Laws of Manu*, Translated by George Bühler In: *Sacred Books of the East*, Edited by F. Max Müller, Vol., 25, Clarendon Press, Oxford, England, 1886, Chapter VII, verse 89, p. 230. (Also known as *Dharma sastra* bk vii, ver. 89.)

See also Doniger, Wendy, *The Laws of Manu*, Penquin Books, London, England, 1991, p. 137.

<sup>2</sup> *Vana Parva*, translated by M.N. Dutt, In: Vol. II, Sec. 54, *Mahabharata, translated into English with Original Sanskrit Text*, Parimal Sanskrit Series No. 60, Parimal Publications, Delhi, India, 2001, p. 157.

Brihadashva said: ... They [kings] are the virtuous rulers of the earth, renouncing their life in battle. Your meet death by weapons, when time is come; and never turn their faces away from battle; theirs is this world, eternal unto them and bestowing upon them all the objects of enjoyment. — *Ibid.*, *Vana Parva*, p. 157.

Continued onto the next page —









و بیحرکت ... روح مضرّ بسبب عقب دانی از هستی او رمزد آگاه نبود و آخر از آن قعر برمیخیزد و تا بمقام روشن آمد و چونکه آن روشنی او رمزد را دید ... بسبب آرزوی آزارنده و گوهر رشک آمیز بهلاک ساختن پرداخت انتهی

البته آن تفاوتی که ما بین احادیث و این تعلیم زردشتیان یافت میشود پیداست زیرا در احادیث مندرج است که عزازیل خدا را عبادت مینمود و زردشتیان میگویند که اهرمن نمیدانست که او رمزد موجود است - اما مشابهتی نیز ما بین این دو حکایت هست چونکه هم عزازیل و هم اهرمن در سجّین یازوفائی (یعنی قعر) بوجود پیوستند و هر دو از آنجا برآمده بهلاک ساختن مخلوقات خدا پرداختند

و قبل از اینکه از ذکر عزازیل و یا اهرمن فارغ شویم مناسب است که چیزی دیگر نیز ذکر نمائیم که دلیل علاقه داشتن این دو حکایت با یکدیگر میباشد و آن اینست که هم از احادیث و هم از کتابهای زردشتیان پدید می‌آید که طاووس با عزازیل که اهرمن باشد نسبت داشته است - و در قصص الأنبیا چنین مذکور است که چون عزازیل پیش در جنت نشسته بود و میخواست داخل گردد - طاووس از بهشت بر کنگره‌ای



نشسته بود یکی را دید که اسمهای اعظم میخواند طاووس گفت تو کیستی گفت من فرشته‌ام از فرشتگان خدی عزوجل گفت اینجا چرا نشسته‌ای گفت أَنْظُرُ الْجَنَّةَ یعنی نظر می‌کنم بهشت را میخواهم که در بهشت آیم طاوس گفت مرا فرمان نیست که کسی را در بهشت گذارم تا آدم ع در بهشت است گفت اگر مرا در بهشت راه دهی چنان دعا آموزانم هر که آن دعا را بخواند ویرا سه چیز بُود یکی آنکه پیر نشود و دوّم سرکش نباشد سوّم آنکه هرگز او را از بهشت بیرون نکنند ابلیس آن دعا را بخواند طاوس نیز بخواند از کنگره در بهشت پرید هر چه از ابلیس شنیده بود با مار گفت انتهای – و بعد از آن گفته شده است که چون خدای تعالی حضرت آدم و حوا و ابلیس را از بهشت بزمین انداخت طاوس را نیز همراه ایشان اخراج نمود. و حکایت طاوس میان زردشتیان دیگر است اما ایشان نیز او را مددکار اهرمن می‌پندارند زیرا در کتاب مسمی به ردّ بدعتها تصنیف یزنیق درباره اهرمن چنین مکتوبست – Ասեն թէ Արիմանն ասաց, ոչ երբէ չ'կարեմ առնել բարի ինչ, այլ չ'կամիմ. և 'ի հաստատունն զբանն առնելոյ՝ արար սիրամարգ:<sup>1</sup> – ترجمه – میگویند

(زردشتیان) که اهرمن

<sup>1</sup> They say that the devil said, it's not that I cannot, but rather I don't want to create anything good; and as a proof to his words he created the peacock. — Armenian — Eznig, *Refutation of Heresies* Book ii.

They say that Ahriman said, 'It is not that I cannot make anything good, but I will not.' And, in order to prove what he said, he made the Peacock. — Quotation taken from *Sources of Qur'an* p. 246.

— Eznig or Esnik, an Armenian bishop of the 5th Century, who wrote against Marcion and Mani (German translation from the Armenian by C. Fr. Neumann, in Illgen's *Zeitschrift für die Hist. Theologie*, 1834, pp.77–78).

Eznik (Eznig, Esnig), an Armenian doctor of the church in the 5th cent. *The Destruction of False Doctrines*, still preserved in the Armenian original (pub. by the Mechitarists of St. Lazarus in the collection of Armenian classics, Venice, 1826).

گفت چنین نیست که هیچ چیز نیکو نتوانم بسازم بلکه نمیخواهم و برای ثابت کردن این قول طاوس را بساخت - انتهی - و اگر طاوس مخلوق عزازیل بوده باشد البته عجیب نیست که از وی تعلیم یافته او را مددکار گردد و همراه وی از جنت بیرون انداخته شود.

(۴) در خصوص نور محمد - در قصص الأنبياء چنین مندرج است که حضرت محمد گفت - اول چیزیکه (خدای تع) بیافرید نور من بود (صفحه ۲ بین نیز صفحه ۲۸۲) - و در روضه الأحساب مرقوم است که حضرت محمد گفت که چون حضرت آدم آفریده شد خدا آن نور را بر پیشانی وی نهاده گفت ای آدم این نوری که بر پیشانی تو نهادم نور نجیب ترین و بهترین فرزندان و نور رئیس انبیائی که فرستاده خواهند شد میباشد - و بعد از آن مرقوم است که آن نور از آدم بشیث و از شیث باولادش سپرده شد تا بتوالی بعبدالله ابن مطلب رسید و از او بآمنه رسید و قتیکه او بحضرت محمد حامله گشت و نیز گفته شده است در احادیث که حضرت محمد گفت - خدایتعالی آن نور را بچهار قسم گردانیده از یک قسم عرش را میافرید و از یک قسم قلم را بیافرید و از یک قسم بهشت را بیافرید و از یک قسم مؤمنان را بیافرید این چهار قسم را باز چهار قسم کرد از قسم اول عزیزتر و مکرمتر مرا بیافرید







تابش ظاهری از وی بصورت پرنده روانه شد ... او که جمشید صاحب رمه خوب می‌باشد دیگر آن تابشرا ندیده جم بی شادی افتاد و او مضطرب شده بر زمین بدشمنی نمودن بپرداخت - بار اول آن تابش جدا گشت آن تابش از جمشید آن تابش از جم پسر ویوغان (یعنی پسر خورشید) بصورت پرنده وراغ (یعنی برق) روانه مهر آن تابشرا گرفت ... چون بار دوم آن تابش از جمشید جدا گشت آن تابش از جم پسر و یوغان بصورت گشت آن تابش از جم پسر ویوغان بصورت پرنده وراغ روانه شد فریدون پسر حبیل آثویانی جیل دلیر آن تابشرا گرفت چون مرد فیروزترین مردان فیروز بود ... چون بار سوم آن تابش از جمشید جدا گشت آن تابش از جم پسر ویوغان بصورت پرنده وراغ روانه شد گرشاسب مردانه آن تابشرا گرفت چون زورآورترین مردان زورآور بود انتهی

اکنون اگر این دو حکایترا با یکدیگر مقابله کنیم می‌بینیم که جمشید (که بر حسب تعلیم اوستا اول مردی بود که خدا بر روی زمین آفرید و از آن سبب همانست که ما او را حضرت آدم ابوالبشر میگوئیم) آن نور را به بهترین اولاد خود سپرد بر وفق آنچه در احادیث درباره نور محمد گفته شده است.

پس هویدا است که این قصهٔ ایرانی قدیم اصل آن حکایت نور محمد میباشد و اهل اسلام آنرا از زردشتیان اخذ کرده اند. و علاوه بر اینهمه واضح است که چون در این سفر زردشتی در خصوص جمشید نوشته شده است که او بر انس و جن و عفریتها و غیره سلطنت مینمود البته آنچه که اهل یهود از این قبیل دربارهٔ حضرت سلیمان میگویند از همین ینوع جاری شده است و مسلمانان همان قصه را از ایشان اخذ نموده اند چنانکه در فصل سوم دیدیم. و مخفی نماند که آنچه اهل اسلام دربارهٔ منقسم شدن نور حضرت محمد میگویند در کتاب دساتیر آسمانی (نامهٔ شت زرتشت) مفصلاً مندرج است پس ظاهر میشود که این نیز از تعالیم زردشتیان و از آن سرچشمه است.

(۵) ذکر پل صراط: اهل اسلام برآنند که حضرت محمد گفت که بعد از داوری آخری یوم الدین همهٔ مردم باید به پل صراط که ما بین زمین و بهشت بر بالای جهنم بنا کرده شده است عبور کنند و میگویند که آن پل باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است و شریران از آن افتاده در آتش جهنم هلاک میگردند. و اگر شخص اصل این تعلیم را بخواهد بداند اولاً باید پرسد که اشتقاق آن لفظ صراط چیست زیرا اصلش در زبان





و میگریزم از گناه بسیار و پاک نگاه میدارم کردار خویشرا پرهیز کردنی پاک شش قوت حیات کردار و گفتار و خیال و عقل و هوش و خرد باراده تو ای مسبب توانای اعمال حسنه با انصاف آنرا ادا میکنم آن پرستش ترا بخیال و گفتار و کردار به تا بمانم در راه روشن تا نرسیده باشم بسزای گران دوزخ درگذرم از چینود برسم تا بآن مسکن بهترین پربوی تماماً مرغوب همیشه درخشان انتهی. واضح باد که اگر چه لفظ صراط اسم آن پل است و من بعد بمعنی راه می آید اما معنی اصلی آن لفظ از زبان عربی معلوم نمیشود. و لکن از فارسی معنی چینود ظاهر و هویدا است زیرا از چیدن (بمعنی جمع کردن و پیوستن) و وتر یعنی گذر مشتق است و معنی تمام آن لفظ چینود پل پیوند سازنده است زیرا بهشت و زمین را بیکدیگر می پیوندد.

(۶) بعضی مطالب دیگر: اما چونکه بیان مفصل جمیع آن اموری که اهل اسلام از زردشتیان اخذ کرده اند زیاده طول میکشید پس برای اختصار معانی بذکر سه چهار مطلب دیگر اکتفا میکنیم. و یکی از آنها این است که اهل اسلام برآنکه هر نبی قبل از وفاتش بر آن نبی آینده که میبایست جایگیر وی بگردد شهادت میداده است مثلاً می گویند که حضرت

ابراهیم بر حضرت موسی و حضرت موسی بر حضرت داود و علی هذا الترتیب شهادت داده اند. اما هر که کتب انبیا را ملاحظه نماید می‌فهمد که برعکس آن همه پیغمبران از اول تا آخرشان پی در پی بر حضرت عیسی شهادت میدادند و بس. پس چون اهل اسلام این خیال را از کتاب مقدس نیاموخته‌اند باید بپرسیم که از کجاست. واضح باد که کتابی میان کتب زردشتیه مسمی به دساتیر آسمانی موجود است که مصنف دبستان مذاهب و مؤلف برهان قاطع آنرا خوانده‌اند و خود زردشتیان میگویند که بزبان آسمانی مکتوب شده و در ایام خسرو پرویز بزبان دری ترجمه گشته است و هم بزبان اصلی و هم بدری موجود است و ملّا فیروز که آن کتابرا چاپ کرده ادعا می‌کند که: محتوی است بر پانزده صحیفه نازله بر پانزده پیغمبر که اولین آنها حضرت مه‌آباد و آخرین ایشان حضرت ساسان پنجم و از آن جمله حضرت زرتشت سیزدهم است. و در آخر هر یکی از این پانزده صحیفه خبر آن پیغمبری که بعد از آن بترتیب می‌بایست بظهور آید داده شده است. البته این کتاب جعلی است اما می‌توان گفت که این خیال میان اهل اسلام چنان مقبول آمده است که ایشان آنرا از این کتاب زردشتی اخذ کرده‌اند. و آیه دوّم



می آمدند چیزی بزبانشان بگویند و چون بدینطور بعضی اوقات بزبان فارسی حرف میزد از این سبب چند الفاظ فارسی در زبان عربی رواج یافت و ثانیاً چون معلوم شد که حضرت محمد افسانه های یهود و داستانها و رسوم عرب بت پرست را پسندیده داخل قرآن خود ساخت پس چه اشکال دارد که قصه های فارسیان نیز مقبول وی گردیده باشد. و درباره بسیاری از حکایتها که در قرآن مندرج است مسلم است که آنها در ایام وی میان اعراب رواج کلی میداشت چون *الکندی* درباره این قسم داستانها چنین نوشته است. *فإن ذكرت قصة عاد و ثمود و الناقة و أصحاب الفيل و نظائر هذه القصص، قلنا لك: هذه أخبار باردة و خرافات عجائز الحي اللواتي كن يدرسنها ليلهن و نهارهن.*<sup>1</sup> — **ترجمه:** پس اگر حکایت عاد و ثمود و ناقه و اصحاب فیل و امثال این حکایتها را ذکر کنی بتو میگوئیم که این اخبار سست و خرافات پیره زنان قوم است که ایشان آنها را شب و روز بطریق افسانه میگفتند. و ثالثاً از سیره الرسول تصنیف ابن هشام و ابن اسحق معلوم است که میان اصحاب حضرت محمد شخصی ایرانی مسمی به سلمان فارسی بود که حضرت محمد در وقت محاصره

<sup>1</sup> As Al Kindy tells us:— "Suppose we relate to thee such fables as those of Âd, Thamud and the She-camel, the Companions of the Elephant, and such like, it would only be the way of old women who spend their days and nights in such foolish talk." *Sources of Islam*, p. 90.

"I have a ready answer; namely, that he told us what we knew already, and what even our very children read at school. And if thou wilt make mention of such other narratives, as of Ad and Thamûd, of Sâlih and his Camel, of the Elephant, and the like, I reply that these are witless fables, and old wives' tales, such as we Arabs hear night and day, and are no proof whatever of a Divine mission." — William Muir, *The Apology of Al Kindy*: Written at the Court of Mâmûm (Circa A.H. 215; A.D. 830), Second Edition, London, England, 1887, p. 54.

کردن مدینه برحسب نصیحت وی آن خندق را کند و نیز در حین غزوهٔ ثقیف طایف منجنیق را موافق رأی او اولاً باستعمال آورد. و میگویند که در ایام خود حضرت محمد دشمنانش بر آن بودند که سلمان در تصنیف کردن قرآن مددکار حضرت محمد میباشد و ذکر اینمطلب در سورهٔ نحل (یعنی سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۱۰۵) باین الفاظ یافت میشود - **وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ<sup>۱</sup>** - **ترجمه:** و هر آینه میدانیم که ایشان میگویند که می‌آموزد او را انسانی زبان آنکه رو می‌گردانند بسوی او اعجمی است و این زبان عربی روشن است. البته اگر معترضین میگفتند که آن عجمی سبب حسن عبارت قرآن بود این جواب کفایت میکرد. اما چون اینرا ثابت کرده اند که بسیاری از آن مطالبی که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است مطابقت حیرت انگیز با آنچه در کتب زردشتیه یافت میشود دارد پس این قول قرآن برای رد نمودن آن اعتراض بهیچوجه کافی نیست بلکه از آن آیه این امر هویداست که در ایام خود محمد معلوم شده بود که آنحضرت از سلمان فارسی تعلیم یافته است. پس لابد است که در اینجا نیز اینرا مسلم نمائیم که کتابهای زردشتیان نیز یکی ینابیع دین اسلام میباشد.

<sup>1</sup> We know indeed that they say, "It is a man that teaches him." The tongue of him they wickedly point to is notably foreign, while this is Arabic, pure and clear. *Qur'an*, 16: 103. — Yusuf Ali.

## فصل ششم

در خصوص حُنفا و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمّد و بر تعلیمش وارد آمده است قبل از ظهور حضرت محمّد بعضی از اهل عرب از بت پرستی و شرک نفرت کلی داشته در پی دین حقّ میبودند- و چون از اهل یهود و شاید از اخباری چند که بتواتر از قدیم الایام تا زمان ایشان رسیده بود اطلاع داشتند که حضرت ابراهیم خدای حیّ واحد حقیقی را میشناخته است از آن سبب بعضی از ایشان هم در مکه و هم در مدینه و هم در طایف بجستجو و تفحص دین خلیل الله پرداخته عبادت اصنام را ردّ نمودند. و آنانیکه مشغول این امر اهمّ گشتند ملقّب به حُنفا گردیدند که از آنجمله ابوامیر و اصحابش در مدینه و امیه ابن زلط در طایف و چهارنفر از اهل مکه مسمی بَوَرَقه و عبیدالله و عثمان و زید بودند. و معترضین برآند که خیالات و نمونه و گفتگوی این نوع اشخاص و خصوصاً تعلیم زید ابن عمرو تاثیر اهمّ بر حضرت محمّد و بر دین وی کرده است که دلیل آن در خود قرآن پدید می آید. و برای آنکه مطالعه کنندگان این اوراق

بهبتر بتوانند صحّت و یا غلط این قول را بیازمایند لازم است که آنچه را که ابن اسحق و ابن هشام نسبت به حنفای مکه نوشته اند بخوانیم. و اضح باد که اگر چه چند نفر اشخاص دیگر نیز سیرت حضرت محمّد را نوشته اند اما کتاب ابن هشام ملقب بسیره الرّسول از همه آن نوع کتابهای دیگر معتبرتر است زیرا از همه قدیم تر و نزدیکتر بزمان حضرت محمّد میباشد. اوّل مورّخیکه بیان نمودن اعمال و اقوال او پرداخت زهری بود که در سنه ۱۲۴ هجری وفات یافت و آنچه او نوشت از تواتر از اصحاب حضرت محمّد و خصوصاً از عروه که یکی از خویشان عایشه بود بر وی معلوم شده بود. البتّه در مرور چندان سالها بسیار اشتباهات و مبالغات در آن اخبار دخول یافته بود و اما اگر کتاب زهری حالا موجود میبود بسیار فایده میداشت برای آنانیکه حقیقت امور را میخواهند بدانند زیرا قدیمتر و از آنچه معتبرتر از کتابهای دیگر میبود. و اگر چه تماماً از میان رفته است اما یکی از شاگردان زهری ابن اسحق نام (که در سنه ۱۵۱ هجری وفات یافت) کتابی دیگر در آن مطلب تصنیف نمود و اجزای بسیار از آن کتاب در سیره الرّسول ابن هشام (که در سنه ۲۱۳ هجری رحلت کرد) محفوظ مانده است پس الآن ما بسوی آن کتاب رجوع مینمائیم تا از حنفا اطلاع

ياييم. و آنچه در آنجا نوشته شده است اين ميباشد: قال ابن إسحاق: واجتمعت قريش يوماً في عيدٍ لهم عند صنم من أصنامهم، كانوا يعظّمونه وينحرون له، ويعكفون عنده ويُدبرون به. وكان ذلك عيداً لهم، في كلِّ سنة يوماً. فخلص منهم أربعة نفر نجياً. ثم قال بعضهم لبعض: تصادفوا، وليكنتم بعضكم على بعض. قالوا: أجل. وهم: ورقة بن نوفل بن أسد بن عبد العزى بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي؛ وعبيد الله بن جحش بن رئاب بن يعمر بن صبرة بن مرة بن كبير بن غنم بن دودان بن أسد بن خزيمه، وكانت أمه أميمة بنت عبد المطلب؛ وعثمان بن الحويرث بن أسد بن عبد العزى بن قصي؛ وزيد بن عمرو بن نقيل بن عبد العزى بن عبد الله بن قريط بن رباح بن رياح بن رزاح بن عدي بن كعب بن لؤي. فقال بعضهم لبعض: تعلموا والله ما قومكم على شيء! لقد أخطأوا دين أبيهم إبراهيم. ما حجر نطيف به، لا يسمع ولا يبصر ولا يضر ولا ينفع، يا قوم، التمسوا لأنفسكم فإنكم والله ما أنتم على شيء. فتفرقوا في البلدان يلتمسون الحنيفية دين إبراهيم. فأما ورقة بن نوفل فاستحکم في النصرانية واتبع الكتب من أهلها حتى علم علماً من أهل الكتاب. وأما عبيد الله بن جحش فأقام على ما هو عليه من الالتباس حتى أسلم ثم هاجر مع المسلمين إلى الحبشة ومعه امرأته



أُم حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ مُسْلِمَةً؛ فَلَمَّا قَدِمَهَا تَتَصَّرَ وَفَارَقَ الْإِسْلَامَ حَتَّى هَلَكَ هُنَالِكَ نَصْرَانِيًّا. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: فَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ: كَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ جَحْشٍ حِينَ تَتَصَّرَ يَمُرُ بِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُمْ هُنَالِكَ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ، فَيَقُولُ: فَحَنَّا وَصَاصَاتُمْ؛ أَي أَبْصَرْنَا وَأَنْتُمْ تَلْتَمِسُونَ الْبَصَرَ، وَلَمْ تُبْصِرُوا بَعْدُ، وَذَلِكَ أَنَّ الْكَلْبَ الْوَلِيدَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْتَحَ عَيْنَيْهِ لِيَنْظُرَ صَاصًا لِيَنْظُرَ. وَقَوْلُهُ فَحَحَّ عَيْنَيْهِ تَعْنِي فَتَحَ عَيْنَيْهِ. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَخَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَهُ عَلَى امْرَأَتِهِ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ فِيهَا إِلَى النَّجَاشِيِّ عَمْرُو بْنَ أُمِّيَّةَ الضَّمَّرِيِّ فَخَطَبَهَا عَلَيْهِ النَّجَاشِيُّ فَرَوَّجَهُ إِيَّاهَا، وَأَصْدَقَهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ مِئَّةِ دِينَارٍ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: مَا نَرَى عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ وَقَفَّ صِدَاقَ النِّسَاءِ عَلَى أَرْبَعِ مِئَّةِ دِينَارٍ، إِلَّا عَنْ ذَلِكَ. وَكَانَ الَّذِي أَمْلَكَهَا النَّبِيُّ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَأَمَّا عَثْمَانُ بْنُ الْهُوَيْرِثِ فَقَدِمَ عَلَى قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ، فَتَتَصَّرَ وَحَسُنَتْ مَنَزَلَتُهُ عِنْدَهُ. قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: وَلِعَثْمَانَ بْنَ الْهُوَيْرِثِ عِنْدَ قَيْصَرَ حَدِيثٌ مَنَعَنِي مِنْ ذِكْرِهِ مَا ذَكَرْتُ فِي حَدِيثِ الْفِجَارِ. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَأَمَّا

زيد بن عمرو بن نُفَيْل فوقف فلم يدخل في يهودية ولا نصرانية. وفارق دين قومه فاعتزل الأوثان والميثة والدم والذبائح التي تُذبح على الأوثان، ونهى عن قتل الموعودة، وقال: أعبد رب إبراهيم. وبادى قومه بعيب ما هم عليه. قال ابن إسحاق: وحدثني هشام بن عروة عن أبيه عن أمه أسماء بنت أبي بكر رضي الله عنهما، قالت: لقد رأيت زيد بن عمرو بن نُفَيْل شيخاً كبيراً مُسْتَدّاً ظهره إلى الكعبة وهو يقول: يا معشر قريش، والذي نفسُ زيد بن عمرو بيده ما أصبح منكم أحدٌ على دين إبراهيم غيري. ثم يقول: اللهم لو أتى أعلم أيّ الوجوه أحبّ إليك عبدٌك به، ولكني لا أعلمه. ثم يسجد على راحته. قال ابن إسحاق: وحدثت أن ابنة سعيد بن زيد بن عمرو بن نُفَيْل، وعمر بن الخطاب، وهو ابن عمّه قالاً لرسول الله صلى الله عليه وسلم: استغفر لزيد بن عمرو؟ قال: نعم، فإنه يُبعث أمة وحده. وقال زيد بن عمرو بن نُفَيْل في فراق دين قومه، وما كان لقي منهم في ذلك :

أدين إذا تقسّمت الأمور	أرباً واحداً أم ألف ربّ
كذلك يفعل الجلد الصبور	عزّلت اللات والعزى جميعاً
ولا صنمي بني عمرو أزور	فلا العزى أدين ولا ابنتيها
لنا في الدهر إذ حلّمي يسير	ولا هبلاً أدين وكان ربّاً
وفي الأيام يعرفها البصير	عجبت وفي الليالي مُعجبات

بَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَى رَجَالاً  
وَأَبْقَى آخَرِينَ بَبْرِ قَوْمٍ  
وَبَيْنَا الْمَرْءُ يَفْتَرُ ثَابِ يَوْمًا  
وَلَكِنْ أَعْبُدُ الرَّحْمَنَ رَبِّي  
فَفَقْوَى اللَّهِ رَبِّكُمْ أَحْفَظُوهَا  
تَرَى الْأَبْرَارَ دَارُهُمْ جَنَّاتٍ  
وَخَزْيٍ فِي الْحَيَاةِ وَإِنْ يَمُوتُوا  
كَثِيرًا كَانَ شَأْنُهُمُ الْفُجُورُ  
فَيَرْبِلُ مِنْهُمْ الْوَلَدُ الصَّغِيرُ  
كَمَا يَتَرَوَّحُ الْعُصْنُ الْمَطِيرُ  
لِيَخْفَرَ ذَنْبِي الرَّبِّ الْعَفُورُ  
مَتَى مَا تَحْفَظُوهَا لَا تَبُورُوا  
وَاللَّكْفَارَ حَامِيَةَ سَعِيرُ  
يُلَاقُوا مَا تَضِيقُ بِهِ الصُّدُورُ

(سیره الرسول جلد ۱ صفحه ۷۶ و ۷۷) <sup>۱</sup> ترجمه: ابن اسحق گفته است: و قریش روزی در عیدی که داشتند نزدیکی از بت‌هایشان جمع شدند و آنرا تعظیم مینمودند و دور آن می‌گشتند و در هر سال آن برای ایشان عیدی بود. پس چهار نفر در خفا گفتگو کرده از ایشان جدا ماندند. آنگاه بیکدیگر گفتند صداقت نمائید و اسرار یکدیگر را پنهان دارید. گفتند: خوب. و ایشان ورقه ابن نوفل بن الخ و عبیدالله ابن حجش ابن الخ و مادرش امیمه دختر عبد المطلب و عثمان ابن حویرث ابن الخ و زید ابن عمرو ابن الخ بودند. و بیکدیگر گفتن: بخدا قسم که می‌دانید که قومتان بر هیچ نیستند از دین پدرشان ابراهیم

<sup>1</sup> One day when the Quraysh had assembled on a feast day to venerate and circumambulate the idol to which they offered sacrifices, this being a feast which they held annually, four men drew apart secretly and agreed to keep their counsel in the bonds of friendship. They were (i) Waraqa Ibn Naufal Ibn Asad Ibn 'Abdu'l-'Uzza b Ibn Qusayy Ibn Kilab Ibn Murra Ibn Ka'b Ibn Lu'ayy; (ii) 'Ubaydullah Ibn Jahsh Ibn Ri'ab Ibn ya'mar Ibn Sabra Ibn Murra Ibn Kabir Ibn Ghanm Ibn Dudan Ibn Asad Ibn Khuzayma, whose mother was Umayma Ibn 'Abdu'l-Muttalib; (iii) 'Uthman Ibn al-Huwayrith Ibn Asad Ibn 'Abdu'l-'Uzza Ibn Qusayy; (iv) Zayd Ibn 'Amr Ibn Nufayl Ibn 'Abdu'l-'Uzza Ibn 'Abdullah Ibn Qurt Ibn Riyah Ibn Razah Ibn diyy Ibn Ka'b Ibn Lu'ayy. They were of the opinion that their people had corrupted the religion of their father Abraham, and that the stone they went round was of no account; it could neither hear, nor see, nor hurt, nor help. 'Find for yourselves a religion,' they said; 'for by Allah you have none.' So they went their several ways in the lands, seeking the Hanifiya, the religion of Abraham.

Waraqah attached himself to Christianity and studied its scriptures until he had thoroughly mastered them. 'Ubaydullah went on searching until Islam came; then he migrated with the Muslims to Abyssinia taking with him his wife who was a Muslim, Umm Habiba, d. Abu Sufyan. When he arrived there he adopted Christianity, parted from Islam, and died a Christian in Abyssina.

Zayd Ibn 'Amr stayed as he was: he accepted neither Judaism nor Christianity. He abandoned the religion of his people and abstained from idols, animals that had died, blood, and things offered to idols. He forbade the killing of infant daughters, saying that he worshipped the Allah of Abraham, and he publicly rebuked his people for their practices.

*Continued onto next page —*

در گذشته‌اند سنگ چیست که آنرا طواف بکنیم نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ فایده نمیرساند. ای قوم برای اَنْفُستان التماس کنید پس بخدا قسم که شما بر هیچ نیستید. پس بی‌لاد دیگر متفرق شدند تا حنیفیت یعنی دین ابراهیم را بجویند. پس ورقه ابن نوفل در دین مسیحی محکم گشته کتب را از اهل آنها تتبع نمود تا علم را از اهل کتاب دانست. و اما عیب‌الله ابن حبش پس او در شکی که داشت بماند تا وقتیکه مسلمان گردید. آنگاه با مسلمانان به حبش هجرت کرد و زنش امّ حبیبه دختر ابوسفیان که مسلمان بود همراه او رفت. پس چون بدانجا رسید مسیحی شده دین اسلام را ترک کرد و در آنجا در دین مسیحیان هلاک شد. ابن اسحق گفته است: پس محمد ابن جعفر ابن زبیر مرا خبر داده گفت: عیب‌الله ابن حبش وقتیکه مسیحی شد بر اصحاب رسول خدا ص (که ایشان در آنجا از زمین حبش بودند) گذشته میگفت: فَفَحْنَا وَصَأْصَأْتُمْ یعنی ما بینا شده‌ایم و شما بینائی را جستجو میکنید و هنوز بینا نشده‌اید. و آن این است که بچّه سگ چون میخواهد که چشمان خود را باز کند تا ببیند صأصأ میکند تا به بیند و قول او فَفَحَ یعنی بازکرد چشمانش را. ابن اسحق گفته است: و رسول خدا صلعم بعد از

---

*Continued from previous page —*

Hisham Ibn 'Urwa from his father on the authority of his mother Asma' d. Abu Bakr said that she saw Zayd as a very old man leaning his back on the Ka'ba and saying, 'O Quraysh, By Him in whose hand is the soul of Zayd, not of you follows the religion of Abraham but I.' Then he said one: 'O Allah, if I knew how you wished to be worshipped I would so worship you; but I do not know.' Then he prostrated himself on the palms of his hands.

I was told that his son, Sa'id Ibn Zayd, and 'Umar Ibn al-Khattab, who was his nephew, said to the apostle, 'Ought we to ask Allah's pardon for Zayd Ibn 'Amr?' He replied, 'Yes, for he will be raised for the dead as the sole representative of a whole people.'

Zayd Ibn 'Amr. Ibn Nufayl composed the following poem about leaving his people and the treatment he received from them:

Am I to worship one lord or a thousand?  
 If there are as many as you claim,  
 I renounce al-Lat and al-'Uzza both of them  
 As any strong-minded person would.  
 I will not worship al-'Uzza and her two daughters,  
 Nor will I visit the two images of the Banu 'Amr.  
 I will not worship Hubal

*Continued onto next page —*

وی (یعنی بعد عبیداللّه) زنش أمّ حبیبه دختر ابوسفیان ابن حرب را گرفت. ابن اسحق گفته است: و محمد ابن علی ابن حسین برای من حکایت کرد که رسول خدا صلعم در پی وی (یعنی أمّ حبیبه) عمرو ابن أمیه ضمیرا نزد نجاشی فرستاد پس نجاشی ویرا برای او (محمد) خطبه کرد پس او را با وی تزویج نمود و کابینش از رسول خدا صلعم چهارصد دینار داده شد. پس محمد ابن علی گفت نمی‌بینم که عبدالملک ابن مروان کابین زنان را بچهارصد دینار معین کرده است جز از آن جهت و کسیکه او را به نبی صلعم داد خالد ابن سعید ابن عاص بود. ابن اسحق گفته است: و اما عثمان ابن حویرث نزد قیصر پادشاه روم رسیده مسیحی گشت و درجه او نزد وی بلند شد. ابن هشام گفته است: و درباره ماندن عثمان ابن حویرث نزد قیصر حدیثی است که آنچه در حدیث فجّار بیان کرده ام مرا از ذکر آن منع کرده است. ابن اسحق گفته است: و اما زیدابن عمرو ابن نفیل پس او بماند و داخل دین یهود و دین نصاری شد و دین قوم خویشرا ترک کرد و از بتها و از مردار و از خون و از قربانیهایی که برای بتها ذبح میکردند اجتناب نمود و از قتل مووده (یعنی دختریکه زنده خاک کنند) نهی کرد و گفت: خداوند ابراهیم را می‌پرستم و بر قوم خود آن عیسی را که مرتکب

---

*Continued from previous page —*

In the days when I had little sense.  
 I wondered (for in the night much is strange  
 Which in daylight is plain to the discerning),  
 That Allah had annihilated many men  
 Whose deeds were thoroughly evil  
 And spared others through the piety of a people  
 So that a little child could grow to manhood.  
 A man may languish for a time and then recover  
 As the branch of a tree revives after rain.  
 I serve my Lord the compassionate  
 That the forgiving Lord may pardon my sin,  
 So keep to the fear of Allah your Lord;  
 While you hold to that you will not perish.  
 You will see the pious living in gardens,  
 While for the infidels hell fire is burning.  
 Shamed in life, when they die.  
 Their breasts will contract in anguish.

Ibn Ishaq, *The Life of Muhammad: A Translation of Ishaq's Sirat Rasul Allah*, Translated by A. Guillaume, Oxford University Press, Oxford, England, (Re-issued in Karachi, Pakistan, 1967, 13th impression, 1998) 1955, p. 98-100. See also, *Seera of Ibn Hisham, Sources of Islam*, p. 93-95, and *Sources of Qur'an* p. 267-268.

آن بودند آشکارا گردانید. ابن اسحق گفته است: و هشام ابن عروه از پدرش از مادرش اسما دختر ابوبکر (رضی الله عنها) بمن خبر داده است که او (یعنی اسما) گفت: همانا زید ابن عمرو ابن نفیل را وقتیکه بسیار پیر بود دیدم که پشت خود را بر کعبه داده میگفت: ای آل قریش باو که جان زید ابن عمرو در دست وی است قسم که هیچ یکی از شما جز من بدین ابراهیم نرسیده است. آنگاه میگفت: ای خدا بدرستیکه من اگر میدانستم که کدام وجه از وجوه نزد تو پسندیده تر باشد ترا بدان می پرستیدم ولکن من آنرا نمیدانم. آنگاه کفهای دست خویشرا بر زمین نهاده سجده کرد. ابن اسحق گفته است: و بمن خبر داده شده است که پسرش سعید ابن زید ابن عمرو ابن نفیل و همر ابن خطّاب که پسر عمّ وی بود برسول خدا صلعم گفتند برای زید ابن عمرو استغفار نما و او گفت بلی و بدرستیکه وی به تنهایی مثل امتی برمیخیزد. و زید ابن عمرو ابن نفیل درباره اینکه دین قوم خود را ترک کرد و در خصوص آنچه از آنجهت از ایشان بوی واقع شد چنین گفت: آیا بیک پروردگار یا بهزار پروردگار ایمان بیاورم. در حالیکه امور مقسم شده است. لات و عزّی را تماماً ترک کرده ام. مرد زورآور شکیباً چنین میکند.

پس نه به عزّی و نه بدو دخترش ایمان آورده ام و نه دو بت بنی عمرو را زیارت مینمایم. و بغنم ایمان نیاورده ام و او برای ما پروردگار بود در زمانی که حُلم من کم بود. تعجّب کردم و در شبها چیزهای عجیب هست و در روزها نیز که شخص بینا آنها را میشناسد بدرستیکه خدا اکثر اوقات مردانیرا فانی گردانیده است که کار ایشان فجور بوده است. و دیگر آنها بسبب احسان گروهی زنده نگاهداشته است پس از ایشان بچه های کوچک را می پروراند. و میان ما مرد لغزش میخورد و روزی نیکو میشود چنانکه خرّم میگردد شاخه باران خورده. و اما پروردگار رحمن خود را می پرستم تا پروردگار غفور گناه مرا بیامرزد. پس تقوای خدای پروردگار را حفظ بنمائید مادامیکه آنها حفظ کنید هلاک نخواهید شد. پاکانرا می بینی که مسکنشان باغهاست و برای کافران سعیر سوزانست و برای ایشان در زندگانی رسوائیست و اینکه بمیرند و آنچه را که سینه ها از آن تنگ میشود ملاقات کنند. انتهی.

و ابن هشام ما را مطلع میسازد که خطاب که عمّ زید بود ویرا از مکه اخراج نموده او را مجبور ساخت که بر کوه حراء مقابل آن شهر بماند و اذن نداد که داخل مکه گردد

(سیره الرسول جلد اول صفحه ۷۹). و از همان کتاب نیز اطلاع بهم میرسانیم که حضرت محمد عادت داشت که در هر سال وقت تابستان در مغاره واقع همان کوه حراء بر حسب عادت عرب رای تَحَنُّثُ منزل کند پس میتوان گفت که اکثر اوقات با زید ابن عمرو که از خویشان وی بود ملاقات میکرد. و اقوال ابن اسحق ابن قیاسرا ثابت میگرداند زیرا میگوید که حضرت محمد در حینیکه مبعوث شد در همانجا بود. . ثمَّ جاء جبریل بما جاءه من کرامة الله وهو بحراء في شهر رمضان... کان رسول الله ص یجاور في حراء من کل سنة شهراً وکان ذلك ممّا تحنّث به قريش في الجاهلية والتحنّث التبرّر... قال ابن هشام: تقول العرب التحنّث یریدون الحنیفیة فیبدلون الفاء من الثاء.<sup>۱</sup> (صفحه ۸۰ و ۸۱) **ترجمه:** آنگاه جبرائیل نزد وی آمد با آنچه از کرامت خدا که بنزد وی آورد و او در حراء در ماه رمضان بود ... رسول خدا صلعم یکماه را از هر سال در حراء مجاورت مینمود و این از آن بود که قریش در جاهلیت بآن تحنّث مینمودند و تحنّث بمعنی تزکة نفس می آید. ابن هشام گفته است: اعراب تحنّث و تحنّف میگویند و میخواهند حنیفیّت را بگویند پس «فا» را بدل از «ثا» میآورند. انتهى. و هر که از قرآن و از احادیث

<sup>1</sup> "In the Days of Ignorance" [Muhammad used] to leave the city and spend a month upon Mount Hira — the month of Ramadan, as he implies — every year in the practice of penance (*tahnannuth*). *Sources of Qur'an* p. 269.



واقف است می‌بیند که تعلیم زید ابن عمرو بر تعالیم حضرت محمد تأثیری اهم داشته است زیرا هر یکی از آن امور که درباره اعتقادات زید مذکور شد در دین حضرت محمد نیز یافت میشود و از آن قبیل است نهی مووده و ردّ بت پرستی و اقرار بوحدانیّت الهی و خبر جنّات و انذار از سعیر و جهنّم و خدا را ربّ و رحمن و غفور گفتن. و علاوه بر اینهمه مخفی نماناد که حضرت محمد آن ادعائیرا که زید ابن عمرو نموده بود او نیز همانرا بعینه نمود زیرا زید و جمیع حنفای دیگر در پی دین ابراهیم بودند و زید درباره خود گفت که آنرا یافته ام و حضرت محمد نیز ادعا میکرد که مردم را بسوی دین ابراهیم دعوت مینمایم و حضرت ابراهیم را بهمان لقبیکه زید و اصحابش داشتند (یعنی حنیف) بارها ملقب میسازد و در اثبات این امر کفایت میکند که آیه چند از قرآن اقتباس نمائیم زیرا در سوره نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۲۴) چنین مکتوبست: وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.<sup>۱</sup> **ترجمه:** و آنکه بهتر است در دین از آنکه خال.. (۲۳۳) کند رویشرا برای خدا و او نیکوست و پیروی کند دین ابراهیم حقّ گرایرا و گرفت خدا ابراهیم را دوست. و در سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۸۹) مرقوم است قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ

<sup>1</sup> Who can be better in religion than one who submits his whole self to Allah, does good, and follows the way of Abraham the true in Faith? For Allah did take Abraham for a friend. *Qur'an*, 4: 125. — Yusuf Ali.

إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.<sup>۱</sup> **ترجمه:** بگور است گفت خدا پس پیرو شوید کیش ابراهیم حق گرایا و نباشید از مشرکان. و نیز در سوره انعام (یعنی سوره ۶ آیه ۱۶۲) مکتوبست:

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا.<sup>۲</sup> **ترجمه:** بگو بدرستی که من هدایت کرد مرا خدایم براه راست دینی درست کیش ابراهیم حق گرای. و هر کس از صرف و نحو عربی واقف است می بیند که در اینجا حضرت محمد خود را و امت خویشرا هم به حنیف ملقب میگرداند. و اگر چه اصل آن لفظ بزبان عبری و سریانی بمعنی نجس و مرتد می آید اما چون اهل عرب زید و اصحابش را حنفاء یعنی مرتدین میگفتند زانرو که دین اجداد بت پرست خود را ترک کرده بودند پس هم ایشان و هم حضرت محمد آن لقب را پسندیده برای خویشان پذیرفتند و معنی آنها نیز نیکو گردانیدند زیرا که شاید ایشان نیز ما بین تحنّف و تحنّث هیچ تفاوتی ندیدند. و اینرا نیز نباید فراموش نمود که آن چهار نفر از خویش و اقارب حضرت محمد بودند زیرا جمیع آنها از نسل لوی بودند و نیز عبیدالله خاله زاده حضرت محمد بود و وی بیوه اش ام حبیبه را بزنی گرفت و ورقه و عثمان بنی عثمان خدیجه بودند چنانکه از نسب نامه که در سیره الرسول (جلد اول صفحه

<sup>۱</sup> Say: "Allah speaketh the Truth: follow the religion of Abraham, the sane in faith; he was not of the Pagans." *Qur'an*, 3: 95. — Yusuf Ali.

<sup>۲</sup> Say: "Verily, my Lord hath guided me to a way that is straight,- a religion of right,- the path (trod) by Abraham the true in Faith" *Qur'an*, 6: 161. — Yusuf Ali.

۶۳ و ۷۶) مندرج است و قدری از آن قبل از این اقتباس شد ظاهر می‌گردد. پس بهر حال امکان نداشت که آراء و اقوال و خیالات و تعالیم زید و حنفاء دیگر بر حضرت محمد اثری اهمّ نکرده باشد. و آخر الأمر واضح باد که اگر چه حضرت محمد (برحسب آن حدیثی که بیضاوی در تفسیر سوره توبه آیه ۱۱۴ ذکر کرده است اذن نیافت که برای ما در خود آینه استغفار نماید اما برای زید ابن عمرو استغفار نمود چنانکه مذکور شد و گفت که او در روز قیامت امت علیحده میباشد و در آنصورت بر میخیزد و حضرت محمد باین اقوال تعالیم و ادعای زید را تصدیق نمود

ولکن شاید کسی در اینجا در جواب آنچه گفته شد بگوید بالفرض مسلم داریم که ینابیع اسلام آنهاست که معترضین گفته اند پس ظاهر می‌گردد که در تمام دین اسلام اثری از خود حضرت محمد یافت نمی‌شود و این محال است. البته ممکن نیست که چون حضرت محمد دین خود را ایجاد مینمود چیزی از طبیعت و خوی وی در آن دین و مذهب بظهور نه پیوسته باشد زیرا اگر چه بنأ خانۀ خود را از سنگها و آجرها و خشت ها گوناگون بنا میکند اما کار ترتیب دادن آنچهها هنر و هوش او را نمایان میگرداند و اراده و مهارت بنأ از بنایش هویدا میشود.

و چون عمارت دین اسلام صورت بسته است و از همه ادیان دیگر تفاوتی دارد از این سبب ظاهر است که بنای آن عمارت شخص عاقل هنرمند بوده است. و از فصاحت عبارت قرآن بلاغت حضرت محمد نیز هویدا میگردد. و علاوه بر اینهمه آثار بسیاری از حوادث و وقایع سرگذشت حضرت محمد در قرآن دیده میشود. مثلاً ظاهر است که او قبل از هجرت قدرت دنیوی نمیداشت و بر وفق این امر در آن آیه هائیکه قبل از هجرت مکتوبست گشت هیچ ذکر جنگیدن برای انتشار دین یافت نمی‌شود. اما بعد از هجرت چون اهل مدینه انصار وی گردیده بودند اولاً باصحاب خود اذن داد که برای حفاظت جان خود و دفاع بجنگد چنانکه در سوره حج (یعنی سوره ۲۲ آیه ۴۰ و ۴۱) چنین مکتوبست – **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا... الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ**<sup>۱</sup>. **ترجمه:** دستوری داده شد مر آنانرا که کار زار کرده شدند بآنکه آنهاستم کرده شدند ... آنانکه بیرون کرده شدند از دیارشان بنا حق مگر آنکه میگفتند پروردگار ما خداست. و ابن هشام (جلد اول صفحه ۱۶۴) از عروه و اشخاص دیگر از اصحاب میگوید که اذن مقاتله اولاً در این آیه ها عطا شد. اما (ثانیاً) بعد از

<sup>1</sup> Sanction is given unto those who fight because they have been wronged ... Those who have been driven from their homes unjustly only because they said: Our Lord is Allah. *Qur'an*, 22: 39- 40. — Pickthall.

چندی چون حضرت محمد و اصحابش در بعضی غزوات غالب آمده بودند این اذن تبدیل شده حکم گردید و همچنین در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۲۱۲ و ۲۱۴) مرقوم است **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ**<sup>۱</sup>.

**ترجمه:** نوشته شد بر شما کارزار و او کراهت دارد برای شما ... می‌پرسند ترا از ماه حرام کارزار در آنرا بگو کارزار در آن بزرگ است و باز دارد از راه خدا و کافری است بآن و مسجد الحرام و بیرون کردن اهلش را از آن بزرگتر است نزد خدا و فتنه بزرگتر از شکستن. و معنی آن این است که مسلمانان باید بجنگند و اذن ندهند که قریش ایشانرا از رفتن بکعبه منع کنند. (و ثالثاً) چون مسلمانان در سنه ششم هجری بنی قریظه و بعضی طوایف دیگر را هم مغلوب ساخته بودند آنگاه حکم جهد سخت تر گشت چنانکه در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۳۷) مکتوب است **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ**

<sup>۱</sup> Fighting is prescribed for you, and ye dislike it... They ask thee concerning fighting in the Prohibited Month. Say: "Fighting therein is a grave (offence); but graver is it in the sight of Allah to prevent access to the path of Allah, to deny Him, to prevent access to the Sacred Mosque, and drive out its members." Tumult and oppression are worse than slaughter. *Qur'an*, 2 : 216- 217. — Yusuf Ali.

خزِي فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.<sup>۱</sup> ترجمه: جز این نیست مزد آنانکه جنگ

کردند خدا و پیغمبرش را و شتافتند در زمین بتباهی اینکه کشته شوند یا بردار کشیده شوند یا بریده شود دستهایشان و پاهایشان از خلاف یکدیگر یا رانده شوند از زمین این مر ایشانراست خواری در دنیا و مر ایشانراست در آخرت شکنجه بزرگ. واضح باد که مفسرین قرآن برآنند که این مطلب درباره بت پرستان و نه درباره یهود و نصاری مندرج شده است. اما سلوک اهل اسلام نسبت باهل کتاب هم چند سال بعد از آن معین گشت و قتیکه حضرت محمد در سال یازدهم هجرت مشرف بموت بود زیرا (رابعاً در سروۀ توبه (یعنی سوره ۹ آیه ۵ و ۲۹) که بر حسب تاریخ سوره آخری قرآن میباشد گفته شده است که بعد از اتمام آن چهار ماه حرام جنگ را باید بار دیگر شروع کرد چنانکه مکتوب است فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ

---

<sup>1</sup> The punishment of those who wage war against Allah and His Messenger, and strive with might and main for mischief through the land is: execution, or crucifixion, or the cutting off of hands and feet from opposite sides, or exile from the land: that is their disgrace in this world, and a heavy punishment is theirs in the Hereafter. *Qur'an*, 5: 33. — Yusuf Ali.

أَوْثُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.<sup>۱</sup> **ترجمه:** پس چون منقضی شد ماههای حرام پس بکشید مشرکانرا هر جا یافتید آنها را و بگیرید آنها را و حبس کنید آنها را و بنشینید مرآنها را بهر رهگذری پس اگر توبه کردند و بر پا داشتند نماز را و دادند زکوت را پس خالی کنید راهشان را بدرستی که خدا آمرزندهٔ مهربانست ... بکشید آنانرا که نگرویدند بخداوند بروز آخرت و حرام نمیدارند آنچه را حرام کرد خدا و رسولش و نمی‌پذیرند دین حق را از آنانکه داده شدند کتاب را تا بدهند جزیه از دست خود و آنها خوارشادگانند. پس بر حسب قرآن ارادهٔ خدای علیم که ذات پاک او از تغییر و تبدیل مبرا و معرّاست بر وفق ترقی فیروزی اسلحهٔ حضرت محمد و اصحابش که درجه بدرجه پیش میرفت مبدل میگردد. و این نیز در مطلبی دیگر هم هویداست زیرا خود فقهای اسلام اقرار مینمایند که بعضی از آیه‌های قرآن منسوخ و بعضی آیه‌های دیگر ناسخ می‌باشد و این تعلیم مطابق سورهٔ بقره (یعنی سورهٔ ۲ آیه ۱۰۰) است جایی که چنین مکتوب است **مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**<sup>۲</sup> **ترجمه:** آنچه منسوخ کنیم از آیتی یا ترک کنیم آنرا بیاوریم بهتر از آن یا

مانند

<sup>1</sup> But when the forbidden months are past, then fight and slay the Pagans wherever ye find them, and seize them, beleaguer them, and lie in wait for them in every stratagem (of war); but if they repent, and establish regular prayers and practise regular charity, then open the way for them: for Allah is Oft-forgiving, Most Merciful... Fight those who believe not in Allah nor the Last Day, nor hold that forbidden which hath been forbidden by Allah and His Messenger, nor acknowledge the religion of Truth, (even if they are) of the People of the Book, until they pay the Jizya [tribute] with willing submission, and feel themselves subdued. *Qur'an*, 9: 5, 9. — Yusuf Ali.

<sup>2</sup> None of Our revelations do We abrogate or cause to be forgotten, but We substitute something better or similar: Knowest thou not that Allah Hath power over all things? *Qur'an*, 2: 106. — Yusuf Ali.

آنرا آیا نمی‌دانی که خدا بر همه چیز توانا است. و از آن سبب است که مادامیکه حضرت محمد امید میداشت که شاید ممکن باشد ادیان یهود و نصاری و چیزی از رسوم دینی اعرابرا مخلوط ساخته دینی از آن ایجاد نماید که جمیع سکنه جزیرت العرب آنرا به پسندند و قبول کنند و در همان وقت جدّ و جهد تمام صرف میکرد تا همه این طوایف مختلف و جمله این ملل متفرقه را بسوی خود مایل گردانیده ایشانرا با یکدیگر اتحاد دهد و تابعین خویش سازد. اما چون دید که این سعی عبث و بیفایده می‌باشد آنگاه تصمیم بست که یهود و نصاری را هلاک سازد و یا اقلّاً از حدود عرب نفی گرداند. و این مطلب نیز از خود قرآن پدید می‌آید. و علاوه بر اینهمه از آنچه در سوره احزاب (یعنی سوره ۳ آیه ۳۷) نسبت بزینب زید که پسر خوانده وی بود نوشته شده است اظهر من الشمس است که خوی و طبیعت خود حضرت محمد بر قرآن تأثیر اهم داشته است و این مطلب از آنچه که هم در قرآن و هم در احادیث نسبت به بسیار زن گرفتنش مندرج است هویدا میگردد. البته آن مجموعه مطالب و تعالیمی که در قرآن و احادیث موجود است مثل انواع و اقسام آبی است که در دریاچه ای از هر طرف از ینابیع متفرقه جاری شده بهم پیوسته باشد اما آن ظرفیکه آن آبها از آن صورت گرفته است عقل و نفس و خوی



خود حضرت محمد میباشد.

منحفی نماناد که بسیاری از آن مطالب و تعالیم که در قرآن مندرج است مثل عقیده وحدانیت ذات اقدس الهی خوب و مفید میباشد و در آنچه که درباره میزان و جنت و درخت طوبی و امثال آنها گفته شده است البته اندکی راستی و فایده میتوان یافت. اما هر کس بخواهد آب شفاف پاکرا بنوشد نمی‌باید از جوی مکدر بیاشامد بلکه بسوی خود سرچشمه نهر آب حیات رجوع نماید که خود قرآن بارها برآن شهادت داده است و آن سرچشمه کتب انبیا و حواریین میباشد که در خصوص آنها چنین مکتوب است. **إِنَّا أَنْزَلْنَا النُّورَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ... وَفَقِينَا عَلَى آثَارِهِمْ يَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ النُّورِ وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ النُّورِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.**<sup>۱</sup> (سوره مائده یعنی سوره ۵ آیه ۴۸ و

۵۰) **ترجمه:** بدرستیکه ما فروفرستادیم تورات را در آن هدایت و روشنی ... و از پی درآوردیم بر اثرهای آنها به عیسی پسر مریم تصدیق کنند مرآنچه باشد میان دو دستش از تورات و دادیم او را انجیل در آن هدایت و روشنی و تصدیق کننده مر آنچه را باشد میان دو دستش از تورات و هدایت و پند .مر

---

<sup>۱</sup> It was We who revealed the law (to Moses): therein was guidance and light... And in their footsteps We sent Jesus the son of Mary, confirming the Law that had come before him: We sent him the Gospel: therein was guidance and light, and confirmation of the Law that had come before him: a guidance and an admonition to those who fear Allah. *Qur'an*, 5: 44- 46. — Yusuf Ali.

پرهیزگان را. و هر که بخواهد بداند که دین حضرت ابراهیم خلیل الله چه بوده است باید تورات حضرت موسی را با دقت تمام ملاحظه نماید و آنجا خواهد دید که خدا بوی وعده داد که خداوند و نجات دهنده وحید عیسی مسیح از نسل وی و پسرش اسحق تولد خواهد یافت. و حضرت ابراهیم آن وعده را پذیرفته و باور کرده به مسیح موعود ایمان آورد و بوسیله آن ایمان نجات یافت. و در اثبات این مطلب بذکر دو سه آیه اکتفا میکنیم. در تورات حضرت موسی (سفر پیدایش باب ۱۷ آیه ۱۹) مکتوب است خدای تعالی بحضرت خلیل گفت: بتحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زائید و او را اسحق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد. و در باب ۲۲ آیه ۱۸ نیز مرقوم گشته است که بار دیگر خدای عزّ و جلّ ویرا مخاطب ساخته گفت: و از ذریت تو جمیع امتّهای زمین برکت خواهند یافت چونکه قول مرا شنیدی. و در بیان این وعده خود خداوند عیسی مسیح در انجیل جلیل به یهود فرمود: پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا به بیند و دید و شادمان گردید (انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۵۶). و پولس رسول نیز با الهام ربّانی گفته است: وعده‌ها بابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی‌گوید به نسلها

که گویا دربارهٔ بسیاری باشد بلکه دربارهٔ یکی و به نسل تو که مسیح است ... اما اگر شما از آن مسیح میبایستید هر آینه نسل ابراهیم و بر حسب وعده وارث هستید (رساله به غلاطیان باب ۳ آیه ۱۶ و ۲۹) - خدای رحمن رحیم که آن عهد ابدی خود را ادا کرده است اینرا عنایت فرماید که هم مصنف اقل و هم مطالعه کنندگان عزیز این اوراق با حضرت خلیل محفوظ و مستفیض آن ارث عمدهٔ سماوی بگردند آمین .

تَمَّتْ

## فهرست

صفحه ۲

دیباچه

صفحه ۵

تنبيه

## فصل اوّل

در خصوص آنچه مجتهدین و علمای معتبر اسلام در حلّ این معمای اهمّ بیان میکنند صفحه ۶

## فصل دوّم

در بیان و تفتیش ادّعی آنانیکه میگویند که بعضی از عقاید و رسوم مسلمانان از ادیان و عادات اهل عرب ایّام جاهلیّت پذیرفته شده و عمان ینبوع اوّل دین اسلام است صفحه ۱۲

## فصل سوّم

در آزمایش ادّعی آنانیکه میگویند که بعضی از آن تعالیم و حکایاتی که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهومه

یهود اقتباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریقه صابین اخذ گشته است صفحه

۲۷

## فصل چهارم

در تحقیق و آزمایش ادعای آن اشخاصیکه میگویند که بسیاری از آنچه در قرآن مندرج است از قصه ها و گمانهای باطل بعضی فرقه های بدعتی نصاری مأخوذ گشته صفحه ۱۱۳

## فصل پنجم

در امتحان و تفحص ادعای آن معترضینی که حکماً میگویند که بعضی از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتابهای قدیم زردشتیان و هنود مأخوذ گشته صفحه ۱۷۵

## فصل ششم

در خصوص حُنفا و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمد و بر تعلیمش وارد آمده است صفحه

۲۲۲

## فهرست کتب

### بزبان عربی

عبدالمسیح بن اسحق کندی کتاب مستند که در ایام خلیفه مامون رشید نوشته شد

آنه	۶	چهار روپیه	امه محمدی بنام مسیح و جواب مسیحی
آنه	۸	دو روپیه	بارکره الشتیة فی روایات دینیة (اصل نو بر شیرین)
		سه روپیه	نارالحق - از مصنف البارکره
آنه	۱۲		النجیل المجید فی العد القديم و الجدید

### بزبان فارسی

آنه	۱		نور النوار - مشتمل بر حکایات بیبل
آنه	۱		طریق الحیات - از کشیش فیندر
آنه	۱۲		عبدالمسیح اسحق کندی
آنه	۸		گلیرن مجید در عهد عتیق و جدید
آنه	۱۲		کشف الاسرار درباره نبوتهای انبیا
آنه	۱		مفتاح الأسرار - در الوهیت مسیح - از کشیش فیندر
آنه	۱۰		الهدات قرانی بر کتب ربّانی
آنه	۳		وسیله النجات
آنه	۲		میزان الحق - از کشیش فیندر

اله مسمی به برهان بطلان فخر نادان

برشیرین - ترجمه الباکوره الشتیة

..اسلامات دینی ما بین کشیش مسیحی و ایرانی حق جوی

## کتاب مقدس بزبان عربی

آنه	۱۰	یک روپیه	کتاب مقدس کامل
آنه	۴	پنج روپیه	کتاب مقدس با اعراب